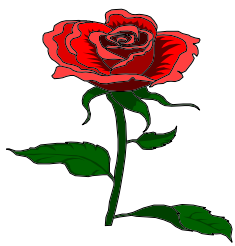


نوشته‌های منتشر نشده
نورالدین کیانوری

ما از انقلاب
دفاع کردیم
نه از ارتجاع!

حضور کیانوری در
شورای جنگ (ص ۱۷)

سلام بهار



عیدتان مبارک!
(ص ۴۰)

پیک هفته:

گزارش خاتمی
در مجلس با
افشاگری‌های
اقتصادی

کامل می‌شود!
(۱۶ صفحه ضمیمه این شماره)

راه
توده

دوره دوم «۱۰۵»
فروردین ماه ۱۳۸۰

مردم منتظر شنیدن
گزارش آن هستند!
۱۰ سال رهبری
فاجعه‌بار

(ص)

سقط جنین

میوه تلخ و
نارس صیغه

(ص ۹)

سیاوش کسرانی:

من پلیدی را
نستودم!

(ص ۲۴)

کدام مطبوعات

کودتائی‌اند؟

(ص)

اپوزیسیون
و دو راهی
انتخابات

(ص ۲۵)

وظیفه ملی خاتمی حضور در انتخابات است!

جنبش مسالمت آمیز مردم ایران برای اصلاحات انقلابی، یکی از حساس‌ترین مراحل تکاملی خود طی سال‌های اخیر را پشت سر می‌گذارد. این مرحله بسیار مهم، انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری است. برای درک اهمیت این مرحله و این انتخابات، شاید هیچ استدلالی گویاتر و مستندتر از بسیج همه جانبه توطئه‌گران، غارتگران و مخالفان جنبش، برای جلوگیری از پیروزی مردم در این انتخابات و پشت سر گذاشتن پیروزمندان این مرحله نباشد!

مخالفان حکومتی جنبش مردم، همچنان با تمام نیرو و با انواع توطئه‌ها می‌کوشند کناره‌گیری از شرکت در انتخابات را به محمد خاتمی تحمیل کنند، چرا که رد صلاحیت او در شورای نگهبان هزینه بسیار سنگین عدم شرکت مردم در انتخابات و حتی حوادث دیگری را در پی خواهد داشت. پیش کشیدن یکی از کارگزاران سیاست‌های دو دهه گذشته جمهوری اسلامی و نشان دادن او بر کرسی ریاست جمهوری و تصفیه حاکمیت از طرفداران اصلاحات گام دوم این توطئه است، که جز با پیروزی در مرحله اول نمی‌تواند آن را پیش ببرند. این گام دوم را می‌خواهند زیر شعار "اعتدال در اصلاحات" و برتری "اصلاحات اقتصادی" بر "اصلاحات سیاسی" و ادامه سازندگی دوران هاشمی رفسنجانی پیش ببرند، که جز ادامه سیاست "تعدیل اقتصادی" نمی‌تواند باشد. سیاستی که بحران همه جانبه اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه امروز ایران حاصل ده سال پیگیری و اجرای آنست.

اهداف این اعتدال در عین حال مقابله با اصلاحات انقلابی و طرفداران آن در طیف اصلاح طلبان حکومتی است. یعنی همان سیاستی که "سایروس ونس"، وزیر خارجه اسبق امریکا تئوری آن را، چند ماه پس از پیروزی محمدخاتمی در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم در سخنرانی خویش در نیویورک اعلام داشت. طی چهار سال گذشته، این طرح و تئوری، با این یقین که نظر، خواست و تمایل امریکا در آن نهفته است، در حاکمیت جمهوری اسلامی مدافعان بسیار جدی داشته و سخنگویانی نیز یافته‌است.

توطئه‌گران و مخالفان جنبش، در عین حال با این پیش بینی که طرح اول آنها با شکست روبرو شده و محمد خاتمی در انتخابات شرکت خواهد کرد، از هم اکنون و با تمام نیرو تلاش می‌کنند مردم را از این انتخابات و نتایج آن دلسرد کرده و ضمن کاهش شدید میزان شرکت‌کنندگان در انتخابات، رای خاتمی را چنان کاهش دهند، که بتوانند در مرحله دوم ریاست جمهوری مقابله با او را آسان‌تر از مرحله اول ادامه دهند!

اینها توطئه‌ها و ترفندهای شناخته شده‌ایست که مطبوعات داخل کشور نیز، کم و بیش در باره آن نوشته و می‌نویسند و اصلاح طلبان حکومتی و نمایندگان جبهه طرفدار اصلاحات در مجلس ششم نیز آن را مطرح می‌کنند، گرچه آنگونه که ضرورت دارد به مسئله "اعتدال در اصلاحات" بعنوان یک طرح امریکائی و بازگشائی پرونده فاجعه اقتصادی دهه دوم جمهوری اسلامی و مافیای اقتصادی درون حاکمیت نمی‌پردازند!

(بقیه در ص ۲)

دنباله وظیفه ملی خاتمی ... از ص اول!

این طرح‌ها و توطئه‌ها و کارزار مقابله با آن‌ها اکنون در داخل کشور به سهمگین‌ترین پیکار بین جنبش و مخالفان جنبش، طرفداران اصلاحات انقلابی و اعتدال امریکائی اصلاحات و طرفداران اصلاحات انقلابی تبدیل شده‌است. تا آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم مردم ایران باید خود را آماده توطئه‌ها و حوادث مهم دیگری، فراتر از دستگیری ملی-مذهبی‌ها، محاکمه تاج‌زاده، بستن مطبوعات، توطئه علیه نمایندگان اصلاح طلب مجلس و ادامه سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های تحریک آمیز "رهبر" و مافیای نهاد رهبری کنند!

توطئه‌گران علیه جنبش مردم و تلاش آنها برای تحمیل انصراف از شرکت در انتخابات به محمد خاتمی، از حمایت همه جانبه یک جبهه پهلوئی در خارج از کشور نیز برخوردار شده‌اند که زیر نام "اپوزیسیون" و با نقاب دفاع از تحولات در ایران با تمام نیرو به میدان آمده است. سلطنت خواهان، چپ‌روهای دو آتشه و برخی فعالان منفعل خارج از کشور با همان دو ترفند توطئه‌گران داخل کشور علیه محمد خاتمی و انتخابات آینده ریاست جمهوری بسیج شده‌اند. این همگامی و همراهی چنان دست در دست هم پیش برده می‌شود که برای تعریف آن هیچ اصطلاحی دقیق‌تر و رساتر از "جبهه متحد مخالفان اصلاحات داخل کشور و سلطنت خواهان خارج کشور" وجود ندارد؛ گرچه در این جبهه برخی چپ‌نماهای مهاجر نیز سهم داشته باشند!

در همین شماره راه‌توده و در ضمیمه "یک هفته" به اندازه کافی نشانه‌های این همسوئی دو جبهه داخل و خارج کشور علیه محمدخاتمی منتشر شده‌است. با درک واقعی از نقش محمدخاتمی در صحنه سیاسی امروز ایران و ضرورت حضور او در صحنه انتخابات آینده و کوشش جنون آسای مخالفان جنبش برای جلوگیری از دوره دوم ریاست جمهوری وی، جنبه‌های ضد ملی این همسوئی هر چه بیشتر از پشت نقاب باصطلاح دفاع از تحولات در ایران بیرون می‌آید. بویژه آنجا که این همسوئی با تأیید حمله نظامی اسرائیل به ایران و حمایت از سیاست‌های مداخله جویانه نظامی امریکا علیه ایران همراه است!

بدین ترتیب، جنبش مردم و طرفداران واقعی تحولات و اصلاحات انقلابی در ایران، در دو جبهه به پیکار خویش برای پیشبرد اصلاحات ادامه می‌دهند: جبهه داخل و جبهه خارج، که در عین حال، هر دو در یک جبهه متحد عمل می‌کنند:

در داخل کشور مخالفان جنبش بر ناتوانی خاتمی برای بیرون آوردن کشور از بحرانی که خود بوجود آورده و بر آن دامن می‌زند تأکید و تبلیغ می‌کنند و در خارج کشور بر ناتوانی او بر به پیروزی رساندن جنبش و پیشبرد اصلاحات!

در داخل کشور طرح اعتدال امریکائی اصلاحات را می‌خواهند به مردم تحمیل کنند و در خارج کشور از حمله نظامی امریکا و اسرائیل به ایران حمایت می‌کنند.

این توطئه هم‌آهنگ، در داخل کشور از سوی تلویزیون دولتی (معروف به تلویزیون علی لاریجانی)، مطبوعات مدافع غارتگران و امام جمعه‌ها تبلیغ می‌شود، و در خارج کشور نیز همین سیاست با نام اپوزیسیون از طریق "رادیو صدای ایران" (مشهور به رادیو قائم مقامی) و شبکه تلویزیونی که از لس‌آنجلس امریکا برای ایران برنامه پخش می‌کند پیش برده می‌شود. در این میان برخی فعالان سیاسی خارج کشور نیز که با رادیوهای فارسی زبان گفتگو می‌کنند متأثر از کارزار ضد ملی ستیز با محمدخاتمی و مخالفت با حضور او در مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری مطالبی را در باره روند اصلاحات طی چهار سال گذشته و نقش

محمدخاتمی در آن عنوان می‌کنند، که در عمل به تقویت توطئه‌های جبهه داخل و خارج کشور علیه انتخابات آینده ریاست جمهوری منجر و در نهایت، علیه جنبش مردم تمام می‌شود!

در میان این دو تیغه قیچی ضد اصلاحات، آن وظیفه ملی که در برابر طرفداران واقعی تحولات باقی می‌ماند، در درجه نخست درک واقعیات و شرایط حاکم بر کشور و سپس فاصله‌گیری از تخیل پروری و اراده‌گرایی بیگانه به اوضاع ایران است.

این واقع بینی و تقویت اراده حرکت با جنبش مردم، حکم می‌کند تا:

- ۱- از هر راه و شیوه ممکن با توطئه تضعیف موقعیت خاتمی و جلوگیری از شرکت او در انتخابات و یا رد صلاحیت او مقابله شود؛
- ۲- از همه امکانات موجود برای تشویق و تقویت حضور مردم در انتخابات آینده ریاست جمهوری استفاده شود و تمرکز آراء مردم به سود محمدخاتمی هر چه قاطع‌تر ممکن شود.

وظیفه ملی خاتمی

کارزار مقابله با توطئه‌ها و پیشبرد اصلاحات و دفاع از جنبش مردم ممکن نخواهد شد، مگر با حضور محمدخاتمی در انتخابات آینده ریاست جمهوری. این که توطئه‌گران و مخالفان جنبش چه عکس‌العملی در برابر اعلام آمادگی محمدخاتمی برای شرکت در انتخابات آینده نشان خواهند داد، امری است مربوط به آینده و نه امروز!

امروز و در این مرحله، خنثی‌سازی توطئه ایجاد ناامیدی و خانه‌نشینی ساختن مردم، تحمیل انصراف به محمدخاتمی در دستور کار است. رد صلاحیت احتمالی خاتمی مرحله دوم کارزار مقابله با توطئه‌گران را تشکیل خواهد داد، همانگونه که با حضورخاتمی در انتخابات، کوشش برای بسیج مردم جهت شرکت در انتخابات، خود مرحله سوم کارزار انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری را تشکیل می‌دهد.

در انتظار انتشار منشور اصلاحات!

دفتر رهبری یک طرح اصلاحات تهیه کرده‌است. این طرح شامل باصطلاح اصلاحات اقتصادی و فرهنگی می‌شود و علیه آزادی‌است. جان مایه این طرح همان حرف‌هایی است که رهبر جمهوری اسلامی در دوران اخیر و پس از ۱۰ سال رهبری او که طی آن فساد و تباهی و غارت و تبعیض سراسر جامعه ایران را فرا گرفته به یاد آن افتاده است!

این طرح که بصورت یک منشور تهیه شده و در هفته‌های اخیر نیز "رهبر" نکاتی از آن را اینجا و آنجا مطرح کرده قرار است بعنوان کارپایه اصلاحات اعلام شود. کار اعلام این منشور را هم گذاشته‌اند برای بعد از انتخابات ریاست جمهوری، تا اگر توانستند آن را با حذف خاتمی برگزارکنند این منشور را با سروصدای بسیار طرح کرده و با تظاهرات سازمان‌یافته و فرمایشی دفتر تبلیغات اسلامی مردم را حامی و طرفدار آن نشان دهند.

میرحاجزی، منشی مخصوص رهبری، که از روحانیون مدرسه حقانی است در تدوین این منشور نقش داشته و مهدی خزعلی و حسین شریعتمداری، طی نشست‌ها و دیدارهای مختلف با "رهبر" و شنیدن نظرات وی، کار نوشتن منشور را برعهده داشته‌اند.

در برخی محافل این سخنان از رهبر نقل می‌شود: «من با سیاست‌های فرهنگی آقای خاتمی مخالفم، اما نسبت به وضع اقتصادی هم انتقاد دارم و از این نظر با ایشان موافقم. آقایان دیگر (ظاهراً موقوفه‌ای‌ها مورد نظر است) هم با سیاست‌های اقتصادی و هم سیاست‌های فرهنگی آقای خاتمی مخالفند.»

انگیزه یورش به ملی - مذهبی‌ها!

سرانجام و بدنبال چند نقشه و طرح امنیتی، جمعی از چهره‌های شناخته شده ملی-مذهبی ایران دستگیر شدند و دادگاه باصطلاح انقلاب پرونده براندازی برای آنها تشکیل داد.

توطئه برای یافتن بهانه یورش به نیروهای ملی-مذهبی در تمام چهار سال گذشته جریان داشته است. ابتدا در جنبش دانشجویی کشور میدان را برای تندروی برخی فعالان نسبتاً قدیمی (نظیر "حشمت الله طبرزدی") و یا نوظهور (نظیر منوچهر محمدی) باز گذاشتند تا پرچم ملی‌گرائی را بالاتر از پرچم جریانات شناخته شده قدیمی موسوم به ملی و ملی-مذهبی به اهتزاز درآورند. بتدریج در تظاهراتی که این افراد سازمان دادند عکس مصدق در کنار شعارهای تند که به سود او داده می‌شد مرسوم شد. چند ماجراجویی این گروه‌ها که اوج آن در جریان یورش به کوی دانشگاه و تحصن تاریخی دانشجویان به نمایش درآمد و زمینه را برای به شکست کشاندن این تحصن فراهم ساخت، حاصل مرحله اول کوشش برای یافتن بهانه یورش به نیروهای ملی-مذهبی و ملیون بود. لیست قتل‌های زنجیره‌ای و قتل زنده یاد داریوش فروهر نیز در بطن توطئه یورش به این نیروها و سرکوب آنها بود. تبلیغاتی که در این دوره علیه مصدق - تا مرز اعلام نامسلمان بودن وی و جعل یک نقل قول از آیت‌الله خمینی در این زمینه - انجام شد نیز در کارنامه این دوره از توطئه علیه نیروهای ملی و ملی-مذهبی ثبت است، که یکی از طراحان آن سعید امامی بود.

گام دوم این توطئه، ماجرای کنفرانس برلن بود، که مستقیماً از تهران و توسط حجت‌الاسلام محسنی اژه‌ای رهبری و هدایت شد. توطئه‌ای که باید اعتراف کرد، با استفاده از عواملی که کانون‌های امنیتی جمهوری اسلامی در آلمان و کشورهای اروپایی همسایه آن در اختیار دارند بسیار دقیق و سازمان یافته به اجرا گذاشته شد و زمینه‌های تبلیغات داخلی آن نیز با دقت در داخل کشور فراهم شده بود. نوع بازداشت‌ها، محاکمات و اتهامات بی‌اساسی که در دادگاه‌های مربوط به کنفرانس برلن مطرح شد، بدقت نشان داد که بیشترین ضربات را می‌خواهند به آن نیروهائی از میان ملی-مذهبی‌ها وارد سازند که از اندیشه ملی و میهنی برداشته شدن مرز بین خودی و غیر خودی و رفتن به سوی اتحاد اصلاح طلبان داخل و خارج حاکمیت دفاع می‌کنند. تقاضای حکم ارتداد برای حجت‌الاسلام اشکوری نمونه این امر بود و بازداشت مهندس عزت‌الله سحابی گام بعدی. برای کامل کردن توطئه کنفرانس برلن، توطئه‌گران طرح شیراز را به میدان آوردند. براساس این طرح که در اجرای آن ۱۵۰ هزار عکس مصدق و خاتمی در کنار هم و بصورت مونتاژ شده تهیه و چاپ شده بود، قرار بود هنگام حضور محمد خاتمی در شاهچراغ شیراز این عکس‌ها را توزیع کرده و سپس بسیج و سپاه به بهانه مقابله با آن وارد صحنه شوند و یک طرح کودتائی را به اجرا بگذارند و متعاقب آن در تهران و برخی شهرهای بزرگ کشور چهره‌های شناخته شده ملی و ملی-مذهبی را دستگیر کنند.

این توطئه دلیل فاش شدن و دستگیری عاملین اجرای آن خنثی شد و توطئه‌کنندگان ناکام ماندند. بعدها مشخص شد که این بار، چند تن از اعضای ضد اطلاعات سپاه پاسداران که پیشتر آموزش دیده بودند، خود را بعنوان هواداران جوان نهضت آزادی و طرفدار ملی-مذهبی‌ها معرفی کرده و در برخی فعالیت‌های تبلیغاتی نیز بصورت علنی و آنگونه که هر چه بیشتر بعنوان ملی-مذهبی شناخته شوند شرکت کرده بودند. در طول این دوران، با بازداشت و شکنجه دو چهره شاخص نیروهای ملی-مذهبی و دفتر تحکیم وحدت دانشجویی، یعنی مهندس عزت‌الله سحابی و علی افشاری زمینه‌های به صحنه آوردن تبلیغات کودتائی را فراهم ساخته بودند. هدایت‌کننده این شکنجه و گفتگو (!) و تدارک تبلیغاتی نیز دو همکار نزدیک سعید امامی، یعنی حسین شریعتمداری و مهدی خزعلی (فرزند آیت‌الله خزعلی) بوده و هستند. دو چهره‌ای که از دوران پیش از قتل‌عام زندانیان سیاسی تاکنون در تمامی جنایاتی که در زندان‌ها روی داده دست داشته‌اند و طراح بازجوئی‌های زیر شکنجه‌اند!

با ناکام ماندن طرح شیراز و همزمان با تلاش نیروهای ملی-مذهبی برای تشکیل یک نشست مقدماتی جهت فراهم ساختن مقدمات کنگره این نیروها، یورش به خانه "بسته‌نگار" از چهره‌های قدیمی و شناخته شده ملی-مذهبی ایران سازمان داده شد و متعاقب آن دادگاه باصطلاح انقلاب، که بعنوان حلقه‌ای در دایره مافیای اقتصادی-سیاسی عمل می‌کند ممنوعیت فعالیت نهضت آزادی را اعلام داشت.

بنابراین برای یورش به نیروهای ملی-مذهبی از سوی مخالفان اصلاحات و جنبش کنونی در چهار سال گذشته بارها خیز برداشته شده بود و انگیزه اصلی آن، همان انگیزه‌ایست که مقاومت در برابر اصلاحات و جنبش مردم را موجب شده‌است. این یورش نیز از سوی همان کسانی سازمان داده شده و پیش برده می‌شود که حمله به کوی دانشگاه، ترور حجاریان، محاکمه عبدالله نوری، زندانی کردن آیت‌الله منتظری در خانه‌اش، محاکمات قرون وسطائی در دادگاه ویژه روحانیت، محاکمه تاج‌زاده و انواع توطئه‌های دیگر را علیه جنبش مردم سازمان داده و پی‌گرفته‌اند و این درک و برداشت عمومی مردم ایران از دستگیری‌های اخیر است.

سازمان دهندگان این توطئه‌ها، کسانی هستند، که از پیش از انقلاب بهمن ۵۷ با آن انقلاب مخالف بودند و اکنون نیز از احیای آرمان‌های آن انقلاب وحشت دارند. آنها طی ده سال گذشته به نیروی برتر در حاکمیت جمهوری اسلامی تبدیل شده‌اند و شبکه‌های مافیائی تجارت و غارت را پشت شعار دفاع از ارزش‌های اسلامی هدایت می‌کنند.

یورش به نیروهای ملی-مذهبی، که باید با تمام قوا در مقابل آن ایستاد و با آگاه سازی مردم از انگیزه‌های این یورش، آن را به ضد خود تبدیل کرد، در عین حال این پیام آشکار را با خود همراه دارد، که در جامعه امروز ایران، این نیروها و این نحوه تفکر در باره تاریخ، فرهنگ و حتی اسلام با استقبال روز افزون مردم ایران روبرو شده‌است، که اگر غیر از این بود، نیازی به یورش کنونی به آنها نبود.

در رابطه با دستگیری‌های اخیر، جهت اطلاع بیشتر از پیش زمینه‌ها و انگیزه‌های آن می‌توانید به مصاحبه راه‌توده با رادیو صدای ایران که در شماره ۹۰، ۹۳ و ۹۶ راه‌توده منتشر شده و مقاله "کنگره نیروهای ملی-مذهبی" شماره ۱۰۴ راه‌توده مراجعه کنید!

جبهه متحد زمینداران و تجار بزرگ در برابر جنبش مردم و اصلاحات انقلابی

فتو دالیسم را احیاء کرده اند!

راه توده ترکیب طبقاتی حاکمیت جمهوری اسلامی را در مجموع خود مرکب از "سرمایه داری تجاری بزرگ"، "زمینداران بزرگ" و "غار تگران اجتماعی" می داند. مافیای اقتصادی و مافیای قدرتی که اکنون در مطبوعات داخل کشور نیز به آن اشاره می شود از درون ساختار چند گانه حکومت در جمهوری اسلامی بیرون آمده است. پیرامون اصطلاح مافیای اقتصادی و مافیای قدرت، که در دوران اخیر، در مطبوعات داخل کشور مصطلح شده، علاقمندان می توانند به شماره ۷۲ و ۷۶ راه توده مراجعه کنند. ساختار چند گانه حکومت نیز باز می گردد به تضادی که بین جمهوریت و اختیارات گسترده "رهبر" در جمهوری اسلامی وجود دارد. پس از درگذشت آیت الله خمینی و در نشست و برخاستی که مردم در جریان مباحثات آن نبودند، مجمعی بنام "هیات بازنگری قانون اساسی" این اختیارات را بسیار فراتر از قانون اساسی اولیه ای کرد که مردم ایران در یک رفراندوم به آن رای داده بودند.

حزب توده ایران که در رفراندوم قانون اساسی شرکت کرده و به آن رای مثبت داد، با اشاره به همین تضاد، یعنی تضاد بین انتخاب و انتصاب جمهوریت و ولایت- اعلام داشت که انتظار دارد در متمم قانون اساسی این اصل، یعنی اصل ولایت فقیه از قانون اساسی حذف شود، چرا که این اختیارات عملاً برای رهبر انقلاب آیت الله خمینی در نظر گرفته شده است که بعد از درگذشت وی باعث دشواری های بسیار خواهد شد. متأسفانه در آستانه درگذشت آیت الله خمینی و بویژه پس از درگذشت وی و ضعف جدی نیروهای آرمان خواه انقلاب در حاکمیت که بر اثر شکست در جنگ بشدت تضعیف شده بودند توازن نیروها به گونه ای بود که قانون اساسی نه بر اساس خواست و انتظار حزب توده ایران، بلکه در جهت خواست و اراده همان طبقات و اقشاری که در بالا به آن اشاره شد تغییر کرده و جمهوریت در برابر ولایت تضعیف شد.

این توازن قدرت در حاکمیت جمهوری اسلامی، برخاسته از توازن نیروهای طبقاتی در جامعه بود، که پس از جنگ به سود سرمایه داری تجاری و زمینداران بزرگ تغییر کرده و موقعیت آنها را در حاکمیت تقویت کرد. این مسیر طی ۱۰ سال دوم جمهوری اسلامی ادامه داشته است. در این دوران، اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، که هاشمی رفسنجانی مجری آن بود، بخش غارتگر را در جامعه و در حاکمیت تقویت کرد و مافیای مالی-اقتصادی را رشد داد، که بصورت بسیار طبیعی تاثیر در ساختار قدرت نیز گذاشت و مافیای قدرت را شکل بخشید. اکنون وقتی از حکومت "آقا زادگان" در مطبوعات داخل کشور صحبت به میان می آید، تا حدود زیادی اشاره به همین ساختار و مسیری است که قدرت در جمهوری اسلامی طی کرده است. در این زمینه، یعنی حکومت "آقا زادگان" نیز می توانید مراجعه کنید به شماره ۹۶ راه توده و گزارش "مافیای شکر در جمهوری اسلامی".

راه توده تا همین اواخر، یگانه نشریه سیاسی بود که افشای ساختار مافیای اقتصاد و قدرت در جمهوری اسلامی و بویژه افشای نقش حزب سرمایه داری بزرگ تجاری ایران "موتلفه اسلامی" را وجه همت خود قرار داده بود و طی ۹ سال گذشته لحظه ای در این افشاگری دچار غفلت نشد و باز هم نخواهد شد. افشای غارتگران اجتماعی نیز بخش مهمی از کارزار مبارزاتی راه توده بوده است، که در همین زمینه افشاء و مبارزه با برنامه اقتصادی تعدیل پیوسته جای ویژه ای در تمام ۹ سال گذشته در صفحات راه توده داشته است.

در ماه های اخیر، با اشاره به ترکیب طبقاتی که راه توده برای ساختار طبقاتی حاکمیت در جمهوری اسلامی بر می شمارد، از ما خواسته شده است اطلاعات بیشتری را در ارتباط با زمینداری بزرگ و زمینداران بزرگ منتشر کنیم. ظاهراً برداشتهای اولیه از زمینداری بزرگ و یا زمینداران، مالکین آندسته از زمین های شهری است که یا از طریق اداره اوقاف و یا بر اثر توسعه شهرهای بزرگ- از جمله تهران- و افزایش محدوده شهرها در بورس زمین قرار گرفته و عده ای از صاحبان قدرت در جمهوری اسلامی آنها را بنام خود به ثبت رسانده اند. این برداشت غلط نیست، بویژه اگر تصاحب زمین های وقفی توسط روحانیون را هم به آن اضافه کنیم. روحانیونی که اکنون از گردان های مهم توطئه و مقاومت در برابر اصلاحات هستند.

شاید بتوان یکی از دلایل کمتر پرداختن به زمینداری بزرگ در جمهوری اسلامی را، اطلاعات بسیار محدودی دانست که در این زمینه وجود دارد، گرچه همان مقدار اطلاعاتی که وجود دارد و بتدریج در مطبوعات نیز مطرح می شود و یا در مجلس ششم به آن اشاره می شود حکایت از احیای نظام فتو دالی در جمهوری اسلامی دارد. نظامی که در کنار نظام سلطنتی یک مجموعه کامل را برای روحانیت طرفدار سفت و سخت مالکیت زمین و مقدس بودن سرمایه تشکیل می دهد. در واقع، آن بخش از روحانیت و سرمایه داری تجاری ایران که بشدت با جمهوریت مخالف است و در راه احیای نظام سلطنتی تلاش می کند، این نظام را مطلوب ترین، متمرکزترین و مدافع ترین مدافع مالکیت می داند. آنها با نظام سلطنتی گذشته نیز مخالفتی نداشتند و همانگونه که برخی از آنها در محافل نه چندان سر بسته، با جسارت می گویند «ما آن موقع علیه سلطنت شعار می دادیم چون با شاه مخالف بودیم، والا ما طرفدار جمهوری نبودیم!»

زمینداری بزرگ را نباید و نمی توان در زمین بازی شهری خلاصه کرد. آنچه مورد نظر راه توده است و در ۹ سال گذشته بر آن پای فشرده احیای نوعی فتو دالیسم در جمهوری اسلامی و در دهه دوم آنست. نه تنها در مناطقی از ایران که زمین های وسیع وقفی و کشاورزی به مالکیت افراد وابسته به محافل روحانی و قدرت واگذار شده، بلکه در مناطقی مانند خوزستان نیز بازگشت به نظام فتو دالی در پناه خط قرمز ممنوع بودن پرداختن به این موضوع احیاء شده است. در گزارش "مافیای شکر" در ایران که در جهت افشای نقش آیت الله مصباح یزدی در نابودی شکر داخلی و انحصار واردات آن در دست های وی و خانواده اش بود، تا حدودی به همین نوع مالکیت اشاره شد و یا در ارتباط با علی اکبر ناطق نوری ما بارها نوشتیم که دهها هکتار از باغ ها و زمین های کشاورزی مازندران که پیشتر در قباله "رضا شاه" و فرزندش ثبت بود و به "املاک سلطنتی" شهرت داشت به مالکیت وی در آمده است و بقیه نیز به همت محسن رفیق دوست از بنیاد مستضعفان منفک شده و با پرداخت کمترین وجه اسناد آنها را بنام رهبران موتلفه اسلامی، روحانیون محلی و روحانیون عضو مجلس خبرگان، شورای نگهبان و عضو ستاد نماز جمعه ثبت

فراماسونری جدید و شبکه حجتیه را باید افشاء کرد!

بسیاری از فعالان سیاسی و بویژه مبارزان قدیمی ایران که شاهد بخشی از تاریخ معاصر ایران هستند نگران شکل‌گیری نسل جدیدی از شبکه "فراماسونری" در جمهوری اسلامی‌اند، که روی اسکلت شبکه‌های ضربه دیده از انقلاب بهمن ۵۷ استوار شده‌است.

ده‌ها موسسه و بنیاد مذهبی که در سراسر ایران و بویژه در شهرهای قم، اصفهان و مشهد برپا شده‌اند نقش هماهنگ کننده لژهای جدید فراماسونری ایران را برعهده دارند. با کمال تاسف، در حالیکه برخی از این فعالان و سیاسیون سابقه‌دار اطلاعات قابل توجهی در این ارتباط دارند و یا کسب کرده‌اند دلیل موقعیت دشواری که در داخل کشور دارند در این ارتباط دهان نمی‌گشایند. حتی برخی فعالان سابق وزارت اطلاعات و امنیت که اکنون از اصلاحات دفاع می‌کنند و خود نیز در معرض انواع فشارها قرار دارند نیز اطلاعات خود را در این ارتباط فاش نمی‌سازند و این درحالی است که بدون کوچکترین تردید، بخش هدایت‌گر توطئه‌های کنونی علیه اصلاحات و بویژه کارشکنی در سیاست‌های خارجی دولت ریشه در شبکه فراماسونری ایران دارد.

باید امیدوار بود که افشاگری‌های اخیر که بددرستی در باره انجمن حجتیه در ایران آغاز شده، سرآغازی باشد برای کشف و اعلام شبکه‌های فراماسونری در جمهوری اسلامی، که شواهد قوی حاکی از تمرکز کانون اصلی هر دو، یعنی حجتیه و فراماسونری در مشهد است و شخص آیت‌الله واعظ طبسی در مرکزیت آن قرار دارد.

افشاگری پیرامون نقش حجتیه در دهه دوم جمهوری اسلامی، اخیرا توسط چند شخصیت روحانی و غیر روحانی آغاز شده و در مطبوعات داخل کشور انعکاس یافته‌است. از جمله آیت‌الله موسوی بجنوردی، حجت‌الاسلام محتشمی، خانم رجائی و

نکته مهم در افشاگری‌های اخیر، تاکید بر ادامه فعالیت حجتیه و نقش آن در توطئه‌های اخیر و ترویج ارتجاع مذهبی از بلندگوهای رسمی و عمومی کشور است. از جمله در نماز جمعه‌ها، تلویزیون، سخنرانی‌های مساجد و

در این ارتباط، مستقیما از افرادی نظیر آیت‌الله مصباح یزدی نیز نام برده می‌شود، که سکان تبلیغاتی اندیشه‌های پایه‌ای حجتیه را اکنون در جمهوری اسلامی در دست دارد و به سخنگوی ثابت نمازجمعه‌های تهران و تئوری‌پرداز حجتیه و مدافع تبدیل جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی مبدل شده‌است.

در یکی از آخرین افشاگری‌های ارزنده در مطبوعات داخل کشور، که در نشریه عصرما (۲۲ مارس ۲۰۰۱) منتشر شده‌است، حجت‌الاسلام محتشمی در باره حجتیه، که مدرسه حقانی اکنون موسسه ایدئولوژیک آن است و فارغ‌التحصیلان آن بصورت یک شبکه مافیائی قوه قضائیه را قبضه کرده اند گفت: «۰۰۰ به موازات "دارالتبلیغ"، موسسه "در راه حق" در زمان شاه تشکیل شد که توسط برخی از فضلالی حوزه قم، از جمله آقای مصباح یزدی اداره می‌شد. جریان دیگری که هنگام ۱۵ خرداد و بعد از آن بوجود آمد، جریان "دارالترویج" بود که آن هم توسط برخی از آخوندهای درباری و وابسته به ساواک دنبال می‌شد! ۰۰۰»

ما امیدواریم دارالتبلیغ‌ها و دارالترویج‌های دو دهه اخیر و بویژه ۱۰ سال اخیر جمهوری اسلامی، از سوی مذهب‌یونی که با اندیشه‌های انگلیسی حجتیه فاصله دارند افشاء شوند تا مردم به ریشه‌های خیانت به انقلاب ایران پی ببرند.

کرده‌اند. در شهرها و استان‌هایی که حوزه‌های پر قدرت مذهبی در آنها مستقر هستند و یا زیارتگاه‌های مهمی که موقوفات گسترده‌ای در اختیار دارند نیز همین عمل انجام شده‌است. از جمله در مشهد، اصفهان، تبریز، شیراز (شاهچراغ)، قم، شهری و

نه تنها این واگذاری‌ها، فتودال‌ها و مالکین جدید زمین‌های شهری و کشاورزی را در سراسر ایران بوجود آورد، بلکه در دهه دوم جمهوری اسلامی دادگاه‌های انقلاب و قوه قضائیه نیز، پس از تغییرات گسترده در کادرها و سیاست‌های آن روند بازگرداندن زمین‌های مصادره شده به مالکین قبل از انقلاب آنها پیگیری شد، که البته در این واگذاری‌های مجدد، که با وضع قوانینی در مجلس چهارم و پنجم و بی سر و صدا انجام شد میلیاردها ریال رشوه در قوه قضائیه رد و بدل شد که بنیادهای دادگستری ایران را ویران ساخت.

با کمال تاسف، مجلس سوم که عمدتا در اختیار بخشی از طرفداران کنونی اصلاحات در مجلس ششم و مجمع نمایندگان ادواری مجلس بود، آنگونه که ضرورت داشت مردم را نتوانست و یا نتوانست در جریان خطر احیای فتودالیزم در ایران قرار دهد. از آن جمله است پرونده حجت‌الاسلام علیزاده رئیس دادگستری مرکز، که در یکسال گذشته نقش فرماندار نظامی تهران را برعهده دارد! مجلس سوم در یک بررسی که توسط کمیسیون اصل ۹۰ مجلس انجام شد او را که سالها دادستان مشهد و رئیس دادگستری این شهر بود در پرونده واگذاری زمین‌های کشاورزی به مالکیت و تصاحب شخصی آنها مقصر تشخیص داد اما نتوانست مردم را در جریان جزئیات قرار دهد و از طریق دادگستری ماجرا را پیگیری کند!

چند خبری که در زیر می‌آوریم با هدف پرده برداری بیشتر و آشکارتر از مسئله زمینداری بزرگ و یا احیای فتودالیسم در جمهوری اسلامی است که روحانیت سنتی ایران همیشه طرفدار حفظ آن، بعنوان حفظ پایگاه خویش در شهر و روستا بوده‌است.

آنچه را در زیر می‌خوانید از یک آگهی در روزنامه رسمی کشور که از سوی دادگستری منتشر می‌شود استخراج شده‌است: «مالکیت یک باغ ۲۴ هکتاری لیموترش، یک باغ ۳۲ هکتاری لیموترش و ۹۰ هکتار اراضی تسطیح شده و نشده با موتور آب و تاسیسات دیگر، یک باغ نخل از سوی سازمان اجرای احکام دادگستری جیرفت اعلام می‌شود. رقم پایه هر کدام از اقلام اعلام شده بین ۲ و ۵ میلیارد ریال است.»

خبر زیر را نیز به نقل از خبرگزاری دانشجویی "ایسنا" بخوانید که مربوط به تجمع کشاورزان دزفولی در مقابل مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۲۵ ماه مارچ ۲۰۰۱ می‌باشد: «نمایندگان صدها تن از کشاورزان بخش مرکزی روستاهای دزفول در مقابل مجلس شورای اسلامی جمع شدند. اعتراض کشاورزان به واگذاری اراضی کشاورزی زیر سد "دز" که از حاصلخیزترین اراضی کشاورزی منطقه‌است به اشخاص شاغل در مناصب دولتی می‌باشد. در حال حاضر کشاورزان بومی دزفول و حومه زمین‌های زراعی خود را از مالکان فعلی آن اجاره می‌کنند و بسیاری از آنها نیز در حال حاضر بیکارند. این کشاورزان در این زمین‌ها نسل به نسل کشت و زرع کرده‌اند. کشاورزان می‌گویند این وضع منجر به تشکیل نظام فتودالی در منطقه شده‌است.»

اجتماع کشاورزان سرخس در مقابل مجلس ششم و در اعتراض به بازپس گیری زمین‌های آنها و واگذاری آن به مالکین نیز نمونه دیگری است که در مطبوعات داخل کشور نیز اخبار کوتاه آن منتشر شده‌است. در آینده اخبار و اطلاعات بیشتری را در این زمینه منتشر خواهیم کرد.

رهبر جمهوری اسلامی به اسناد کودتای ۲۸ مرداد و نقش مطبوعات در این کودتا اشاره کرده است!

کدام مطبوعات زمینه ساز کودتا هستند؟

ع. سهند

نقش عوامل انگلستان در کودتا!

سیاستمداران آن دوران) فاش می‌کند. نمی‌توان نسبت به توطئه نفوذ امریکا وانگلیس در مطبوعات نگران بود، اما از نحوه عمل و کارکرد مطبوعات زمینه ساز کودتای ۲۸ مرداد در مقایسه با نقشی که برخی نشریات طی چهار سال گذشته در ایران ایفاء کرده‌اند، غافل ماند. در واقع، همین مقایسه است که نشان می‌دهد کدام مطبوعات نقش مطبوعات کودتای انگلیسی-امریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را برعهده دارند و یا با کپی برداری از آن مطبوعات عمل می‌کنند و کدام نشریات در جبهه دفاع از استقلال کشور و خنثی کننده طرح‌های کودتائی قرار دارند.

ابتدا ببینیم نقش انگلستان، در کودتای ۲۸ مرداد چه بوده و چرا در اسناد اخیرا منتشر شده در باره کودتای ۲۸ مرداد، آنگونه که انتظار می‌رفت به آن پرداخته نشده و رهبر جمهوری اسلامی نیز از آن غفلت کرده است. سپس طرح‌ها و نقش‌های مطبوعات دهه ۳۰ و سال‌های اخیر را با هم مقایسه کنیم.

دکتر آبراهامیان، محقق تاریخ معاصر ایران، در یکی از آخرین تحقیقات خود در باره کودتای ۲۸ مرداد، که مرور اسناد مورد اشاره رهبر اسنادی که اخیرا در امریکا منتشر شده- را نیز شامل می‌شود، نقل قولی خواندنی را از رهبر کنونی جمهوری اسلامی، که در گذشته‌ها بیان شده نقل کرده است. این نقل قول در پی تحقیر رهبران دو جنبش استقلال طلبانه و ضد استعماری-ضد امپریالیستی جهان، یعنی دکتر آئنده در شبلی و دکتر مصدق در ایران است، که هر دو قربانی توطئه و کودتای "سیا" و "ام آی ۶" شدند. آبراهامیان در تحقیق خود، این نقل قول را چنین می‌آورد: «در سال ۱۹۸۱، در چهاردهمین سالگرد درگذشت مصدق، علی خامنه‌ای، رهبر کنونی جمهوری اسلامی که در آن زمان یکی از شاگردان تقریبا گمنام خمینی بود، اعلام کرد "ما مثل آئنده (و مصدق) لیبرال نیستیم که سیا بتواند ما را خاموش کند!»

رهبر جمهوری اسلامی، بیست سال پیش هم بجای درس آموزی از فاجعه ناشی از دخالت "سیا" در امور داخلی ایران و کشورهای دیگر، در مقام ستایش از خود، قربانیان توطئه‌های "سیا" را بطور ضمنی مسئول و قربانی محتوم قلمداد کرد که جرمشان از نظر ایشان، نداشتن اندیشه‌ای جزمی مانند مصباح یزدی بوده است!

منظور رهبر جمهوری اسلامی در سخنرانی دانشگاه امیرکبیر از اسناد جدید، کتابی است که برای اولین بار روزنامه امریکائی نیویورک تایمز در تاریخ ۱۶ آوریل سال دو هزار خلاصه‌ای از آن را منتشر کرد.

جهت پی بردن به میزان واقعی اهمیت این کتاب و درک انگیزه‌های واقعی انتشار آن، در شرایط کنونی که بطور قطع با هدف تاثیرگذاری بر حرکت جنبش کنونی صورت گرفته، توجه خوانندگان را به نظر دکتر آبراهامیان در باره این کتاب جلب می‌کنیم. او می‌نویسد:

«برای یک مورخ، دسترسی به اسناد "سیا" پیرامون کودتای ۱۹۵۳ در ایران، از رد کردن یک شتر از سوراخ سوزن مشکل‌تر است. این اسناد، با وجود گذشت نیم قرن، سقوط سلسله پهلوی، پایان جنگ سرد، مرگ اکثر شرکت کنندگان در کودتا و انتشار اسناد مربوط به عملیات مخفی دیگر، مانند کودتا در گواتمالا غیر قابل دسترسند. این درحالی است که یک فرمان رئیس جمهور امریکا، مورخ ۱۹۹۵، همه بخش‌های دولتی را موظف می‌کند که اسناد محرمانه را "بطور اتوماتیک" پس از ۲۵ سال غیر محرمانه طبقه بندی کنند. در اوائل دهه ۱۹۹۰، سیا به بهانه نداشتن بودجه کافی

نقش روزنامه کیهان، اهداف سازندگان برنامه "هویت"، فعالیت گروه‌های انصار و لباس شخصی، اهداف ترور حجاریان و منبع تامین کننده هزینه توطئه‌های ۴ سال گذشته علیه دولت خاتمی و جنبش اصلاحات شباهت‌های انکار ناپذیری با طرح‌های انگلیس و امریکا برای براندازی دولت دکتر مصدق دارد.

رهبر جمهوری اسلامی در سخنرانی خود در دانشگاه امیرکبیر و در پاسخ به سئوالی که درباره نفوذ دشمن در مطبوعات از او شده بود گفت: اخیرا اسناد کودتای ۲۸ مرداد در امریکا منتشر شده است. این اسناد نشان می‌دهد که امریکا به مطبوعات پول می‌داد تا زمینه کودتا را فراهم کنند. با توجه به اینکه در چهار سال اخیر و زیر پوشش مقابله با نفوذ دشمن در مطبوعات، تعدادی از مطبوعات بعد از دوم خرداد تعطیل شده و نویسندگان و ناشران سرشناس آن‌ها زندانی شده‌اند، ظاهرا اشاره رهبر به همین مطبوعات باید باشد، چرا که در غیر اینصورت باید روزنامه کیهان و یا رسالت و زیر مجموعه‌های آن‌ها تعطیل می‌شدند که نشده‌اند و به فعالیت خود ادامه می‌دهند. البته، در این میان تیغ ضد کودتای ۲۸ مرداد، گلوی روزنامه "سلام" را هم بریده است، که هر اتهامی به آن شاید پذیرفته می‌شد، مگر اتهام همگامی با امریکا برای فراهم ساختن زمینه کودتای امریکائی!

در ارتباط با اسنادی که رهبر جمهوری اسلامی به آن اشاره و یورش به مطبوعات را براساس آن توجیه کرده، نکاتی مطرح است که در زیر می‌خوانید:

اول- در جریان انتشار این اسناد کوشش بسیار شده است تا نقش انگلستان در کودتای ۲۸ مرداد کم رنگ شده و این کشور از زیر ضربه افکار عمومی مردم ایران بیرون کشیده شود. تاسف بار است که وقتی به این اسناد اشاره و استناد می‌شود، این حيله فراموش می‌شود، آنهم از جانب مقامی که بی‌وقفه بر نفوذ و خطر دشمن تاکید می‌کند!

دوم- اسناد مورد اشاره رهبر، جزئیاتی از فعالیت‌های امریکا و انگلیس (بوژه عوامل مستقیم و غیرمستقیم انگلستان در مطبوعات و در میان

می‌کند.» اشاره رهبر به اسناد جدید دخالت سیا در به شکست کشاندن جنبش ملی شدن نفت، متأسفانه به نقش این پیرکهنه کار استعمار نمی‌پردازد. پیرکهنه کاری که نقش مهمی در رویدادهای ۲۰ سال گذشته در جمهوری اسلامی داشته‌است.

در تحقیق اخیر دکتر ابراهامیان نکاتی از نظر تاریخی جدید و پر اهمیت وجود دارد. بعنوان مثال او در وصف "ویلبر"، نویسنده گزارش سیا می‌نویسد:

«ویلبر متخصص اصلی سیا در مورد ایران بود. او که یک افسر حرفه‌ای سرویس مخفی بود، از دهه ۱۹۳۰ با ظاهر مبدل و بشکل باستان شناس، کارشناس تاریخ هنر و متخصص دست نویس‌های جعلی به دفعات به خاورمیانه سفر کرده بود.

سیا و ام‌آی ۶ که هر دو در توطئه کودتا شرکت داشتند، نه تنها به مدیران مطبوعات، بلکه به بسیاری از روحانیون و بازاری‌ها کمک مالی می‌کردند.» رهبر جمهوری اسلامی به این واقعیات مندرج اسناد تازه انتشار یافته کودتای ۲۸ مرداد اشاره نمی‌کند و در برابر رابطه روحانیون و رهبران بازار و تجار با سرویس‌های جاسوسی خارجی سکوت می‌کند!

کدام مطبوعات زمینه ساز کودتا شدند!

در همان بخش مربوط به کمک انگلستان و آمریکا به مطبوعات زمینه ساز کودتای ۲۸ مرداد، نکات بسیار مهمی وجود دارد که اتفاقاً تشابه آن نکات بیش از آنکه شامل حال مطبوعات طرفدار تحولات بشود، شامل حال نشریاتی مانند روزنامه کیهان، رسالت، شلمچه، لئارات، حریم، فیضیه، پرتو اسلام و می‌شود. حتی نحوه نگارش، سوژه‌ها، صحنه پردازی‌ها، کاریکاتورها، طنزها و این مطبوعات، مشابه همان مطبوعاتی است که در آستانه کودتای ۲۸ مرداد توسط شبکه تبلیغاتی "بدامن" و با هدایت سازمان‌های جاسوسی انگلستان و آمریکا حمایت مالی و حتی از نظر مطالب و کاریکاتور تغذیه می‌شدند تا مردم را از مصدق ناامید، مصدق را ناتوان، مردم را خانه‌نشین، بحران اقتصادی را تشدید کنند و همزمان با همین عملیات مطبوعاتی، عوامل مستقیم سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس در میان روحانیون و در احزابی نظیر "حزب دمکرات"، "حزب زحمتکشان" و دسته‌بندی‌های زیر نظر همین احزاب طرح آدم‌ربائی، قتل، ترور، حمله به اجتماعات را پیش می‌بردند. قتل رئیس شهربانی مصدق، که توسط همین عوامل انجام شد، شباهت بسیار به ترور سرلشکر صیاد شیرازی دارد که اکنون مشخص شده دارودسته‌های وابسته به مافیای قدرت و اقتصاد در جمهوری اسلامی آن را اجرا کرده‌اند و یا ترور سعید حجاریان شباهت بسیار به ترور دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه مصدق دارد، که اتفاقاً هر دو بطرز معجزه‌آسایی از این ترور جان بدر بردند.

اینهاست آن نکات و تشبیهاتی که اگر رهبر جمهوری اسلامی واقعا نگران زمینه سازی کودتا توسط عوامل انگلیس و آمریکا باشد، باید این رویدادها را در کنار هم قرار داده، به مقایسه آنها پرداخته و ریشه‌های آن را کشف و به مردم معرفی کند. نقش مظفر بقائی را در بیوت رهبری و روحانیون حکومتی چه کسانی بازی می‌کنند؟ نقش میراشرافی کودتاچی، که نقش مشاور مطبوعاتی آیت‌الله کاشانی را برعهده داشت و پس از کودتا نیز از نزدیک‌ترین افراد به رهبری انجمن حجته بود را چه کسانی امروز در جمهوری اسلامی و در مطبوعات برعهده دارند؟ کسانی که در آن سال‌ها دو آتشه سنگ آیت‌الله کاشانی را بر سینه می‌زدند و مصدق ستیزی افتخارشان بود، امروز در جمهوری اسلامی چه کسانی هستند. اکبر گنجی و عبدالله نوری و عمادالدین باقی بیشتر به سید مهدی میراشرافی شبیه‌اند و یا امثال حسین شریعتمداری؟

برای طبقه بندی پرونده‌های حجیم مربوط به کودتای ۱۹۵۳ در ایران، تقاضای وقت بیشتر کرد. با این وصف، در اواخر دهه ۱۹۹۰، سیا ادعا کرد که قادر به علنی کردن این اسناد نیست، زیرا آنها در اوائل دهه ۱۹۶۰ به طرز "نامعلومی" از بین رفته‌اند.

رو آمدن غیر قابل توضیح یک گزارش سیا پیرامون کودتا، پس از ۴۵ سال مسکوت ماندن، محرمانه بودن این اسناد را جدی‌تر کرد. این گزارش برای اولین بار، بطور خلاصه، در ۱۶ آوریل دو هزار در روزنامه نیویورک تایمز منتشر شد. متقابلاً، خلاصه تصفیه شده‌ای در ۸۰ صفحه روی صفحه اینترنت همان روزنامه و خلاصه کمتر تصفیه شده‌ای در ۱۶۹ صفحه، در سایت اینترنتی دیگری منتشر شد. این گزارش تحت عنوان "سرنگونی مصدق، نخست وزیر ایران" در سال ۱۹۵۴ بوسیله "دونالد ویلبر" یکی از ماموران درگیر سیا در کودتا و بنا بدستور بخش تاریخی سیا، بعنوان راهنمای عمل برای کودتاهاى آینده نوشته شده‌است. کتاب مسئولان بالا نه تنها در سیا، بلکه در پنتاگون، وزارت امور خارجه، کاخ سفید و کمیته روابط خارجی سنا را بعنوان مخاطبین خود در نظر می‌گرفت.»

دکتر ابراهامیان پس از ذکر برخی از تبلیغات روزنامه‌های امریکائی و انگلیسی پیرامون این گزارش می‌افزاید:

«این شرایط باید باعث طرح سئوالات چندی شود. درست است که گزارش، بلافاصله پس از واقعه نوشته شده، اما منابع درجه اول واقعی، یعنی مخابرات و مراسلات بین واشنگتن، لندن و تهران غیر قابل دسترسی باقی مانده‌اند. درست است که گزارش بوسیله یکی از شرکت‌کنندگان در کودتا نوشته شده، اما حوادث و منابع اولیه از صافی دیدگاه او گذشته‌اند. در نتیجه جنگ سرد، بحران نفت را تحت الشعاع قرار داده و نقش "ام آی ۶" انگلیس در برابر نقش سیا ناچیز می‌شود. درست است که گزارش محرمانه بوده، اما این به معنای آن نیست که "ویلبر" خود سانسوری نکرده باشد. در تاریخ نگاری فرمایشی، ویلبر دقت کرده که به نقش پنتاگون و وزارت امور خارجه نپردازد.

تمرکز روی نقش سیا در کودتا، با توجه به اینکه این سازمان ماهیتاً قرار است چنین عملیاتی را پیش ببرد یک چیز است و توصیف دخالت فعال سفرا و مشاوران نظامی در سرنگونی دولت میزبان یک چیز دیگر. پذیرش نقش سیا در "تبلیغات خاکستری" در تامین هزینه تظاهرات، شرکت در "عملیات کنیف" و تشویق افسران به کودتا یک چیز است و پذیرش همکاری سیا با نازی‌های محلی و نقش آن در آدم‌ربائی‌ها، سوء قصد، شکنجه و قتل عام خیابانی یک چیز دیگر. نقش مستقیم ایالات متحده در ایران، برخلاف نقش تقریباً غیر مستقیم آن در جاهائی مانند گواتمالا، روشن می‌کند که چرا اسناد سیا در رابطه با ایران بر خلاف اسناد مربوط به گواتمالا غیر قابل دسترس باقی مانده‌اند.»

بر این ارزیابی که انتشار غیر قابل توضیح گزارش فرمایشی سیا، نقش سازمان جاسوسی انگلیس "ام آی ۶" را در برابر "سیا" ناچیز جلوه می‌دهد باید تامل کرد. در جامعه و جنبش امروز کشور ما شناخت ریشه‌داری پیرامون رابطه ارتجاع مذهبی، حجتیه و مولفه با سازمان‌های جاسوسی - اطلاعاتی انگلیس وجود دارد. این شناخت که در پی افشاگری‌ها، پیرامون نقش عسگراولادی در رابطه با انگلستان و در جریان سازمان دادن یورش به حزب توده ایران و افشاگری‌ها پیرامون مذاکرات نمایندگان ناطق نوری با "نیک براون" حاصل شده بحدی است که خانم فاطمه حقیقت‌جو در نطق پیش از دستور خود در مجلس ششم (در پیک هفته - راه‌توده بخوانید) خطاب به رهبر، ضمن اشاره به توطئه‌های مورد حمایت نهاد هبری بر علیه مردم و جنبش می‌گوید این توطئه‌ها «نگاه‌ها را متوجه پیر کهنه کار استعمار و مراکز تجاری سنتی وابسته به آن

روز ورود "هریمن"، معاون رئیس جمهور آمریکا به تهران در جولای ۱۹۵۱ به راه پیمائی حزب توده ایران حمله کنند. آنچه او فراموش می کند یادآوری کند این است که این حمله که تلفات سنگینی در پی داشت، با همکاری نازی‌های محلی انجام شد. سیا همچنین با عناصر مذهبی جبهه ملی رابطه برقرار کرد. در نوامبر ۱۹۵۱ کاردار سفارت انگلیس در تهران گزارش می دهد که "آیت الله کاشانی" اعلامیه‌های مختلفی صادر کرده و با سفارت آمریکا و شاه رابطه برقرار کرده است. (وزارت امور خارجه انگلیس ۳۷۱-ایران ۱۹۵۱-۹۱۴۶۵) وزارت امور خارجه انگلیس از منبع دیگری شنید که حزب زحمتکشان بقائی بطور مخفیانه از امریکائی‌ها پول دریافت می کند. (وزارت امور خارجه انگلیس ۳۷۱-ایران ۱۹۵۱-۹۱۶۰۹). "کنت لاو" در کتاب تحقیقی خود گزارش می دهد که در هفته کودتا، سیا آنقدر پول در بین روحانیون توزیع کرد که اصطلاح «دلار بهبهانی» جانشین "ملا بهبهانی" شده و به ضرب‌المثل تبدیل شده بود و ارزش دلار در بازار سیاه نزدیک به یک سوم سقوط کرد!»

پول سیا و ام آی ۶ در خدمت چه طرحی؟

آبراهامیان اهداف طراحان کودتا را اینگونه توضیح می دهد: «چند ماه قبل از کودتا، انگلیس و آمریکا فعالیت‌های هم‌آهنگ خود را تشدید کردند. بنا به گفته "ویلبر" هدف عبارت بود از آغاز "جنگ روانی" و "مبارزه تبلیغاتی گسترده با هدف تضعیف هر چه بیشتر دولت مصدق از هر طریق ممکن"، ترسیم دولت مصدق بعنوان "هوآدار کمونیست‌ها" و "تهدید برای اسلام" و مسئول "ایجاد اغتشاشات اجتماعی" و "قدرت دادن به سیاستمداران فاسد" و "سوق دادن عمدی کشور به سمت بی نظمی اقتصادی.»

این اهداف را امروز باید مقایسه کرد با آنچه در ارتباط با دولت محمد خاتمی می شود و توطئه‌هایی که علیه جنبش مردم سازمان داده می شود. یکی از ماموران سیا که در ارتباط با مطبوعات زمینه‌ساز کودتا، بر علیه دولت مصدق و در اجرای طرح کودتا فعالیت می کرد "ریچارد کاتم" بود که کتاب او بنام "ناسیونالیسم در ایران" در داخل کشور به فارسی هم ترجمه شده است. دکتر آبراهامیان در باره این مامور و فعالیت‌های او می نویسد: «کاتم در باره حزب توده اطلاعات جمع آوری می کرد و این اطلاعات را بطور سخاوتمندانه در اختیار سفارت انگلیس نیز قرار می داد او همچنین مقالاتی می نوشت که در روزنامه‌های حقوق بگیر منتشر می شدند. یکی از این مقالات ادعا کرد که فاطمی، وزیر خارجه مصدق به اختلاس مالی محکوم شده، همجنس‌باز معروفی است و به مسیحیت و بهائی‌گری گرویده است. در پی انتشار این مقاله فدائیان اسلام اقدام به سوء قصد نسبت به جان فاطمی کردند. (وزارت امور خارجه انگلیس ۳۷۱-۱۹۵۳-۱۰۴۵۶۶)»

این واقعیات که از اسناد مورد اشاره رهبر برگرفته شده، سازندگان و طراحان برنامه تلویزیونی "هویت" و "چراغ" را تداعی نمی کند؟ زمینه سازی برای ترور دکتر حسین فاطمی شباهت کامل با زمینه سازی‌های مصباح یزدی، جنتی، حسین شریعتمداری، مهدی خزعلی و دیگران برای ترور امثال سعید حجاریان را تداعی نمی کند؟

رد پای کودتا و کودتا سازان را از این طریق باید جستجو کرد و اسناد کودتای ۲۸ مرداد را با همین هدف باید بارها و بارها مرور کرد!

از دل مناسبات تجاری با خارج کشور، مناسبات جاسوسی بیرون می آید و یا از هیات تحریریه چند روزنامه‌ای که مشتری جوان مذهبی گرداننده آن بودند و هستند؟ چمدان دلار ادعائی آیت الله مصباح یزدی در حساب‌های تجاری جابجا می شود و یا در داخل چمدان از سد فرودگاه مهرآباد می گذرد؟ آنچه که در زیر می آید بیشتر حزب مشارکت ایران اسلامی را شامل حال می شود و یا هیات‌های متلفه اسلامی را؟ آبراهامیان در بحث مربوط به امکانات و ارتباطات سازمان جاسوسی انگلیس در ایران، از جمله می نویسد:

«این ارتباطات حداقل مدیران سه روزنامه جنجالی "داد"، "آتش" و "فرمان" و برادران "رشیدیان" را که واردکننده کالاهای انگلیسی بوده و از "حزب اراده ملی" حمایت مالی می کردند را شامل می شد. سفارت انگلیس این سه برادر (برادران رشیدیان) را بعنوان افرادی "وفادار" و "دوستان واقعی" که با "تیزی بی در پی فرصت‌های تجاری هستند" می ستاید. (اسناد وزارت امور خارجه انگلیس ۳۷۱-ایران ۱۹۵۵-۱۱۴۸۱۱). برادران رشیدیان بنوبه خود، ارتباطات مفیدی با شعبان جعفری، معروف به شعبان بی‌مخ، خطرناک‌ترین رهبر گروه‌های اوباش، با رهبران صنف قصاب، نانوا، قناد و شیرینی‌پز و با روحانیون طراز متوسط نزدیک به گروه محافظه کار مجاهدین اسلام (تحت حمایت و رهبری آیت الله کاشانی) و گروه تروریستی فدائیان اسلام داشتند. (اسناد وزارت امور خارجه انگلیس ۲۴۸-ایران ۱۹۵۲-۳۸۵۷۲۱) یکی از ماموران انگلیسی گزارش می دهد که برادران رشیدیان ماهانه حداقل ده هزار لیره استرلینگ را در بین این روحانیون، سیاستمداران و مدیران روزنامه توزیع می کردند.»

هر سیاستمدار تیزهوشی، اگر خواهان دستیابی به حقیقت باشد، حتی اگر حوادث چهار سال اخیر را هم مبنای تحقیق و تفحص خود قرار دهد، نه تنها حق دارد، بلکه موظف است پیگیری کند: هزینه فیلم عصرعاشورا علیه محمدخاتمی را چه کسانی دادند و از کجا؟ ماجرای چاپ ۱۵۰ پوستر مونتاز شده مصدق و خاتمی در سفر اخیر خاتمی به شیراز ریشه‌هایش کجاست و هزینه آن را چه کسانی پرداختند؟ هزینه مطبوعاتی که مردم نمی‌خرند، ولی همچنان منتشر می‌شوند از کجا تامین می‌شود؟ کنگره‌های پیاپی متلفه اسلامی در تهران و شهرستان‌ها با کدام هزینه تامین می‌شود؟

اگر دفتر تبلیغات اسلامی، آستانقدس رضوی، کمیته امداد امام و چند نهاد دیگر، بعنوان زیر مجموعه‌های نهاد رهبری این هزینه‌ها را تامین می کنند که می کنند- کانون فتنه و کودتا در همین زیر مجموعه‌ها نیست؟

دکتر آبراهامیان در بحث از امکانات و ارتباطات سازمان جاسوسی آمریکا در ایران از جمله می نویسد: «برادران "باسکوئی" از عناصر محلی "سیا" بودند. برادران با سکوئی که ویلبر آنها را "کیوانی" و "جلالی" معرفی می کند، مدیر و ناشر مجله "ایران پرستان" بودند. این دو با باشگاه ورزشی "تاج"، وزنه برداران، اوباش محلات و چاقوکشان دور و بر زورخانه‌های سنتی، در ارتباط بودند. آنها کمک مالی سیا را نه تنها در روزنامه‌های خود، بلکه در روزنامه‌های کیهان، ملت ایران، ملت ما، آرام، ستاره اسلام و آسیای جوان توزیع می کردند.» این اسناد و اعترافات اوباش انصار حزب الله و انصارولایت را تداعی می کنند و یا دفتر تحکیم وحدت دانشجویی را؟ بسیج تازه تاسیس و لباس شخصی‌ها را تداعی می کنند و یا دانشجویانی را که نیمه شب به خوابگاهشان شبیخون زده شد؟

آبراهامیان ادامه می دهد: «کریمت روزولت در کتاب "ضد کودتا"ی خود اشاره می کند که سیا به برادران باسکوئی دستور داد که در

زیر پوست شهر

هم دست داشتند دستگیر شدند و به زندان برده شدند، اما این دستگیری و انتقال به زندان، فقط ارتش توزیع مواد مخدر و شبکه انتقال آن به داخل زندان‌ها را تقویت کرد و نه بیشتر!

نیروهای انتظامی به خاک سفید حمله کردند چون یکی از مراکز توزیع "هروئین" بود و همچنان هست، اما داغ ننگ ورود و توزیع هروئین در ایران بر پیشانی مافیای درون حاکمیت نشست است. هیچکس، تا در ایران نباشد و با چشم خود در پارک‌ها و محلات نبیند نمی‌تواند باور کند که قیمت هروئین از کچ سفید هم ارزان‌تر است و آسان‌تر بدست می‌آید! در زندان قزل حصار هروئین فراوان‌تر و آسان‌تر از بیرون زندان توزیع می‌شود و این توزیع بدون دست داشتن سازمان زندانها و مسئولین زندان‌ها در این فاجعه ناممکن است. سازمانی که اداره‌کنندگان اصلی‌اش از ابتدای انقلاب از اعضای رهبری موتلفه اسلامی بوده‌اند و از دل بازار تهران به قلب سازمان زندان‌ها منتقل شدند.

در زندان قصر وضع از زندان قزل حصار هم بدتر و فاجعه‌بارتر است. میوه فروش داخل زندان می‌گوید: وقتی بیرون جنس گیر نمی‌آید، در زندان فراوان است و از اینجا به بازار می‌برند! در مرکز مبارزه با مواد مخدر (عشرت آباد) سربازی بنام "عرب" کارهای اولیه را انجام می‌دهد، افسر نگهبان "باقرآبادی" و رئیس آنجا که سرهنگی است بنام "جنگرودی" با استفاده از فردی بنام "مش قاسم" که جزو آمار زندان نیست، اما به همه جای زندان رفت و آمد دارد شبکه پخش را اداره می‌کنند. یکی از سلول‌ها به آتشکده تبدیل شده و از آنجا به همه سلول‌ها و بندها مواد و آتش پخش می‌شود!»

میوه‌های تلخ و نارس صیغه!

مرو فاجعه را با صیغه، فحشاء و سقط جنین ادامه دهیم. ابتدا در شهر قم و سپس تهران:

«اسمش طاهره است. خودش گفت: ۴۰ سال ندارم. شوهرم راننده کامیون بود. توی تصادف کشته شد. هفت تا بچه قد و نیم قد توی یک خانه اجاره‌ای روی دستم موند. یکی شان دختر بزرگم بود که با بچه ۸ ماهه‌اش پیش من برگشته بود. شوهرش یک روز رفت و دیگر برنگشت. کجا؟ خدا می‌دونه! چکار می‌توانستم بکنم؟ هفته‌ای سه بار با اتوبوس از ساوه می‌آیم قم. اول‌ها صیغه می‌شدم و بعد هم صیغه بی‌صیغه. شکم بچه‌ها را باید سیر می‌کردم، اجاره خونه را باید می‌دادم

اسمش اعظم است. می‌گوید: خانه ندارم. شب‌ها در زائرسرای حرم می‌خوابم. روزی یکبار صیغه می‌شوم، تابستان‌ها بیشتر، ۳ بار. طلبه‌ها سخت پول می‌دهند، غریبه‌ها که برای زیارت می‌آیند دست و دل بازترند. اگر خانه داشته باشند به خانه‌شان می‌روم. نا سلامتی زن صیغه‌ای‌ام. اگر هم خانه نداشته باشد می‌رویم قبرستان نو!»

قبرستان نو ۲۰ دقیقه‌ای با شهر قم فاصله دارد. گورستانی دور افتاده با مردگانی قدیمی که کسی نمی‌داند چرا نام آن را "قبرستان نو" گذاشته‌اند، مگر به دلیل استفاده نوظهوری که از آن می‌شود! کسی بر سر قبرهائی که مردگان چند دهه قبل را در خود جای داده‌اند فاتحه نمی‌خواند. کسی سراغ این مردگان را نمی‌گیرد، مگر سوداگران صیغه و خود فروشی!

عراق هنوز به ایران حمله نکرده بود، کمیته‌ها و پادگان‌های سپاه مملو از داوطلبین بود. تعداد سربازان از پادگان‌ها گریخته نیز هنوز شمارش نشده بود تا معلوم شود به چه تعداد سرباز برای بازسازی ارتش نیاز است؛ اما از همان هنگام سقط جنین را که در حوزه‌های دینی حرام بود، حرام حکومتی اعلام کردند! ندیای اکثر آنها که تازه از حوزه‌های مذهبی به ساختمان‌های حکومتی منتقل شده بودند هنوز از محدوده زیارتگاه‌ها و شهرهای مذهبی فراتر نمی‌رفت. فتوای مذهبی، یکی بعد از دیگری صادر شدند بدون آنکه صادرکنندگان آنها درک درستی از جامعه و جامعه‌شناسی، از معضلات یک جامعه شهری و از آوارهای آینده داشته باشند و یا بتوانند آن را حدس بزنند. این بی‌اطلاعی، که با خودخواهی و خودبزرگ‌بینی توأم شده بود انواع فاجعه‌ها را برای ایران به ارمغان آورد که در دهه دوم جمهوری اسلامی و پس از پایان جنگ با عراق بتدریج مانند دیوی چند سر از شیشه ارتجاع بیرون آمد.

بچه‌های بی‌شناسنامه و در اصطلاح خودشان "حرام‌زاده"، جمعیت دو برابر شده کشور، اعتیاد بی سابقه، فحشای آلوده به فقر و اعتیاد و عوارض طبیعی آن ناآگاهی و سیاست ضد ملی "خودی" و "غیرخودی" است که همچنان ادامه دارد و نمی‌خواهد از گذشته بی‌آموزد. آن خوش خیالی‌های سال‌های نخست پیروزی انقلاب، که تشویق به ازدواج از دل آن بیرون آمد و آن توصیه‌های شهوت‌آلوده‌ای که صیغه را تحت نام "ازدواج موقت" در سراسر ایران ترویج و تشویق کرد، از درون خود ارتش بی‌شناسنامه‌ها، جنین‌های در لخته‌های خون خفته، سقط جنین‌های قانونی و غیر قانونی، فحشاء، گریز از خانه، فاجعه "بکارت" و ... را به جامعه ایران تحمیل کرده‌است. هر کدام از این پدیده‌ها، به نوعی با شبکه اعتیاد به مواد مخدر و شبکه‌های جنایت آلوده‌است. در کجای این شب تاریک، انسان ایرانی بی‌آویز قبای کهنه خود را؟

باز هم اعتیاد و باز هم فحشاء و باز هم لگدکوب شدن عشق و آرزوها در جامعه‌ای که برج‌های آن با غارت بتون آرمه شده در جمهوری اسلامی بالا رفته و امثال آیت‌الله جنتی در آخرین طبقه یکی از معروف‌ترین آنها، یعنی "برج سبز" در نیابوران تهران زندگی می‌کند! از اعتیاد شروع کنیم، که اینبار از دل زندان‌ها بیرون آمده‌است:

شبکه مواد مخدر در زندان‌ها

«حمله نیروهای انتظامی به محله خاک سفید برای مبارزه با مواد مخدر نمایشی بود که چند ساعتی اهالی این محل و محله‌های اطراف را سرگرم کرد و روزنامه‌ها هم خبرش را منتشر کردند. روزنامه‌های دست راستی کوشیدند با این عملیات آب تربت بر سر این نیروها بریزند و خاطره تلخ حمله به کوی دانشگاه و ده‌ها عملیات دیگر این نیروها در سال‌های گذشته را به فراموشخانه ملی بسپارند!

تعدادی از ساکنان محل، که در کار قاچاق و توزیع مواد مخدر

است، مردان نمی‌خواهند حاصل آن فرزندی باشد که نمی‌تواند موقت باشد. مردان می‌روند و زن‌ها می‌مانند با جنینی که اگر نتوانند آن را سقط کنند برای همیشه آن را فرزند خود می‌شناسند. فرزندی که پدرش اگر ناشناخته هم نباشد، بسیار بندرت مسئولیت خرج آن را می‌پذیرد و گذرش به خانه زنی که برای یک نیمه روز و گاه چند ساعت صیغه کرده بود می‌افتد. آقایانی که این نوع ازدواج را توصیه کردند و ناهمواری‌های شرعی را هم از سر راه آن برداشتند، نه به بارداری‌ها و نتایج آن اندیشیدند و نه راه‌حلی برای متولدین این نوع ازدواج‌ها ارائه دادند.

حتی در مواردی که صیغه رسمی است و فرزند می‌تواند شناسنامه بگیرد، تحقیر و توهین در حق این کودکان چنان است که خود زمینه ساز پیوستن آنها به ارتش چند صد هزار نفره بزه‌کاران خردسال جمهوری اسلامی می‌شود. از جمله توهین‌ها و محرومیت‌هایی که این فرزندان را به کودکان ناخواسته اجتماع و یا سربار خانواده تبدیل می‌کند محرومیت قانونی آنها از ارث پدر است؛ و این تازه وقتی است که صیغه قانونی خوانده شده باشد، در غیر اینصورت و با انکار پدر، این کودک "حرام‌زاده" ایست که بزودی به ارتش حرام‌زادگان در جمهوری اسلامی باید بپیوندد. به سپاه پلاستیک جمع‌کن‌ها، به مافیای توزیع مواد مخدر، به گردان‌های بی‌شمار دست فروش‌ها، جیب برها، کیف زن‌ها و داستان غم‌انگیز "سقط جنین" و "بکارت" این فاجعه را کامل می‌کند.

فراری‌ها - بسیاری از دختران ۱۴-۱۵ ساله‌ای که از شهرستان‌ها فرار کرده و خودشان را به تهران می‌رسانند از ترس فاش شدن از دست رفتن بکارت و برای فرار از زیر بار سایه خشونت برادران و پدران تا تهران می‌گریزند. بسیاری از آنها هنوز به تهران نرسیده در تارهای عنکبوتی شبکه‌های فحشاء می‌افتند. اگر در ترمینال تهران به دام آنها نیفتند و در اطراف مقبره آیت‌الله خمینی از چنگ آنها بگریزند، در خانه زنایی که با ظاهر خیرخواهی به آنها سرپناه می‌دهند به کار گرفته می‌شوند. مافیای فحشاء همه جا سایه به سایه آنها را دنبال می‌کند. سرگذشت دردانگیز آنها که به تهران می‌گریزند را، حتی اگر اشک از چشم جاری کند باید شنید و خواند:

در همان گورستان شیخیان قم، می‌توان این قربانیان را از روی سن و سالشان شناخت. "منیره" فقط ۱۶ سال دارد. از قربانیان نوجوان مرداب فحشاء است. از خانه مردی ۶۰ ساله گریخته است. او را نامادری‌اش به این خانه بخت فرستاده بوده تا از شر خورج خورد و خوراکش خلاص شود! و حالا همراه چند دختر فراری دیگر در خانه "عزت‌خانم" زندگی می‌کند. روزها در مسجد شیخیان پرسه می‌زند و صیغه می‌شود و شب‌ها به خانه عزت خانم بر می‌گردد. عزت خانم گفته خیالت راحت باشد، سقط جنین قانونی شده!

بعضی از آنها، بعد از رسیدن به تهران، مدتی را در زندان (آموزشگاه) بزه‌کاران خردسال سپری کرده‌اند. کسانی که در این آموزشگاه‌ها بوده‌اند، اگر دچار انواع بیماری‌های روحی نشده باشند، وقتی آزاد شده‌اند دوره کامل آموزش بزهکاری را دیده‌اند. فشار مذهبی توأم با انواع فشارهای روحی و تنبیه بدنی در مراکز نگهداری این دختران، خیلی از آنها را گرفتار انواع بیماری‌های روانی کرده است. یکی از قربانیان این مراکز "سمیه" است. همان دختر ۱۵ ساله‌ای که همراه دوست پسرش خواهر و

نه برای زندگان، که دیگر برای مردگان هم کسی حرمت قائل نیست! پدیده‌ای که در فرهنگ ایرانی سابقه نداشت!

گورستان ظهیرالدوله مدفن یک دنیا عشقی بود که روی سنگ قبر ایرج میرزا و پروین اعتصامی و صبا به خط خوش نقش بسته است. در قبرستان نو، یک دنیا نفرت و فقر و توحش را می‌شود سراغ گرفت. خیلی از آنها که شانه به شانه مردان موقت می‌آیند و می‌روند خودفروش حرفه‌ای نیستند، ازدواج موقت می‌کنند تا خرج کمرشکن زندگی را در آورند. خیلی از آنها همچنان از شرم و حیا خود را در چادرهای سیاه می‌پیچند!

قبرستان شیخیان حیاط مسجدی است قدیمی در دل شهر قم و در فاصله‌ای اندک از حرم حضرت معصومه. در آنجا همه سن و سالی یافت می‌شود. طلبه‌هایی که هنوز کرک صورتشان مو نشده چشم چرانی می‌کنند. در اسلام برای آنها که می‌خواهند یکدیگر را انتخاب کنند یک نظر کافی است، اما وقتی چادرهای سیاه باز و بسته می‌شود، این یک نظر، به چشم چرانی تبدیل می‌شود و این خودش یکی از سرگرمی‌ها در قبرستان شیخیان قم است.

دور تا دور حیاط مسجد عکس شهیدای جنگ و انقلاب روی دیوارها نصب است. زنان زیر چادر سیاه، روی قبرها چنان نشسته و یا خم شده‌اند که گوئی با آنها که در قبرها خفته‌اند راز و نیاز می‌کنند. به گله سیاه ماتم زدگان می‌مانند. منتظر شوهران چند ساعته‌اند. گاه با خطبه صیغه و اغلب بدون خطبه صیغه. از نشستن که خسته می‌شوند و یا سروکله مزاحم که پیدا می‌شود دور حیاط دوری می‌زنند و به خواندن وصیتنامه شهیدای جنگ که زیر عکس‌ها نوشته شده خودشان را سرگرم می‌کنند. آنها که وقتی به جبهه‌های جنگ رفتند و پشت جبهه انقلاب را به بازاری‌ها واگذار کردند هرگز فکر نمی‌کردند پایان دهه دوم جمهوری اسلامی به چنین مرداب متعفن ختم شود.

تصاویر چشم دارند، اما نمی‌بینند، فریاد دارند، اما دهان باز نمی‌شود، اشک دارند، اما ریخته نمی‌شود. همه آنها همراه با امیدهای بزرگ بریاد رفته‌اند. مشهد، اصفهان، تبریز، اراک، نطنز، ابرقو، دزفول، تربت حیدریه، تهران

همه آنها که عکس‌شان بر دیوار قبرستان شیخیان نصب است، همراه با همه آنها که کنار فواره خون بهشت زهرا خوابیده‌اند و یا در "آباد" های سراسر ایران، قربانیان زنده و مرده یک خیانت بزرگ، خیانت به امید، خیانت به انقلاب‌اند!

سالی ۹۰ هزار سقط جنین

آمار رسمی اداره پژوهش وزارت بهداشت و درمان جمهوری اسلامی می‌گوید سالی ۹۰ هزار زن برای سقط جنین به بیمارستان‌ها مراجعه می‌کنند، اما این هرگز آمار واقعی سقط جنین در ایران نیست. سقط جنین در مطب‌های شخصی و حتی خانه‌ها، معمول‌ترین عمل و درعین حال خشن‌ترین آن است. بیشتر جنین‌های سقط شده میوه‌های تلخ صیغه و یا بقول آقایان "ازدواج" موقت‌اند! همان ازدواجی که در نماز جمعه‌ها و از سوی امام‌جمعه‌ها تشویق می‌شود. تئوریسین و مشوق این باصطلاح ازدواج موقت و یا همان "صیغه" نیز هاشمی رفسنجانی بود. حالا حتی نمایندگان زن مجلس اسلامی هم در صحبت‌های خود با مطبوعات می‌گویند که سقط جنین از تبعات ازدواج موقت است. چون این نوع ازدواج‌ها موقت

کنترل امنیتی نمایندگان اصلاح طلب مجلس ششم!

از حراست که صحبت می‌شود، یعنی ضد اطلاعات. سر این ضد اطلاعات هم به وزارت اطلاعات و امنیت وصل است. هر اداره و سازمان و کانون فرهنگی و تحصیلی هم یک حراست دارد. تازه در درون همین حراست‌ها، یک اداره حفاظت وجود دارد. حراست اطلاعات جمع می‌کند و چتر اطلاعاتی را پهن نگه می‌دارد و حفاظت مواظب کارکنان حراست است. به این ترتیب حراست در حراست و اطلاعات در اطلاعات فعال است!

این آنچه‌ای است که باصطلاح رسمی و قانونی و مرسوم است. غیر از تشکیلات اطلاعاتی که سپاه و نیروهای انتظامی جداگانه دارند و در کنار وزارت اطلاعات، حراست و حفاظت دو سازمان اطلاعاتی دیگر هم فعال است. یک تشکیلات عریض و طویل در بیت رهبری فعال است که حجت‌الاسلام میرحجازی آن را اداره می‌کند و یک تشکیلات جدیدی که قوه قضائیه و دادگاه ویژه روحانیت و دادگاه انقلاب مشترکا و با استفاده از تصفیه شدگان اخیر وزارت اطلاعات (بدنبال افشای قتل‌های زنجیره‌ای) تشکیل داده‌اند، که مطابق وزارت اطلاعات فلاحیان سازمان یافته و محسنی ازهای رهبری‌اش می‌کنند!

این اطلاعات در اطلاعات و حراست در حراست، در حال رشد اختاپوسی است و پیش از آنکه کنترل مردم را بتواند در اختیار بگیرد، کنترل خودی‌های دیروز و نیمه خودی‌های امروز و دیروز روی دستش مانده‌است! در واقع هم دیگر امیدی به کنترل مردم نمی‌تواند داشته باشند. از رای مردم قطع امید کرده‌اند و امیدی به کنترل افکار آنها باقی نمانده است؟ تکلیف افکار عمومی روشن است و رای مردم هم روشن! بنابراین همه این تور اطلاعاتی که پهن کرده‌اند، در حقیقت حصار است که دور خودشان کشیده‌اند تا از جنبش مردم در امان بمانند!

نمایندگان مجلس ششم هم تا وقتی در دایره جنبش مردم قرار دارند در همین محاسبه می‌گنجند! همین است که از مدتی پیش حراست مجلس را تشدید کرده‌اند. خبر زیر، در همین ارتباط است:

«به حراستی‌های مجلس ماموریت داده شده تا ارتباط

نمایندگان اصلاح طلب مجلس را با گروه‌های داخل و خارج کنترل کنند. یک کپی از بخشنامه‌ای که برای این کار صادر شده، از داخل حراست مجلس به بیرون از حراست درز کرده و به دست نمایندگان مجلس رسیده‌است. بدنبال درز این بخشنامه که با اعتراض شدید نمایندگان مجلس در یکی از جلسات غیر علنی آن رویرو شده، چند تن از اعضای حراست مجلس پاکسازی شده‌اند و یکی از آنها نیز از ایران گریخته است!»

برادر خود را کشته و محاکمه‌اش در تهران مدت‌ها سر زبان‌ها بود. حادثه بر می‌گردد به پیش از انتخابات سال ۷۶ ریاست جمهوری! پدرش که از تجار بازار تهران است، هزینه نگهداری او را در یکی از آسایشگاه‌های روانی تهران تقبل کرده، اما هنوز به او جواب نداده‌اند. او زیر فشار برنامه‌های تربیتی همین مراکز، که کپی برداری از شیوه تواب سازی در زندان‌های سیاسی است، تعادل روحی خودش را بکلی از دست داده و جنون گرفته‌است.

سقط جنین

فرزند نامشروع و سقط جنین آشناترین فاجعه برای دختران کم سن و سالی است که در شبکه صیغه و فحشاء قرار گرفته‌اند. بیمارستان‌ها رضایت پدر جنین، شوهر و یا پدر دختر را می‌خواهند و آنجا که این نوع رضایت‌ها وجود ندارد که جلب شود، سقط جنین پنهانی رواج می‌یابد. قابله‌ها و بعضی پرستارها در خانه‌های خود عمل سقط جنین می‌کنند! پولی که برای سقط جنین غیر قانونی این پرستارها و قابله‌های خانگی می‌گیرند، معادل سه ماه اجاره خانه‌ایست که در آن زندگی می‌کنند.

بوی ته مانده غذای ترش شده در بشقاب‌های شسته نشده از آشپزخانه تا اتاق باصطلاح عمل پخش است و با بوی خون به هم آمیخته. قابله، که می‌گفت در یکی از بیمارستان‌ها پرستار است، خطاب به دخترک که رنگ به صورت نداشت پرسید:

- خود را تمیز کرده‌ای؟

- نه!

دخترک را با عجله، با یک صابون و تیغ به داخل دستشوئی خانه هل داد. ۱۵ دقیقه بعد رنگ پریده‌تر از قبل از دستشوئی بیرون آمد. قابله دستور داد وارد اتاق کار شود. دوستش که سن و سالش شاید یک یا دو سال بیشتر بود دست دخترک را گرفت و دلداریش داد: عوضش همه چیز تمام می‌شود!

دخترک روی تخت خوابید تا محصول ناخواسته صیغه را به قابله بسپارد. از پدر جنین خبری نبود! خودش هم نمی‌دانست کدام یک بوده‌اند!

خواهر قابله که دستیار او بود، سطل پلاستیکی را زیر دخترک گذاشت و آمبول بی حسی را در نخاع او تزریق کرد.

قابله کارش را شروع کرد. نمی‌شد فهمید چشمان دخترک از ترس می‌خواهد بیرون بجهد و یا از درد! چنان جیغ کشید که دوستش دست‌های او را رها کرد و گوش‌های خودش را گرفت. لب‌های لرزانش را گاز گرفت و دوباره دست‌های مادر ۱۶ ساله‌ای را که می‌خواست از شر نوزاد صیغه‌ای خلاص شود در دست‌هایش فشرد. قابله که دست از کار کشیده بود با بی‌رحمی تمام گفت:

- اگر یکدفعه دیگه از این کولسی‌گیری‌ها در بی‌آری همینجوری ولت می‌کنم!

دوست دخترک دستمالی را که در دست داشت در دهان او فرو کرد. خون قرمز از گوشه لب‌های دخترک دستمال را سرخ کرد. سطل زیرپاهای دخترک پر از لخته‌های خون شده بود و قابله دستگاه فلزی را که شکل مته بود در رحم دخترک می‌چرخاند.

یکساعت بعد، دخترک با کمک دوستش از روی تخت بلند شد و هر دو بدنبال سرنوشت خانه را ترک کردند. پول را اول داده بودند!

**آنکه بیش از هر مقامی در جمهوری اسلامی
باید به مردم ایران پاسخ ۱۰ سال عملکرد خود را بدهد "رهبر" است!**

کدام قانون گفته رهبر می تواند به مردم پاسخ ندهد؟

ن. کیانی

اما اینکه رهبر جمهوری اسلامی چون منتخب مردم نیست پس در برابر اختیارات و مسئولیت هایی که به عهده وی گذاشته شده است در برابر مردم پاسخگو نخواهد بود، نوعی تفکر مربوط به نظام های سلطنتی است که هر چند ارتجاع مذهبی اطراف رهبر می خواهند آن را احیا کنند، اما انقلاب مردم ایران و حتی قانون اساسی کنونی بر آن برای همیشه مهر باطل زده است.

چنانکه می دانیم در قانون اساسی دوران سلطنت اصلی وجود داشت که بر اساس آن پادشاه از هرگونه مسئولیت مبرا شناخته می شد. این اصل در واقع روح سلطنت استبدادی محسوب می گردید. به عبارت دیگر در حالیکه شاه از انواع و اقسام قدرت برخوردار بود، فرمانده کل قوا شناخته می شد، مظهر حاکمیت ملی محسوب می گردید، در همه امور مملکت دخالت می کرد و حرف او نظر اول و آخر تلقی میشد، اما طبق قانون اساسی سلطنتی، وی از مسئولیت مبرا بود و در برابر اعمال و اقدامات و تخلفات دستگاه های زیر نظر خود به هیچکس پاسخگو شناخته نمی شد. رهبر جمهوری اسلامی و دار و دسته های که وی را در این مرحله به سخنگوی خویش تبدیل کرده اند نیز ظاهراً بدنبال احیای همین اندیشه سلطنتی در قالب و لباس اسلامی و شیعی هستند.

مردم ایران در جریان انقلاب ضد سلطنتی و ضد استبدادی خود در واقع به اصل غیر مسئول بودن مقامات سیاسی در ایران برای همیشه پایان دادند. در هیچ کجای قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز نیامده است که رهبر جمهوری اسلامی همانند شاه در نظام های سلطنتی است و از مسئولیت مبرا است و در برابر مردم پاسخگو نیست. کاملاً برعکس در دوران پس از انقلاب ایران در اصل پاسخگو بودن رهبری برای هیچ کس کمترین تردیدی وجود نداشت. چنانکه برای نمونه در جریان تشکیل دستگاه اطلاعات از آنجایی که آیت الله خمینی نمی خواست پیامدهای اقدامات آن دستگاه را بپذیرد، لذا حاضر به پذیرش مسئولیت و اختیارات آن هم نشد و در نتیجه دستگاه اطلاعاتی به صورت وزارت خانه و زیر نظر رئیس جمهور تشکیل شد. باز به همین دلیل بود که وی با پذیرش مسئولیت از سوی روحانیون مخالف بود چرا که می دانست آنها باید پاسخگوی اعمال خود باشند. وی همچنین در دوران رهبری خود به نهادهایی که نظارت آنها را بر عهده داشت گاه حتی به نحوی بسیار شدید و علنی تذکر میداد. اما وضع در مورد رهبر کنونی جمهوری اسلامی به چه شکل است؟

هیچ فرصت و موقعیتی را برای فراخواندن "رهبر" به پاسخگویی نباید از دست داد!

رهبر جمهوری اسلامی اخیراً طی سخنانی اعلام داشت کسانی که با رای مردم انتخاب شده اند و می شوند باید در مقابل مردم پاسخگو باشند. وی توضیح نداد چرا این پاسخگویی فقط شامل کسانی می شود که با رای مردم انتخاب می شوند و چرا خود وی به عنوان رهبر جمهوری اسلامی با وجود این همه اختیاراتی که به وی داده شده است و این همه نقض قانون، دزدی و جنایت که در نهادهای زیر نظر وی صورت گرفته است و می گیرد، نباید در برابر مردم پاسخگو شناخته شود!

رهبر این سخنان را چند روز پس از آن گفت که محمد خاتمی اعلام کرد به عنوان رئیس جمهور طبق قانون اساسی دارای مسئولیت هائی است که چون از اختیارات لازم برای انجام آنها برخوردار نیست، نتوانسته است به درستی به وظیفه خود در پاسخگویی به مردم عمل کند. سخنان محمد خاتمی در واقع دو بخش داشت: یک بخش اینکه هر کس مسئولیتی دارد باید از اختیارات لازم برای انجام آن برخوردار باشد و بخش دوم و شاید مهمتر اینکه هر کس مسئولیتی دارد باید در برابر مسئولیت خود به مردم پاسخگو باشد. رهبر جمهوری اسلامی در واقع این بخش دوم را خطرناک تر ارزیابی کرد و به همین دلیل به سرعت در برابر آن واکنش نشان داد و بطور ضمنی اعلام کرد وی چون منتخب مردم نیست در برابر مردم هم پاسخگو نخواهد بود.

اینکه رهبر جمهوری اسلامی منتخب مردم ایران نیست، البته حرف درستی است و این را بهتر از هر کس احتمالاً خود رهبر می داند. برخلاف آیت الله خمینی که از سوی مردم به رهبری پذیرفته شده بود، رهبر کنونی جمهوری اسلامی از سوی گروهی به رهبری برگزیده شده است که آنها خود دست چین شده ارتجاع مذهبی و شورای نگهبان آنها بوده اند. بنابراین از نظر رهبر شاید طبیعی باشد که هیچ دلیلی برای پاسخگویی به مردم نداشته باشد، مردمی که هر چند خود را رهبر آنها اعلام می کند و مقام و موقعیت خود را مدیون انقلاب آنهاست.

بنیاد مستضعفان

برای شروع، به یک پرونده که همه با آن آشنا هستند اشاره می‌کنیم:

رهبان جمهوری اسلامی، رییس بنیاد مستضعفان را تعیین می‌کند. همه می‌دانند چند سال پیش محسن رفیق‌دوست سرپرست این بنیاد که توسط رهبر تعیین شده بود در پرونده اختلاس بانک صادرات در دادگاه در خصوص یک چک ۱۵۰ میلیون تومانی مطلقاً اظهار بی‌اطلاعی کرد و مطالبی را بیان داشت که خلاف واقع بودن آنها در حکم نهایی دادگاه آشکار شد و لیکن قوه قضاییه هیچ‌گاه آقای رفیق‌دوست را به عنوان متهم پرونده و حتی برای شهادت دروغ احضار نکرد و برای وی حکمی صادر ننمود. در همان حال قوه قضاییه پرونده چند صد صفحه‌ای کمسیون اصل نود مجلس در مورد بنیاد مستضعفان را اساساً مورد بررسی قرار نداد.

رهبان جمهوری اسلامی چه کار کرد؟ وی نه فقط خود هیچ گزارش و پاسخی به سوالات مردم نداد، بلکه درست زمانی که هنوز جوهر پرونده اختلاس در بنیاد مستضعفان خشک نشده بود، مجدداً رفیق‌دوست را به سمت سرپرست این بنیاد تعیین کرد. فقط پس از دوم خرداد و با توجه به جو بوجود آمده از آن بود که رهبر جمهوری اسلامی ناگزیر شد محسن رفیق‌دوست را از سرپرستی بنیاد مستضعفان برکنار کند، اما بلافاصله در یک مراسم تشریفاتی به وی یک به اصطلاح " نشان درجه یک شجاعت " اعطا کرد و بدینوسیله بر همه خلاف کاری‌های وی صحه گذاشت و ضمناً در واقع به او مصونیت قضایی اعطا نمود.

رهبان جمهوری اسلامی می‌داند اگر قرار شود قانون اساسی اجرا شود وی باید پاسخگو باشد چرا و طبق چه معیاری محسن رفیق‌دوست را به سرپرستی بنیاد مستضعفان گمارد، پس از اینکه دروغ گویی وی در دادگاه آشکار شد، چرا وی را توبیخ نکرد، چرا برعکس به وی نشان شجاعت داد، چرا اصلاً به مردم گزارشی در این مورد نداد؟ رهبر باید پاسخ دهد آیا پرونده چند صد صفحه‌ای کمسیون اصل نود مجلس در باره تخلفات بنیاد مستضعفان را مطالعه کرد یا نکرد، اگر نکرد چرا؟ اگر کرد چه پاسخی در برابر آن برای مردم دارد؟ آیا رهبر یک بار از محسن رفیق‌دوست خواسته است در باره وضعیت مالی بنیاد مستضعفان گزارشی ارائه دهد؟ اگر آری این گزارش کجاست؟ چرا به اطلاع مردم نرسیده است؟ اگر نه چرا؟

پاسخگویی رهبر در مورد همین یک پرونده در اینجا خاتمه نمی‌یابد. این رهبر است که رییس قوه قضاییه را تعیین می‌کند و بنابراین در قبال اقدامات خلاف قوه قضاییه نیز پاسخگوست. رهبر باید پاسخ دهد چرا با وجود آنکه شهادت دروغ محسن رفیق‌دوست محرز شد، قوه قضاییه وی را احضار و مجازات نکرد؟ چرا و به چه دلیل قوه قضاییه اصلاً پرونده مجلس در باره بنیاد مستضعفان را پیگیری نکرد؟ و صدها چراغ دیگری می‌بینیم که فقط در یک پرونده آشکار شده یکی از نهادهای زیر نظر رهبر چه مقدار تخلف صورت گرفته است و چه میزان رهبر در مورد همه آن تخلفات پاسخگویی به مردم ایران بدهکار است.

قوه قضاییه

اکنون نگاهی بیاندازیم به خود قوه قضاییه که رئیس آن را رهبر غیر پاسخگو تعیین می‌کند. از آنجا که میزان اقدامات خلاف قانون قوه قضاییه آنقدر زیاد است که اگر رهبر بخواهد فقط در همین یک مورد

پاسخگو باشد، باید به اندازه چندین جلد کتاب توضیح ارائه دهد، ما فقط در اینجا به بنیان این دستگاه اشاره می‌کنیم.

همه می‌دانند پس از انتصاب علی خامنه‌ای به مقام رهبری جمهوری اسلامی، وی همه کسانی را که در دوران آیت الله خمینی در راس دستگاه قضایی قرار داشتند تصفیه و برکنار کرد و شخصی چون آیت الله یزدی را به سمت سرپرستی قوه قضاییه گماشت. یزدی کسی بود که در زمان حیات آیت الله خمینی، دانشجویان مسلمان وی را حتی به دانشگاه راه نمی‌دادند و زمانی که برای عضویت در دوره سوم مجلس شورا نامزد گردید علیرغم همه تبلیغاتی که نیروهای ارتجاعی به سود وی به راه انداختند، نتوانست رای مردم را برای ورود به مجلس بدست آورد. یزدی که در بین نیروهای مذهبی چهره مطلوبی نبود و در میان مردم با اقبال روبرو نبود، پس از اینکه از سوی رهبر به ریاست قوه قضاییه منصوب شد، در نخستین اقدام قانون دادگاه‌های عام را علیرغم مغایرت آن با قانون اساسی و مخالفت همه جانبه حقوق‌دانان به تصویب رساند. با تشکیل دادگاه‌های عام نخستین گام به سوی آنچه "حکومت قضات" نامیده میشود و بدترین نوع دیکتاتوری در جهان محسوب می‌شود، برداشته شد. هر قاضی در هر جا بود دیگر فقط در این یا آن مورد خاص صاحب صلاحیت و رای نبود بلکه در همه عرصه‌ها به مالک جان و مال و ناموس و هستی افراد تبدیل شد. در تکمیل این اقدام قانون دیگری به تصویب رسید که عملاً فصول مربوط به تجدید نظر و استیناف و غیره را در امر دادرسی بطور کامل تعطیل کرد. در نتیجه این قانون جدید هیچ مرجعی هم دیگر نمی‌توانست حکم قاضی را باطل کند. این قوانین البته در جریان اجرا با دشواری‌های عملی بسیار برخورد می‌کرد و بناگزر در آنها تغییرات جزئی بوجود آمد، ولی سمتی که یزدی می‌کوشید به دستگاه قضایی دهد از همین جا کاملاً مشخص بود: **دستگاهی در برابر انقلاب، فرای قانون و ضد مردم.** برای این منظور البته لازم بود دستگاه قضایی از قضات صاحب صلاحیت تصفیه شود. اینگونه قضات بتدریج و به بهانه‌های مختلف کنار گذاشته شدند و جای آنها را ترکیبی از فارغ‌التحصیلان متحجر مدرسه حقانی و رهبران مولفه اسلامی پر کردند. در این شرایط عجیب نبود که فساد درون دستگاه قضایی به مرز تاریخی و بی‌سابقه‌ای رسید و راه برای انواع آلودگی‌ها و استفاده‌ها و سوء استفاده‌ها هموار شد. فساد در درون قوه قضاییه از بالا تا پایین که با فساد در بیرون و در کل جامعه در دوران رهبری علی خامنه‌ای بوجود آمده بود هم هماهنگ و در خدمت آن قرار گرفت. به این ترتیب درخت تلخی کاشته شد که اکنون شاخه‌های آن در قوه قضاییه به تیرهای زهرآگینی تبدیل شده است که جنبش مردم و خواست‌های عادلانه آنها را نشانه گرفته است.

این سرگذشت قوه قضاییه در دوران رهبری علی خامنه‌ای است و وی در برابر همه آن پاسخگوست. آیت الله منتظری در کتاب خاطراتش در باره بیت آیت الله خمینی و نقش مخرب احمد خمینی اشاراتی دارد و از جمله، برخی منصوبین او را نالایق ارزیابی می‌کند. علی خامنه‌ای در نماز عید غدیر خود با اشاره به این کتاب و این ارزیابی آن را خیانت به امام و جفای به یاران او در زمان حیاتش اعلام کرده است. این درحالی است که خود باید پاسخ بدهد چرا منصوبان آیت الله خمینی را از راس دستگاه قضایی برکنار کرد؟ آیت الله یزدی را از کجا پیدا کرد و سرپرست قوه قضاییه کرد؟ آیا در مورد دادگاه‌های عام از یزدی توضیح خواست یا نخواست؟ این همه قضات چرا تصفیه و برکنار شدند؟ و به چه کسی باید

"در ۱۵ خرداد ۴۲ مقابله با گلوله تفنگ و مسلسل شاه نبود، که اگر تنها این بود مقابله را آسان می نمود، بلکه علاوه بر آن از داخل جبهه خودی، گلوله حیل و مقدس مآبی و تحجر بود. گلوله زخم زبان و نفاق و دورویی بود که هزار بار بیشتر از باروت سرب، جگر و جان را می سوخت و می درید. در آن زمان روزی نبود که حادثه‌ای نباشد. ایادی پنهان و آشکار امریکا و شاه به شایعات و تهمت‌ها متوسل شدند. حتی نسبت "تارک الصلوه" و "کمونیست" به افرادی که هدایت مبارزه را بر عهده داشتند می دادند. واقعا روحانیت اصیل در اسارت و تنهایی خون می گریست.

وی در جای دیگر باز هم در مورد سابقه تاریخی شورای نگهبان و آنهایی که متحجرین و مقدس مآبها می نامید چنین بیان می کند:

«در سال ۴۱، سال شروع انقلاب اسلامی و مبارزه روحانیت اصیل در مرگ آباد تحجر و مقدس مآبی، چه ظلم‌ها بر عده‌ای روحانی پاکبخته رفت، چه ناله های دردمندانه کردند، چه خون دل‌ها خوردند، متهم به جاسوسی و بی دینی شدند، ولی با توکل بر خدای بزرگ، کمر همت را بستند و از تهمت و ناسزا نهراسیدند و خود را به طوفان بلا زدند و در جنگ نابرابر ایمان و کفر، علم و خرافه، روشنفکری و تحجر گرایی، سرافراز، ولی غرقه به خون یاران و رفیقان خویش پیروز شدند.»

اما در همان زمان که آیت الله خمینی این جملات را می نوشت و در شرایطی که مدافعان انقلاب بخشی در زندان ها و بخشی در جبهه‌ها بودند، اشباح ساکن مرگ آباد، مانند روح سرگردان در سراپای بیکر انقلاب نفوذ می کردند و برای تسخیر قلب و مغز آن برنامه ریزی مینمودند.

این اشباح و متحجرین و مقدس مآبان شورای نگهبان را به سنگر خود تبدیل کرده بودند و برای مقابله با افکار و زخم زبان نفاق و دورویی آنها آیت الله خمینی بناگرم بحث احکام اولیه و ثانویه را پیش کشید و به مجلس اجازه داد بدون نظر شورای نگهبان قوانین مورد نظر خود را با اکثریت معین و تحت عنوان ثانویه تصویب کند. بعدها نیز مجمع تشخیص مصلحت نظام برای همین هدف و کوتاه کردن دست شورای نگهبان اندیشیده شد، هر چند در شرایط پس از درگذشت آیت الله خمینی عملا ماهیتی دیگر یافت و در زمان رهبری علی خامنه‌ای همه آنها به سنگرهای نفوذ ناپذیر ارتجاع مذهبی و مخالفان پابرجای سال‌های حیات آیت‌الله خمینی تبدیل شدند. برای مقابله با همین شورای نگهبان و مراجع تقلید پشت سر آن بود که برخی از هواداران آیت الله خمینی بحث ولایت مطلقه را مطرح ساختند با این تصور که بدین طریق و به اتکا نفوذ کلام وی خواهند توانست نیروهای متحجر را دور زده و برنامه های مورد نظر خود را پیش ببرند. آنها توجه نکردند با مطلقه کردن قدرت، آن هم قدرت یک فرد، نمی توان برنامه یک تحول انقلابی را به پیش برد، بر عکس هر قدر قدرت رهبر و مجموعه رهبری جمهوری اسلامی بیشتر متکی به مردم و بیشتر پاسخگو در برابر آنها می شد، به خود آیت الله خمینی نیز در مبارزه با مخالفان ارتجاعی وی کمک بیشتری می شد. آنها این نکات بسیار مهم را نتوانستند در لحظه خود درک کنند!

به هر تقدیر، همه آنچه برای تقویت موضع مخالفان تحجر و مقدس مآبی در حاکمیت جمهوری اسلامی اندیشیده شده بود در شرایط بیماری و سپس درگذشت آیت الله خمینی و تغییر تناسب نیروها به سود ارتجاع به ضد خود تبدیل شد.

شکایت کنند؟ فارغ التحصیلان مدرسه حقانی به کدام حق همه مناصب قضایی را اشغال کرده اند؟ در برابر این همه اقدام خلاف قانون اساسی قوه قضاییه چه پاسخی و چه عذری در پیشگاه مردم دارد؟

کارنامه اقدامات خلاف قانون قوه قضاییه آنچه انجانان انباشته است که فرصتی برای ذکر و تکرار و توضیح خواهی از رهبر برای همه آنان نیست و گر نه رهبر باید در مورد مجازات نشدن عاملان حمله به خوابگاه دانشجویان، بستن غیرقانونی روزنامه‌ها و مطبوعات، دستگیری‌ها، بازداشت‌ها، شکنجه‌ها، محاکمات غیرقانونی که به کارکرد روزمره دستگاه قضایی تبدیل شده است و ده‌ها سوال دیگر پاسخگو باشد.

شورای نگهبان

اکنون نگاه کنیم به نهاد دیگری که اعضای آن را رهبر تعیین می کند یعنی شورای نگهبان.

در پیش نویس نخست قانون اساسی که به تائید و امضای آیت‌الله خمینی نیز رسیده بود چیزی به نام شورای نگهبان وجود نداشت، هر چند برخی ها به تقلید از قانون اساسی فرانسه خواهان وجود نهادی به عنوان شورای قانون اساسی بودند، که کیفیتا با شورای نگهبان فعلی تفاوت داشت. پس از تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی، هر چند به ظاهر اعضای شورای نگهبان قانون اساسی را آیت الله خمینی منصوب می کرد، اما در واقع اعضای این شورا را مراجع مهم تقلید آن دوران تعیین می کردند و هر یک از اعضای شورای نگهبان نماینده یکی از این مراجع تقلید محسوب می شد. از آنجا که جو مذهبی در حوزه‌های علمیه به گفته آیت‌الله خمینی جو تحجر و مقدس مآبی بود، از اینرو اکثریت اعضای این شورا نیز پشت نقاب مقدس نمایی پنهان شده و از این زاویه همواره موضعی منفی علیه آیت الله خمینی اتخاذ می کردند و پنهان و آشکار و به اتکا پشتوانه مراجع تقلید بر علیه او فعالیت میکردند. همانها بودند که مدعی بودند در زیر عمامه وی داس و چکش خال کوبی شده است، اعضای دولت را کمونیست می نامیدند، موسیقی که از تلویزیون پخش می شد را حرام اعلام می کردند، مدعی بودند که آیت الله خمینی همه حرام های اسلام را حلال کرده است و اساسا با هر اقدام انقلابی و مردمی مخالفت می نمودند.

آیت الله خمینی در سال‌های آخر عمر در باره همین گونه مراجع تقلید و نمایندگان آنها در شورای نگهبان و سابقه تاریخی آنها نوشت: "در دوران وانفسای نفوذ مقدسین نافهم و ساده لوحان بیسواد، عده ای کمر همت بسته‌اند، برای نجات اسلام و حوزه و روحانیت از جان و آبرو سرمایه گذاشته اند. اوضاع مثل امروز نبود. هر کس صد در صد معتقد به مبارزه نبود زیر فشارها و تهدیدهای مقدس نماها از میدان به در می رفت. ترویج تفکر "شاه سایه خداست" و یا "با گوشت و پوست نمی توان در مقابل توپ و تانک ایستاد" و اینکه "ما مکلف به جهاد و مبارزه نیستیم" و یا "جواب خون مقتولین را چه کسی می دهد؟" و از همه شکننده تر، شعار گمراه کننده "حکومت قبل از ظهور امام زمان علیه السلام باطل است" و هزاران "ان قلت" دیگر، مشکلات بزرگ و جانفرسایی بودند که نمی شد با نصیحت و مبارزه منفی و تبلیغات جلوی آنها را گرفت."

فقط همه آن چهره های ضد انقلاب را در ترکیب شورای نگهبان حفظ کرد، نه فقط امثال یزدی را آنگاه که از قوه قضاییه کنار رفت به این شورا منتقل کرد، بلکه حتی زمانی که بخشی از نیروهای مذهبی در برابر این اقدامات خلاف قانون شورای نگهبان موضع گرفتند به جای حمایت، علیه آنها برخاست. زمانی که مهدی کروبی پرونده مخالفت های شورای نگهبان با آیت الله خمینی را گشود و نظارت استصوابی آن را مغایر با قانون اساسی اعلام کرد، رهبر جمهوری اسلامی به دفاع پرداخت و به جای استدلال و بحث روشن و قانونی در یک جمله "جنجال علیه نظارت استصوابی بی پایه است" در واقع خود به جنجال متوسل شد و به خیال خود بحث را خاتمه یافته اعلام کرد.

اکنون رهبر نمی خواهد پاسخگوی همه اینها باشد، نمی خواهد به مردم پاسخ دهد، چرا بر اقدامات غیر قانونی شورای نگهبان و نظارت استصوابی آن صحنه می گذارد، چرا در برابر رد صلاحیت ها موضعی نگرفته و نمی گیرد، معیار تعیین اعضای شورای نگهبان چیست که مردم از آن بی اطلاع هستند؟ چرا طرفداران انقلاب باید از شورای نگهبان حذف شوند؟ چرا از میان همین روحانیون موجود امثال موسوی اردبیلی، صانعی، طاهری، موسوی تبریزی، موسوی بجنوردی و غیره نباید در ترکیب شورای نگهبان باشند؟ چرا شورای نگهبان باید همچنان لانه زنبور دشمنان انقلاب و اصلاحات باشد؟ اصلا رهبری که خود مرجع دینی نیست، چگونه صلاحیت مذهبی دیگران را تشخیص می دهد و تعیین می کند و چگونه این و آن را مجتهد و آیت الله تشخیص می دهد و بر راس وزارت اطلاعات و یا قوه قضائیه می نشاند؟

نیروهای نظامی

بیبیم به عرصه های دیگر. رهبر، فرمانده کل قوا محسوب می شود و فرماندهان نیروهای مسلح را منصوب می کند. در زمان رهبری آیت الله خمینی وی مایل نبود فرماندهی کل قوا را شخصا در اختیار داشته باشد. به همین دلیل پس از انتخاب ابوالحسن بنی صدر به عنوان نخستین رئیس جمهور کشور، فرماندهی کل قوا به وی تفویض شد. برکناری بنی صدر زمانی بود که کشور درگیر جنگ با عراق بود و این اعتقاد وجود داشت که فرماندهی رهبر بر نیروهای مسلح به افزایش روحیه سربازان و سپاهیان خواهد افزود. با اینحال پس از فتح خرمشهر از آنجا که جنگ از جمله با اصرار هاشمی رفسنجانی ادامه پیدا کرده بود، خمینی فرماندهی جنگ را به وی سپرد تا آن فاجعه ای را که رفسنجانی خود به وجود آورده بود، خود نیز راه حلی برایش پیدا کند. اما هاشمی رفسنجانی از این وضعیت برای تحکیم جایگاه خود در جمهوری اسلامی استفاده کرد تا خود را شخصیت دوم کشور وانمود نماید. وی در این میان می کوشید از خود چهره ای در حد قهرمان جنگ و حتی استراتژیست بی نظیر بسازد. بعدا در شرایطی که چشم انداز شکست و ناکامی در جنگ هر روز بیشتر آشکار می گردید، هاشمی رفسنجانی فوراً نقش قهرمان جنگ را با نقش قهرمان ضد جنگ تعویض کرد. پس از دوم خرداد و با آغاز پرسش ها در باره ضرورت مرحله دوم جنگ با عراق و در مقام مقابله با این پرسش ها کوشید از طریق ریاست بر مجلس ششم این مقابله را پیش ببرد. پس از ناکام ماندن در این عرصه با اعلام توطئه اصلاحات و در دفاع از جنگ و در واقع کارنامه خویش مجدداً به نقش قهرمان جنگ باز گشت!

پس از درگذشت آیت الله خمینی و انتصاب علی خامنه ای به رهبری جمهوری اسلامی بتدریج مراجع قدیمی و نسبتاً پرنفوذ نیز فوت کردند و سایه آنها از سر شورای نگهبان حذف شد. ضمن اینکه نسل نوینی از روحانیون صاحب نام و مراجع تقلید به تدریج سر بر می آوردند که با اندیشه های نسل انقلاب نزدیک تر و یا همگام با آن بودند. شرایط از این نظر برای اینکه بتوان به مقابله تاریخی شورای نگهبان با انقلاب ایران خاتمه داد فراهم می شد و مشکلی که برای رهبر قبلی جمهوری اسلامی وجود داشت اکنون دیگر برای علی خامنه ای می توانست وجود نداشته باشد. اما از یک سو تناسب نیروها، هر چند هنوز نه بطور مطلق، به سود ارتجاع تغییر کرده بود و از سوی دیگر علی خامنه ای نه به لحاظ شخصیت و اندیشه های فردی، نه به لحاظ مدارج مذهبی، نه به لحاظ نفوذ کلام یا اتکا به مردم اصلا در شرایطی نبود که بخواهد کمترین تغییری در قدرت نیروهای ارتجاعی در شورای نگهبان به وجود آورد، به همین دلیل این شورا با حذف چند عضو (روحانیونی نظیر یوسف صانعی و صافی) و پیوستن اعضای جدید (نظیر یزدی) به آن عملاً در قبضه مخالفان انقلاب و طرفداران ارتجاع مذهبی قرار گرفت. وی، که عمدتاً با حمایت همین روحانیون به رهبری منصوب شده بود، نه تنها امکان و اندیشه رویارویی با آنها را نداشت، بلکه آن زمان نیز مانند امروز به هر مانوری متوسل گردید تا بتواند خود را حفظ و برای مدتی دوره رهبری اش را طولانی تر کند.

تجرب بی نقاب!

با انتصاب علی خامنه ای به رهبری جمهوری اسلامی دیگر لازم نبود مقدس نماها و متحجرین، پنهان و با لباس اشباح به میدان بیایند، تجر و مقدس مآبی خود به لباس جدید "انقلاب" تبدیل شد، چنانکه بعدها محمد خاتمی در اعتراض به آنچه "حاکم شدن روح تجر" می نامید از وزارت ارشاد اسلامی استعفاء کرد. در نتیجه همان دستی که امثال مصباح یزدی را که در زمان شاه اعلامیه های ضد سلطنت را امضاء نمی کرد به مفسر انقلاب و سخنگوی دائمی نماز جمعه ها تبدیل کرد، همان دستی که موسوی اردبیلی و خوئینی ها را از دستگاه قضایی کنار زد و یزدی را بر راس آن قرار داد، معدود افرادی نظیر آیت الله یوسف صانعی را نیز از شورای نگهبان حذف کرد و ترکیب آن را بیش از پیش به سود ارتجاع تغییر داد.

در حالیکه آیت الله خمینی نظارت شورای نگهبان بر قوانین عادی را هم قبول نداشت و آن را محدود کرده بود، این شورا که خود را برگمارکننده رهبر می دانست، بلافاصله پس از انتصاب علی خامنه ای به مقام رهبری، نظارت خود بر قانون اساسی را استصوابی اعلام کرد و راه را برای هر گونه بی قانونی و در این میان تشکیل مجلسی جدید در خدمت ارتجاع و گوش به فرمان آن آماده ساخت. پس از این تغییر توازن قوا بود که مجلس نیز بوسیله نیروهای ارتجاعی قبضه گردید و دیگر نیازی به دخالت شورای نگهبان در تطبیق مصوبات آن با خواست های بازاریان و ارتجاع مذهبی نداشت. اعضای این شورا ترجیح دادند برای مدتی از ذهن مردمی که خاطره مقابله ها و مخالفت های آن با آیت الله خمینی را هنوز به یاد داشتند دور شوند.

در شرایط پس از دوم خرداد مجدداً این امکان فراهم شد تا اگر رهبر جمهوری اسلامی واقعا کمترین تمایلی دارد، بتواند دست شورای نگهبان را از سر مردم و انقلاب ایران کوتاه کند. اما رهبر چه کرد؟ وی نه

نیست. مسئله این است که رهبر باید به مردم پاسخ دهد به چه حقی تولید آستان قدس را مادام العمر به واعظ طبعی واگذار کرده است. مگر آستان قدس سلطنت است یا حکومت است که به صورت مادام العمر واگذار شود؟ آن هم در شرایطی و در کشوری که در آن انقلاب بزرگی برای سرنگونی سلطنت صورت گرفته است؟ و مگر آستان قدس ارثیه خانوادگی رهبر است که آن را مادام العمر می‌بخشد؟ شاید رهبر فردا درگذشت یا عزل شد، آیا رهبر بعدی حق نخواهد داشت تولید آستان قدس را به شخص دیگری واگذار کند؟ اما رهبر فقط در این مورد نیست که باید پاسخگو باشد، بلکه مسئله مهمتر عملکرد آستان قدس است. آیا رهبر جمهوری اسلامی از واعظ طبعی توضیح خواسته است که "ناصر طبعی"، فرزند او با کدام مجوز نفت و گاز کشور را می‌فروشد؟ اگر نپرسیده‌است چرا؟ اگر پرسیده‌است نتیجه آن چه شد؟ رهبر باید به مردم گزارش دهد درآمدهای آستان قدس چقدر است، چگونه است، از کجاست، در کجا مصرف میشود، چه مقدار آن اصلا به کمک مردم و بودجه دولت می‌آید یا برعکس خرج مبارزه با جنبش مردم و خرابکاری در برابر برنامه های محمد خاتمی می‌شود؟ یاری‌های مردمی، صدقات و نذورات، کمک های کسانی که گاه تمام اندک پس انداز زندگی خود را به صندوق آستان قدس ریخته‌اند، چه میشود و چه شده است؟

به این ترتیب است که رهبر غیر پاسخگو نمی‌تواند با انتخاب مردم و جنبشی که از جمله اهداف آن آزادی و حق انتخاب و انتقاد است موافق باشد. چرا که در اینصورت ناگزیر خواهد بود پاسخگوی همه آن چیزی باشد که در دوران رهبری وی گذشته است. وی اصلاحات را مبارزه با فقر و فساد و تبعیض اعلام می‌کند نه برای اینکه با فقر و فساد و تبعیض مبارزه کند، برعکس برای اینکه پاسخ ندهد این فقر و فساد و تبعیض چرا و چگونه در دوران رهبری وی بوجود آمده است.

ناتوانی رئیس جمهور در اجرای قانون اساسی فقط ناشی از ناکافی بودن اختیارات رییس جمهوری نیست، بلکه بیش از آن ناشی از پاسخگو نبودن رهبر در برابر قانون اساسی و مردم است، ناشی از آن است که رهبر جمهوری اسلامی فراموش کرده است و می‌خواهد دیگران هم فراموش کنند در ایران انقلاب شده و مردم بساط شاهی و سلطنت را برانداخته‌اند. در نظام‌های سلطنتی است که می‌توان در برابر ملت پاسخگو نبود.

گفته می‌شود:

♦ در حاشیه دیدار اخیر وزرای نفت کشورهای عضو اوپک، فردی بنام "موسوی" در هیات نفتی جمهوری اسلامی شرکت داشته که از سوی دفتر ویژه رهبر ماموریت‌هایی داشته‌است. گفته می‌شود این ماموریت‌ها عبارت بوده‌است از برقرار تماس با چند امریکائی که آنها نیز بی‌ارتباط با مسائل نفتی در لاهه حاضر شده بودند.

♦ امریکائی‌های حاضر در حاشیه کنفرانس اخیر کشورهای عضو اوپک در "لاهی" بدنبال مذاکرات پنهانی که توسط نژادحسینیان (نماینده جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد) در امریکا پیش برده می‌شود راهی "لاهی" شده بودند. فعالیت‌های نژادحسینیان مستقل از وزارت خارجه و دولت انجام می‌شود و مستقیماً با دفتر رهبری در ارتباط است!

بلافاصله پس از خاتمه جنگ هاشمی رفسنجانی مدافع رواج فرهنگ تجارت از جمله در میان نیروهای نظامی گردید. و این در حالی بود که از ابتدای انقلاب و بویژه در دوران جنگ همیشه فرهنگ گذشت و ایثار و جانفشانی در راه میهن فرهنگ انقلاب شناخته می‌شد. رواج فرهنگ تجارت در سرتاسر جامعه و از جمله و بویژه در میان نیروهای مسلح هماهنگ با منافع طبقه سرمایه‌داری وابسته تجاری بود که در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و رهبری علی خامنه‌ای می‌کوشید سلطه خود را بر تمام ارکان کشور تحکیم کند. و همه اینها در برابر چشمان رهبر جمهوری اسلامی که فرمانده کل قوا بود صورت گرفت.

رهبر جمهوری اسلامی چه کرد؟ وی ابتدا برخلاف آیت الله خمینی چند دستی به مقام فرماندهی کل قوا چسبید. بعدا زمانی که متجربان و مقدس نماهای در خدمت بازاریان بزرگ و تجار غارتگر زمام وزارت کشور را در دست گرفتند، فوراً اختیارات خود در زمینه نیروهای انتظامی را به آنها واگذار کرد، اما پس از انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری همین اختیارات را پس گرفت و تا به امروز نیز عملاً وزارت کشور دولت خاتمی اختیاری در زمینه نیروهای انتظامی ندارد. در همین دوران بود که فرماندهان نیروهای نظامی به اتکای تجارت و کاسبی که به راه انداخته بودند و وعده‌هایی که تجار بزرگ به آنها می‌دادند آنقدر گستاخ شدند که برای نخستین بار پس از کودتای ۲۸ مرداد آشکارا به تهدید دولت و آن هم دولت منتخب مردم پرداختند و شمشیرهای کودتا و سرکوب را به جنبش مردم نشان دادند. در همین دوران بود که نیروهای انتظامی به خود اجازه دادند دانشجویان بی‌دفاع را به گلوله ببندند و کاشانه و هستی آنها را نابود سازند. در همین دوران بود و هست که به اصطلاح لباس شخصی‌ها حق یافتند رسماً در خیابان‌ها به مردم حمله کنند و آنها را با تیغ و چاقو و اسلحه زخمی و مجروح سازند. در همین دوران بود که نیروهای انتظامی که باید حافظ مردم باشند برخی به سطح باجگیرها و کارچاق‌کن‌ها سقوط کردند و دیگران به بازجویان و شکنجه‌گران مردم تبدیل شدند.

اکنون رهبر می‌خواهد هم فرمانده کل قوا و نیروهای مسلح باشد و هم در برابر هیچکدام از اینها پاسخگو نباشد. اما مردم می‌خواهند وی توضیح دهد چگونه در دوران رهبری وی کاسب کاری و تجارت به درون نیروهای نظامی و حتی اطلاعاتی نفوذ کرد، چگونه شد که فرماندهان نیروهای مسلح که باید قبل از هر چیز حافظ میهن باشند اکنون وظیفه اصلی خود را حمایت از حکومت ارتجاع غارتگر تجاری می‌دانند. رهبر باید پاسخ دهد چرا و به چه حقی کسانی که از سوی وی به سمت فرماندهی نیروهای نظامی و انتظامی گماشته شده‌اند به جای همراهی با مردم برای آنها خط و نشان می‌کشند و تهدید به کودتا می‌کنند. رهبر باید توضیح دهد با کدام پشتوانه و اطمینان نیروهای مسلح به خوابگاه دانشجویان یورش بردند و جنایت کردند. رهبر باید در برابر مردم پاسخ دهد شکنجه‌گران شهرداران تهران از درون نیروهای انتظامی را چه کسی منصوب کرده بود و چرا آنان همچنان آزاد می‌گردند، آن نیروهای به اصطلاح لباس شخصی که با شعار اطاعت از رهبری به خیابان‌ها می‌ریزند و مردم را کتک می‌زنند و خون ریزی به راه می‌اندازند کیستند و چرا تحت حمایت وی قرار دارند.

آستان قدس

اختیارات و در نتیجه ضرورت پاسخگویی رهبر به همین مقدار ختم نمی‌شود. سرپرست آستان قدس مشهد از سوی رهبر تعیین می‌شود. در اینجا اینکه واقعا چه کسی، چه کسی را تعیین می‌کند، موضوع صحبت

دفاع حزب توده ایران از انقلاب، برای نرسیدن جمهوری اسلامی به لحظه اسف بار کنونی بود!

که در راس آن ایالات متحده امریکا قرار داشت، ضرورت داشت. حزب توده ایران با همه تجربه خویش وارد این میدان شد. تجربه‌ای که یک سر آن به شکست نهضت جنگل و حکومت ائتلافی و موقت گیلان باز می‌گشت و سر دیگرش به شکست جنبش نفت در دهه ۳۰. این حضور برای دفاع از انقلاب مردم، دفاع از دستاوردهای انقلاب، تثبیت و گسترش آن بود. نزدیک به ۲۵ سال تکرار اتهام غفلت در مقابله با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و یقین به تکرار انواع توطئه‌های مشابه و حتی بسیار گسترده‌تر و خشن‌تر علیه انقلاب ۵۷، خود بر هوشیاری رهبری حزب توده ایران در مقابله با توطئه‌ها افزوده بود. بسیاری از احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران، اعم از حاکم و غیر حاکم چپ و ملی نتوانستند با درک حزب توده ایران از شرایط هماهنگ شوند. گذشت زمان نشان داد که برای این درک به تجربه‌ای ۲۰ تا ۲۲ ساله نیاز است. یعنی همان شناخت و درکی که اکنون در گسترده‌ترین شکل خود در ایران جریان دارد.

اردوگاه انقلاب جهانی، انقلاب ایران را نه تنها پذیرفت بلکه آن را در پناه خود گرفت. در راس این اردوگاه اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی قرار داشتند. احزاب مترقی، چپ و کمونیستی که در کشورهای خود حاکم نبودند نیز خود را یاور انقلاب ایران و مردم انقلابی ایران اعلام داشتند. همه آنها، آنچه را که توانستند برای دفاع از انقلاب ایران و مقابله با توطئه‌های امپریالیسم جهانی کردند.

انقلاب ایران پس از عبور از فراز و فرودهای بسیار به لحظه کنونی و برتری سرمایه‌داری بزرگ تجاری، رشد مافیای اقتصادی، احیای زمینداری بزرگ و مافیای قدرت در حاکمیت آن رسیده است. وقتی از انقلاب ایران و دفاع از آن صحبت می‌شود، این نهایت بی‌اطلاعی و ناآگاهی از رویدادهای ۲۰ سال گذشته است اگر کس و یا کسانی اینگونه تصور کنند و یا اینگونه تبلیغ کنند، که از جمهوری اسلامی کنونی دفاع شده‌است. این هشدار باش، بیش از همه در ارتباط با نقش تاریخی حزب توده ایران در دفاع از انقلاب بهمن ۵۷ مطرح است. حزب توده ایران از انقلاب دفاع کرد، با ضد انقلاب مقابله کرد و علیه کودتا دست به عمل زد. این دفاع از انقلاب، هرگز نباید دفاع از جمهوری اسلامی کنونی تبلیغ شود، بلکه برعکس، حزب توده ایران بزرگترین جانفشانی‌ها را کرد و بزرگترین قربانی‌ها را داد تا بلکه از رسیدن جمهوری اسلامی به لحظه کنونی جلوگیری کند. امری که اگر در همان سال‌های اول انقلاب، درک عمومی احزاب و سازمان‌های مترقی همان درکی بود که امروز تا حدود زیادی هست تحقق پذیر بود!

اخیرا در میان سلسله مطالب و یادداشت‌هایی که از زنده‌یاد نورالدین کیانوری بدست ما رسیده، مطالب بسیار مهمی در همین ارتباط وجود دارد. مطالبی که برای نخستین بار و در رد بسیاری از اتهاماتی که در سال‌های پس از یورش به حزب توده ایران و قتل‌عام رهبران آن در زندان‌های جمهوری اسلامی منتشر شده نوشته شده‌است.

در جریان مرور این نوشته‌ها، بی‌وقفه باید زمان و شرایط وقوع حوادث را، به دور از قضاوت‌های جدا مانده از واقعیات لحظه و شرایط وقوع آنها بخاطر داشت. این یادداشت‌ها، روزها، هفته‌ها، ماه‌ها و حتی دقایقی را در کوتاه‌ترین و خلاصه‌ترین جملات به یاد ما می‌آورد. رویدادهایی که

آن آقایان ژنرال‌ها و همان‌ها که مدعی‌اند سلطنت حافظ تمامیت ارضی ایران است و حزب توده ایران را وابسته معرفی می‌کنند و می‌کوشند ما و ملیون ایران را از هم جدا کرده و در برابر هم قرار دهند. بختیار را جلو انداخته بودند و می‌خواستند روی شاه‌های ارتش عراق به ایران بیایند و تحت قیمومیت صدام حسین دولت آزاد تشکیل بدهند و ایران را تقسیم کنند! حزب ما و اتحاد شوروی در مقابل این توطئه ایستادند و با خنثی کردن آن جلوی تجزیه ایران را گرفتند! نام این میهن دوستی انقلابی است. نه وابستگی و نه جاسوسی!

در سال ۵۷ در کشور ما یک انقلاب تمام عیار به وقوع پیوست. نظام کهنه سلطنتی سرنگون شد و جمهوری جایگزین آن شد. در این تحول انقلابی اقشار و طبقاتی از حاکمیت به زیر کشیده شدند و حاکمیتی چندگانه با گرایش‌های طبقاتی متفاوت جای آن را گرفت. در سال‌های نخست پیروزی انقلاب و برقراری این حاکمیت، گرایش برتر با نمایندگان طبقات و اقشار محروم، زحمتکش‌شان شهر و روستا و اقشار میانی جامعه بود. یعنی همه آن طبقات و اقشاری که در پیروزی این انقلاب در سرنگونی نظام سلطنتی و برپائی جمهوری نقش تعیین‌کننده داشتند. این انقلاب خواست‌های عمیقی برای دفاع از استقلال بدست آمده کشور، برقراری عدالت اجتماعی و آزادی‌ها داشت و اقشار و طبقات یاد شده، که پس از سرنگونی شاه، بدستی امریکا را مظهر برباددهنده این سه خواست عمومی ملت ایران می‌دانستند مبارزه علیه امپریالیسم و بویژه امریکا را هدف مرحله جدید مبارزه خود قرار دادند. مرحله‌ای که پس از سرنگونی نظام شاهنشاهی آغاز شده بود. بر اثر حضور و نقش روحانیون و گرایش‌های مذهبی مردم در این انقلاب، به این جمهوری نام "اسلامی" را نیز افزودند. حضور طبقات و اقشار وسیع در این انقلاب و حاکمیت چندگانه‌ای که برای رهبری دوران پس از پیروزی سیاسی انقلاب سکان قدرت را بدست گرفته بود، نبردی اجتناب ناپذیر را در جامعه بدنبال آورد که بازتاب آن در حاکمیت نیز اجتناب ناپذیر بود. نبردی که حزب توده ایران آن را "که بر که" نام نهاد. آزادی‌های برآمده از انقلاب، بی‌شک آزادی اقشار و طبقاتی را محدود و آزادی اقشار و طبقات دیگری را گسترش می‌داد، امری که به نوع دیگری در زمینه عدالت اجتماعی و حتی معیارهای مربوط به دفاع از استقلال کشور خود را نشان می‌داد.

حضور احزاب و سازمان‌های سیاسی در این دوران پرتلاطم و در صحنه‌ای که در برابر همگان قرار داشت، در دفاع از انقلاب و آرمان‌های آن معنا می‌یافت، اما بیش و پیش از این دفاع، مسئله بسیار مهم درک شرایط، شناخت موقعیت، آگاهی از گرایش‌های مذهبی میلیون‌ها مردم ایران، چند پارچگی توأم با بی‌تجربگی در حاکمیت و سرانجام، توطئه‌های بیابای بقایای نظام سرنگون شده و امپریالیسم جهانی

چند فاجعه خونین علیه انقلاب ایران شد. فجایعی که می‌توانست علاوه بر کشتار هزاران هزار مردم ایران، کشور ما را در یک جنگ داخلی فرو ببرد و بخش‌های حیاتی آن را از نقاط مرکزی آن جدا کند و این جدائی به مرور زمان به یک جدائی قطعی تبدیل شود. مخالفان ما در جمهوری اسلامی و مخالفان حزب ما در میان احزاب سیاسی در این سکوت با هم یکدست عمل می‌کنند. نمونه‌هایی را در این مورد برای ثبت در تاریخ یادداشت کرده‌ام.

این اواخر پس از خواندن کتاب خاطرات روزانه آقای هاشمی رفسنجانی توضیحاتی در باره ادعاهای ایشان در کتابش نوشتم که امیدوارم یک روزی منتشر شود. ایشان خیلی ادعاها کرده‌است، از جمله درباره ملاقات‌های من و آقای محمدعلی عموئی با ایشان. آقای هاشمی سعی کرده این ملاقات‌ها و مذاکرات را کوچک و بی ارزش جلوه بدهد. در این مورد هم بهترین محک درستی و نادرستی ادعاها، اسناد و مدارک واقعی است، که اشاره به بعضی از آنها کرده‌ام. خیلی از آقایان، که حتما شامل حال کسانی مثل بنی‌صدر هم در خارج کشور می‌شود، فکر کرده‌اند کسی باقی نمانده تا ادعاهای آنها را فاش کند و واقعیت‌ها را بگوید.»

این سلسله از یادداشت‌های نورالدین کیانوری را، که در نوع خود اسناد معتبر و قابل استنادی است در باره فعالیت‌های حزب توده ایران در سال‌های اول پیروزی انقلاب و دفاع از انقلاب، براساس موضوعات به چند قسمت تقسیم کرده‌ایم که بخش نخست آن را در ادامه می‌خوانید. این بخش مربوط به کودتای نوژه، حمله نظامی آمریکا به طیس برای زمینه سازی کودتا، موضع‌گیری تاریخی و ملی حزب توده ایران در مخالفت با ادامه اسفبار جنگ، کوشش جبهه جهانی انقلاب در دفاع از انقلاب ایران و نقش ویژه اتحاد شوروی در این زمینه و سرانجام، گزارش حضور نورالدین کیانوری در جلسه شورای عالی جنگ، پس از حمله عراق به ایران که برای نخستین بار فاش می‌شود. حتی همین گزارش‌ها نیز نشان می‌دهد که تاریخ انقلاب ایران بدون ارزیابی واقع‌بینانه نقش حزب توده ایران در این انقلاب ممکن نیست و آنها که می‌کوشند این نقش را نادیده بگیرند و یا آن را وارونه جلوه دهند خاک به چشم خود می‌پاشند و بس! تاریخ بی اعتناء به شایعات و جوسازی‌ها حکم خود را خواهد کرد. همانگونه که در باره نهضت جنگل، حکومت گیلان، جنبش ملی و دمکراتیک آذربایجان، قیام خراسان و جنبش ملی کردن نفت کرد! آنها که حزب توده ایران را به مسلخ بردند، در واقع بزرگترین سد سر راه توطئه‌های ضد انقلابی را به بند کشیدند تا بتوانند انقلاب ایران و جمهوری اسلامی را به آن درجه از سقوط برسانند که امروز شاهدش هستیم. با هم بخوانیم:

بموجب آن‌ها بزرگترین و خونین‌ترین حوادث ضد انقلابی در شرف وقوع بوده و حزب ما در خنثی سازی آنها به وظیفه میهنی و انقلابی خود عمل کرده‌است. حوادثی که ای بسا اگر با موفقیت همراه می‌شد، برای سال‌ها، یکبار دیگر تبلیغات پس از ۲۸ مرداد ۳۲ را چون آوار بر سر حزب توده ایران فرود می‌آورد: **چرا حزب توده ایران که فعالیت علنی و قانونی در کشور داشت و امکان مقابله با کودتا را داشت دست به عمل نزد؟**

کیانوری در یادداشت جداگانه‌ای، که توضیحی است بر این نوشته‌ها تاکید می‌کند: «وقتی ما از انقلاب و ضرورت دفاع از آن، در آن سال‌ها صحبت می‌کنیم، عده‌ای فکر می‌کنند منظور دفاع از حاکمیت امثال عسکروالادی‌ها و خزعلی‌ها و جنتی‌ها و همین جمهوری اسلامی است که اکنون آن را می‌شناسیم. کسانی که اینطور فکر می‌کنند یا خودشان را به نادانی زده‌اند و یا ما را نادان تصور کرده‌اند.

مسئله دیگری که هم در زندان در باره‌اش بحث بود و هم وقتی از زندان بیرون آمدم معلوم شد برای عده‌ای از دوستان قدیمی خودمان هم مطرح است، مسئله مبادله اطلاعات و اخبار و تحلیل‌ها بین احزاب برادر و اردوگاه انقلاب در آن سالهاست. این که دیگر از روز روشن‌تر است که هیچ مدرکی که دلالت بر جاسوسی داشته باشد، در هیچ دادگاهی مطرح نشد، زیرا اساسا چنین مدرکی وجود نداشت. تنها نمونه‌ای که هر بار مطرح کردند و خودشان هم بدلیل پوچ بودن آن را نیمه کاره رها کردند، توصیه‌ای کلامی در باره قطعه یدکی یک زیر دریائی امریکائی در خلیج فارس بود، که ربطی هم به جمهوری اسلامی نداشت. این یک زیردریائی امریکائی بود، که البته همانطور که در دادگاه هم گفتم از مرحله حرف پیش‌تر نرفت، من طرح برای افضلی طرح کردم و تا او رفت که مسئله را جدی بگیرد فهمیدیم اتحاد شوروی اصلا به آن نیاز ندارد، زیرا خودش در اختیار دارد! اما یک مسئله بسیار مهم‌تر که همیشه در پشت پرده ماند و آن اطلاعاتی بود که اتحاد شوروی و احزاب برادر از طریق ما در اختیار رهبری انقلاب و جمهوری اسلامی قرار دادند. اطلاعاتی که قیمت آن، قیمت یک انقلاب بود. قیمت خون هزاران هزار انسان بود. در حقیقت، این اتحاد شوروی و احزاب برادر بودند که اطلاعات مهم خود را برای دفاع از انقلاب ایران در اختیار ما و از این طریق در اختیار رهبری انقلاب و جمهوری گذاشتند و نه ما در اختیار اتحاد شوروی. آقایان شیپور را از آنطرفش فوت کردند که گوش خراش هم بود!

درباره این اطلاعات حیاتی، همیشه سعی کرده‌اند خودشان را به فراموشی بزنند، اما تاریخ فراموش نخواهد کرد که اتحاد شوروی مانع وقوع

اطلاعاتی که برای نخستین بار و به قلم نورالدین کیانوری منتشر می‌شود:

پس از حمله عراق به ایران، کیانوری بدعوت بنی‌صدر، در شورای عالی دفاع کشور کرد!

شب کودتای نوژه و در حالیکه حزب ما با تمام وزن و اعتبار خود در پی خنثی سازی این کودتای ضد انقلابی بود و رهبری عالی جمهوری اسلامی در جریان جزئیات این نقش تاریخی و انقلابی حزب ما بود، شیخ هادی غفاری، هماهنگ با کودتاچی‌ها، همراه نوچه‌هایش به دفتر حزب توده ایران در خیابان ۱۶ آذر حمله کرد و ضمن غارت اموال دفتر، سند پول کودتاچی‌ها را که من بعنوان معتبرترین سند (۶۰ عدد هزار تومانی نو) در اختیار رهبران جمهوری اسلامی گذاشته بودم از کشوی میز من ربود. در همان ساعات من به دیدار آقای خامنه‌ای در خانه‌اش (خیابان آبردار) رفته و به او خبر دادم کودتاچی‌ها حرکت کرده و عملیات آغاز شده است. ایشان هم با عجله لباسش را پوشید و از خانه بیرون آمد!

ما از انقلاب دفاع کردیم نه از حاکمیت ارتجاع!

جمهوری اسلامی اطلاعاتی نداشت که اتحاد شوروی به آن نیاز داشته باشد، برعکس این اتحاد شوروی بود که از طریق حزب توده ایران، که معتمدترین ارگان دفاع از انقلاب بود و به آن اعتماد کامل داشتند، مهم‌ترین اطلاعات را برای دفاع از انقلاب ایران در اختیار رهبری جمهوری اسلامی گذاشت! نام این دفاع انقلابی را جاسوسی گذاشتند!

- ۲- آماده ساختن صدام حسین، دیکتاتور عراق برای تجاوز به ایران و اشغال خوزستان و تدارک سرنگون ساختن دولت انقلاب؛
- ۳- بهره‌گیری از دیگر افراد در رهبری جمهوری اسلامی که به علت داشتن کینه ضد شوروی آماده همکاری با آمریکا بودند و مورد اعتماد رهبر انقلاب بودند؛
- ۴- تحریم اقتصادی ایران با کمک دیگر کشورهای امپریالیستی و جلوگیری از فروش نفت ایران و

امریکائی‌ها از همه این راه‌ها با تمام نیرو بهره‌گیری کردند، اما با شکست روبرو گردیدند، که در این شکست حزب ما نقش بسیار مهمی برعهده داشت. تنها تحریم اقتصادی و توقیف دارائی‌های ایران را هنوز توانسته‌اند تا حدودی نگهدارند که این هم از دوم خرداد ۱۳۷۶ کم رنگ‌تر شده‌است.

در این میان، البته اقدامات آمریکا بویژه تجاوز عراق به ایران در پیوند با اشتباه بزرگ رهبری جمهوری اسلامی که حاضر نشد پس از بازپس گرفتن خرمشهر و پس از عبور از اروندرود، در شرایطی بسیار مساعد و پرسود برای ایران آتش‌بس را بپذیرد و بدون در نظر گرفتن امکانات دراز مدت (استراتژیک) خودش و دشمن تصمیم به ادامه جنگ گرفت زبان‌های بسیار سنگین زد. خرابی‌های فراوان شهرها و روستاهای غرب و جنوب ایران، چند هزار کشته و به همان میزان معلول و به کشور تحمیل کرد و برای دست کم بیش از ۱۰ سال پیشرفت اقتصادی و اجتماعی را در میهن ما به عقب انداخت. این یکی از مهمترین دست‌آوردهای ایالات متحده آمریکا، علیه انقلاب ایران بود.

حزب توده ایران که تا زمان باز پس گرفتن خرمشهر و گذشتن ارتش ایران از "اروندرود" با تمام امکانات خود از جنگ دفاع می‌کرد و کمک می‌رساند، پس از این پیروزی با صدای رسا ادامه جنگ را برای میهنمان "قاجعه‌بار" خواند و به احتمال زیاد همین موضع‌گیری یکی از عمده‌ترین دلائلی بود که رهبری جمهوری اسلامی را مصمم ساخت حزب ما را علیرغم کمک‌های تاریخی در عقیم گذاشتن توطئه‌های کودتائی بسیار خطرناک- کودتای نوژه و کودتای قطب‌زاده و چند کودتای کوچکتر دیگر- سرکوب نماید.

محاصره اقتصادی ایران

آمریکا، به بهانه اشغال سفارت این کشور، در تاریخ ۲۰ فروردین

- حزب توده ایران، اطلاعات دقیقی را در باره نحوه و زمان حمله عراق به ایران از دوستان اتحاد شوروی گرفته و در اختیار رهبری انقلاب و ریاست جمهوری گذاشت، اما آنها باور نکردند و نتوانستند آماده دفاع شوند!

- حمله نظامی آمریکا به طیس را توفان شن (آنگونه که آیت‌الله خمینی گفت!) خنثی نکرد، بلکه اتحاد شوروی رسماً از رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا خواست هر چه سریعتر قوای نظامی خود را از طیس خارج کند!

- شب کودتای نوژه و در حالیکه شیخ هادی غفاری با نوجه‌هایش به ساختمان حزب حمله کرده بودند (نوعی همکاری و هماهنگی با کودتاچیان!؟) شخصاً به در خانه آقای خامنه‌ای رفته و به او گفتیم کودتاچی‌ها حرکت کردند، او همان لحظه لباس‌هایش را پوشید و بیرون آمد!

- فرمانده عملیات طیس در هلیکوپتری بود که تیمسار باقری، فرمانده نیروی هوائی یا بدستور بنی‌صدر و یا با گرفتن اجازه از او آن را بمباران کرد و او را همراه اسناد موجود در هلیکوپتر از بین برد!

از همان ابتدای پیروزی انقلاب و در همان زمان که در دولت موقت مهندس بازرگان تلاش‌هایی برای حفظ مناسبات با آمریکا جریان داشت و مهندس امیرانتظام آن را هدایت می‌کرد، آمریکا سیاست خود علیه انقلاب را روی چند محور استوار ساخته بود. حزب ما در خنثی‌سازی این محورها و در دفاع از انقلاب مردم ایران نقش بسیار مهم و تاریخی ایفاء کرد. این کوشش حزب ما در تاریخ انقلاب ۵۷ هرگز نباید فراموش شود، نه تنها نباید فراموش شود، بلکه افتخاری است برای همه اعضای حزب توده ایران که ضرورت دارد با سر بلندی از آن دفاع شود.

محورهای سیاست آمریکا چه پیش و چه پس از اشغال سفارت این کشور توسط دانشجویان پیرو خط امام چه بود:

۱- تدارک کودتای نظامی با کمک نیروهای ضد انقلاب باقیمانده در ارتش؛

رسیده که صلاح نیست در تلفن عادی به شما بگویم. کسی از افراد مطمئن خود را بگوئید با ما تماس بگیرد تا به او اطلاع بدهیم. او وعده داد، ولی تماس برقرار نشد. روز پنجشنبه و جمعه تعطیل بود و امکان دسترسی به هیچ مقامی نداشتیم و روز جمعه ارتش آمریکا در طیس فرود آمد و همانروز مجبور به فرار شد. من صبح شنبه، اول وقت به مقر ریاست جمهوری رفتم و در ملاقات با بنی‌صدر جریان را با مشخصات محل خبر به او گفتم. روز شنبه به ما خبر رسید که برای کودتاچیان دوشنبه قرار است قاصدی بیاید و با آمدن او معلوم خواهد شد که باید دست به عمل بزنند یا نه!

ما این جریان را هم به بنی‌صدر و هم به مقامات دیگر مثل دفتر امام، دفتر آقایان خامنه‌ای و رفسنجانی کتابت اطلاع دادیم.

روز یکشنبه پاسداران به خانه "خادم" می‌روند و این درست وقتی بوده که ستاد کودتا نزد "خادم" جمع بوده و مشغول ادامه بررسی نقشه عمل بودند. پاسداران می‌پرسند آقایان چکاره‌اند؟ "خادم" می‌گوید مهمان هستند. البته، راستی هم برای پوشش بساط مهمانی دائر بوده‌است.

پاسداران، تا آنجا که به ما اطلاع رسید بدون اینکه اسامی و نشانی "مهمانان" را پرس و جو کنند از آنها می‌خواهند به خانه‌های خود بروند و بدون اینکه زیر زمین را که در آن سلاح‌ها مخفی شده بود بازبینی کنند، تنها "خادم" را با خود بردند. "خادم" در بازداشت، با حقه بازی یک روپاه، خود را بکلی بی‌اطلاع نشان می‌دهد و در ملاقاتی که با بستگانش داشته به آنها می‌گوید که قرار است بزودی مرخص شود.

این جریان تا کودتای نوژه طول کشید. در جریان رسیدگی به عاملین این کودتا معلوم شد که "خادم" از گردانندگان اصلی بوده و میهمانان خانه او اعضای ستاد کودتا در ارتباط با طیس و کودتای نوژه بوده و بیشترشان از ژنرال‌های بازنشسته دوران شاه بوده‌اند.

در تأیید این جریان، نوشته روزنامه "سلام" را که بمناسبت سالروز کودتای نوژه نوشته شده نقل می‌کنم:

سلام ۲۶ تیرماه ۱۳۷۰ به مناسبت سالگشت خنثی شدن "کودتای نوژه" نوشت:

«چگونه کودتا لو رفت؟»

نقشه کودتا از چند کانال به گوش مسئولین رسیده بود.

۱- روز ۳-۲-۱۳۵۹ عامل نفوذی حزب منحل توده، در محافل بالای ضد انقلاب راست، هیات سیاسی حزب توده را در جریان یک کودتای در شرف وقوع قرار داد.

۲- روز شنبه ۶-۲-۱۳۵۹ یک روز بعد از اعلام اقدام نافرجام آمریکا در طیس "خادم" یکی از کودتاگران خطاب به عامل نفوذی گفت: منتظر دستور جدید هستیم و تا دوشنبه از پاریس پیام خواهد رسید که عمل کنیم یا نه!

اخبار فوق به دفتر ریاست جمهوری گزارش شد. متعاقب آن روز دوشنبه ۸-۲-۵۹ گروهی از پاسداران عازم خانه خادم شدند و او را بازداشت کردند. عدم اطلاع پاسداران از موقعیت خادم در شبکه کودتا و نداشتن اطلاع مشخص و موثر از اصل توطئه کودتا به خادم کمک کرد تا موقعیت خود را لو ندهد و از افشای کودتا جلوگیری کند.»

حمله نظامی طیس

شکست حمله نظامی آمریکا به طیس بهیچوجه ارتباطی با توفان شن و خراب شدن یک هلیکوپتر نداشت. بطوری که "جیمی کارتر"، ترتیب دهنده این ماجرا در خاطراتش نوشته است، پس از رسیدن هواپیماها و هلیکوپترهای آمریکائی به طیس مقامات نظامی اتحاد شوروی از این

۱۳۵۹ محاصره اقتصادی ایران را آغاز کرد. همه کشورهای متحد آمریکا و حتی جمهوری خلق چین که در این دوران سیاست فعال ضد شوروی را پیش گرفته بود در این تحریم شرکت کردند. تنها کشور شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، جمهوری دموکراتیک کره، ویتنام، کوبا و مغولستان در این تحریم شرکت نکردند و همه آمادگی خود را برای کمک به انقلاب ایران اعلام کردند. در مقابل، کشورهای غربی و ژاپن عموماً مناسبات سیاسی خود را با ایران قطع کردند و یا به پائین‌ترین سطح تنزل دادند. این کشورها پیمان‌های مهم اقتصادی و فنی خود را با کشور ما قطع کردند. بطور مثال کارخانه بزرگ آلمانی که ساختن کارخانه برق اتمی بوشهر را به عهده داشت از ادامه کار امتناع کرد و همچنین ژاپن از ادامه ساختن مجتمع پتروشیمی بندر امام (ماهشهر) خودداری کرد.

آمریکا و همدستانش با اجرای سیاست تحریم زبان‌های جبران ناپذیری به اقتصاد کشور وارد ساختند. آمریکا بلافاصله دست به کار شد و یکی پس از دیگری توطئه‌های خطرناک کودتائی را به راه انداخت: حمله به طیس و تدارک یک کودتا در ارتباط با آن، کودتا در ۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۹، کودتای نوژه در ششم تیرماه ۱۳۵۹. پس از شکست این توطئه‌ها، تجاوز عراق به ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ ترتیب داده شد.

حمله آمریکا به طیس - اردیبهشت ۱۳۵۹

حمله نظامی آمریکا در طیس با آنهمه تدارک دقیق، همانگونه که خبرگزاری اتحاد شوروی "تاس" در تحلیل خود اطلاع داد مقدمه و آغاز یک کودتای نظامی برای براندازی جمهوری اسلامی هم بود.

در ارتباط با این حمله نظامی که با شکست روبرو شد روزنامه کیهان چند روز پس از حمله و شکست آن تحلیل دقیقی را که خبرگزاری "تاس" داده بود چاپ کرد. در این تحلیل گفته شده بود:

«تعداد بسیار زیادی عناصر آمریکائی و عناصر ضد انقلابی مخفیانه به ایران وارد شده و در تدارک یک ضربه ناگهانی برای بدست گرفتن قدرت بودند. پیاده شدن ارتش آمریکا و واحدهای نظامی این کشور در طیس تنها حلقه وصل کننده تمام این اقداماتی بود که از مدت‌ها پیش تدارک دیده شده بود.»

عدهای فکر کرده بودند با قتل عام رهبران حزب، تاریخ و حقیقت را هم می‌توانند، یکجا با رهبران اعدام شده حزب به زیر خاک بفرستند. این تصور باطل را هم رهبران باقی مانده سال‌های اول پیروزی انقلاب داشتند و هنوز هم دارند و هم اپوزیسیونی که نه از عمق رویدادها و مخاطرات پیش پای انقلاب در آن سال‌ها خبر دارد و نه می‌توانند کینه ضد توده‌ای خود را فراموش کنند!

اطلاع حزب از تدارک یک کودتا

چند روز پیش از حمله طیس و دقیقاً چهارشنبه عصر، ما اطلاع پیدا کردیم که یک گروه ضد انقلابی به رهبری شخصی بنام "خادم" که پسرش در کابینه بختیار وزیر بود در تدارک یک کودتای ضد انقلابی است. این خبر چهارشنبه عصر توسط همسر زنده یاد - به ما رسید و من شخصاً کوشش کردم با بنی‌صدر که همانروز یا فردایش در بندرعباس بود تماس بگیرم. تماس برقرار شد و من به او گفتم «خبر بسیار مهمی به ما

می‌دادم، از جمله به دفتر امام، خامنه‌ای و رفسنجانی. با صلاح‌دید آقای خامنه‌ای قرار شد که برای تسریع در آگاه کردن سپاه پیش از همه به سرهنگ "حاتمی" فرد مورد اطمینان ایشان که در مقر ریاست جمهوری در اتاقی کار می‌کرد اطلاع بدهم. رابط کودتاچیان از دوست ما خواسته بود که اگر افراد کاملاً مطمئنی را می‌شناسد چند نفر را با خود برای کمک در صورت لزوم بیاورد. با موافقت سرهنگ "حاتمی" قرار شد سه نفر از رفقای ورزیده حزبی و از طرف سپاه هم سه نفر را معرفی کنند و دوست ما به رابطش آمادگی شش نفر را اطلاع بدهد. رابط کودتاچیان دو روز پیش از حرکت میل ۶۰ هزار تومان (شصت اسکناس هزار تومانی نو) به دوست ما داده بود که میان افراد ۶ گانه تقسیم کند و گفته بود که این تنها برای مخارج همین یک دو روز اول است و پس از پیروزی صحبت از صدها هزار تومان و بیشتر مطرح بود. من در آخرین دیدارم با سرهنگ "حاتمی" این شصت هزار تومان را به او دادم و از او رسیدم و رسیدم در دفتر کارم در مرکز حزب بود که به دست غارتگران افتاد.

آخرین دیدار من با دوستان روز پیش از عزیمتشان به نوژه بود. این درست همان روزی بود که شیخ هادی غفاری با شماری از نوچه‌هایش و زیر حمایت پاسداران به دفتر مرکزی حزب یورش بردند و هر چه را که در آن بود به غارت بردند. من از دفتر حزب بیرون آمدم و نزدیک ساعت ۶ بعد از ظهر خود را به خانه آقای خامنه‌ای رساندم و به ایشان گفتم که کودتاچیان امشب حرکت خواهند کرد. ایشان هم فوراً لباس پوشیده و برای آگاه ساختن مقامات از خانه خارج شد. سرهنگ حاتمی بعدها به ریاست دانشکده افسری منصوب شد و دیگر او را ندیدم.

روزنامه سلام در مقاله‌ای از این ماجرا یاد کرده و نوشت که فرد دیگری هم تلاش کرده بود تا جریان را به اطلاع مقامات برساند؛ اما همانگونه که در مقاله روزنامه سلام دیده می‌شود فرد نامبرده یکی از افسرانی بوده که قرار بوده در کودتا شرکت کند، اما پیش از حرکت دچار پشیمانی شده و کوشش کرده از راه مطمئنی به آقای خامنه‌ای رسیده و شخصاً با ایشان جریان را به میان بگذارد چون به هیچکس از افراد دیگر، سپاه و اطمینان نداشته و دستیابی به آقای خامنه‌ای از نیمه شب تا نزدیک صبح به درازا کشیده می‌شود. البته اگر حزب ما جریان کودتا را از روزها پیش اطلاع نداده بود و کودتاچیان موفق به انجام نقشه خود شده بودند در ساعتی که این افسر به منزل آقای خامنه‌ای می‌رسید، کودتا چند ساعت بود که انجام گرفته و موفق شده بود.

این تفسیر روزنامه سلام در ادامه مقاله‌ای که در باره حمله نظامی طبس نوشته بود مطرح شده و احتمالاً بخاطر بی‌اطلاعی از نقش حزب ما در خنثی کردن کودتای نوژه یادی نکرده بود.

طارق عزیز در سفر به فرانسه با شاپور بختیار ملاقات کرد و او را با خود به بغداد برد. در ملاقات صدام حسین و شاپور بختیار، او در جریان حمله قریب‌الوقوع عراق به ایران قرار گرفت و قرار شد جنوب ایران پس از فتح عراق در اختیار بختیار قرار بگیرد و دولت آزاد تشکیل شود!

تجاوز عراق به ایران

پس از آنکه آمریکا همه امکانات خود را برای براندازی جمهوری اسلامی از درون کشور آزمایش کرد و آخرین آنها که گروه کودتاچی "نیما" با تلاش حزب ما نتوانست دست به عملیات بزند و رهبرش دستگیر شد، آمریکا تصمیم گرفت نقشه‌ای را که از همان آغاز پیروزی انقلاب تدارک آن را دیده بود عملی سازد. عراق از آغاز سال ۱۳۵۹ بطور

جریان مطلع شده و بیدرنگ طی یک پیام فوری به کارتر تذکر دادند که هرچه زودتر دستور ترک واحدهای نظامی آمریکا از ایران را بدهید. عجله در ترتیب ترک ایران باعث برخورد هلیکوپتر و هواپیمائی گردید که بجا ماند.

بنی صدر معلوم نیست با دستور چه مقامی و تا آنجا که ما اطلاع پیدا کردیم بدون اجازه امام و یا مشورت با دیگر مقامات بالای کشور به سرلشگر باقری، فرمانده نیروی هوائی دستور داد و یا سرلشگر باقری که به بنی‌صدر نزدیک بود موافقت او را گرفت که خودش با چند هواپیمای دیگر به طبس پرواز کرده و با بمباران هلیکوپتر فرمانده عملیات را که در میان هلیکوپترها و هواپیمای باقی مانده بود، نابود کند و به این ترتیب مقامات ایران را از دست یافتن به نقشه دقیق عملیات محروم ساختند.

کودتای نوژه

بدون تردید پدرومانه‌ترین و دقیق‌ترین تدارک کودتائی آمریکا برای برانداختن حاکمیت جمهوری اسلامی کودتای نافرجام نوژه بود. حزب ما کاملاً و بطور تصادفی از این جریان آگاهی یافت و با پیگیری دنبال آن را گرفت.

یکی از دختران جوان عضو حزب، روزی از من تقاضای دیدار کرد و چون گفته بود که موضوع بسیار مهمی را برای گفتن دارد این دیدار عملی شد. او به من گفت که نامزدش که یک افسر جوان بازنشسته گارد شاهنشاهی است، یکی دو روز پیش یک معین نایب گارد سابق شاه را که با او از گذشته آشنا بوده در خیابان ملاقات کرده و او پس از پرس و جو از وضع او و آگاه شدن از اینکه او بیکار است و در جستجوی کار است، به او می‌گوید که برای او کار بسیار مهمی در نظر دارد و جریان را اینطور برای او تعریف می‌کند که عده‌ای از افسران بازنشسته و در خدمت جمهوری اسلامی با دیگر افرادی از رژیم گذشته در تدارک انجام کودتائی برای برانداختن رژیم جمهوری اسلامی هستند. او جریان کار را چنین تعریف می‌کند: قرار است در شب معینی شماری از هوانوردان با تجربه بمب‌افکن‌های سنگین که اکنون در پایگاه "نوژه" مستقر هستند، با لباس شخصی ولی با یک کیف که در آن اونیفورم خودشان را پنهان داشته‌اند با کمی وسایل مورد نیاز اولیه، با وسایل نقلیه عادی، هر گروه جدا به سمت پایگاه "نوژه" حرکت کنند. پس از خارج شدن از جاده اصلی و ورود به جاده فرعی که به پایگاه منتهی می‌شود در نقطه‌ای جمع شده و با تغییر لباس و وسایل اولیه در کامیونی که یک نور افکن بسیار نیرومند که چشم بیننده را نابینا می‌کند به در آن است، بسوی پایگاه حرکت می‌کنند و در نزدیکی در ورودی پایگاه نورافکن را روشن کرده و چشم نگهبانان را نابینا کرده و افراد از کامیون خارج شده و به در ورودی پایگاه حمله کرده و آن را باز می‌کنند. پیش از رسیدن این گروه از خارج، همدستانشان در درون پایگاه، خطوط تلفن پایگاه را با خارج قطع کرده و هواپیماهای بمب‌افکن را با تجهیزات لازم آماده پرواز کرده‌اند و از خواب بودن سایر افسران و کارمندان فرودگاه استفاده کرده و خلبانان از راه‌رسیده با هواپیماهای آماده پرواز خواهند کرد. آماج بمباران در درجه اول جماران و منازل رهبران طراز اول و ستاد سپاه و ارتش خواهد بود. همزمان با رسیدن هواپیماها در تهران نیروهای مسلح آماده در تهران رادیو تلویزیون را اشغال و پیروزی کودتا را اعلام خواهند کرد.

پس از دیدار با دوست جوانمان، شب بعد در خیابان با نامزدش دیدار کردم و او تمام این جریان را برایم تعریف کرد. از آن پس تا شب حرکت، مرتباً یکدیگر را می‌دیدیم و من جریان را به مقامات اطلاع

کاملاً آشکار در بخش غربی اروند رود، روبروی خرمشهر مشغول تمرکز نیروهای موتوریزه بود که از خرمشهر دیده می‌شد. حزب توده ایران از همان ماه‌های اول سال ۱۳۵۹ در مطبوعات خود احتمال تجاوز عراق به ایران را گوشزد می‌کرد، ولی گوش رئیس‌جمهور که فرمانده کل نیروهای مسلح ایران، مرکب از ارتش، سپاه، مرزبانی بود بدهکار نبود و مطبوعات مخالف حزب توده ایران ما را به جوسازی متهم می‌کردند. بعنوان نمونه، دو نمونه از نامه‌هایی را که برای دفتر امام و آقایان خامنه‌ای و رفسنجانی فرستادیم و اصل آن به بنی‌صدر رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا است در زیر می‌آورم:

کمیته مرکزی حزب توده ایران تاریخ ۲۵ تیرماه ۱۳۵۹

جناب آقای دکتر بنی‌صدر، رئیس جمهوری اسلامی ایران

از منبعی که با محافل ضد انقلاب وابسته به اشرف پهلوی و بعضی از عشایر خوزستان و فارس مربوط است خبر رسیده که تدارک حمله نظامی از هوا و زمین و دریا دیده شده‌است. در این حمله همه سرسپردگان رژیم طاغوت که در عراق و مصر و عربستان سعودی گردآمده‌اند و آماده حمله شده‌اند شرکت خواهند کرد.

هدف این حمله که با حملاتی از کردستان همراه خواهد بود -۱- عبارتست از ایجاد منطقه آزاد گسترده زیر سلطه ضد انقلاب؛ ۲- جلوگیری از صدور نفت ایران و یا لاقط جلوگیری از آنکه پول نفت به حساب جمهوری اسلامی ریخته شود.

کمیته مرکزی حزب توده ایران ۱ شهریور ۱۳۵۹

جناب آقای دکتر بنی‌صدر، رئیس جمهوری ایران

یک خبر مهم که ممکن است سرنخی مهم بدست دهد. دوستی در جریان مذاکره تلفنی با اهواز از تهران روی سیم دیگری افتاد. طرفی در اهواز بنام "خسرو" صحبت می‌کرده‌است. در جریان صحبت معلوم می‌شود که نام اصلی او "رضا" می‌باشد. رضا (خسرو) گفته‌است: «روز شنبه و یا روزهای دیگر حوادثی در خوزستان خواهیم داشت». طرف تهران از او می‌خواهد که نماینده‌ای به تهران بفرستد. دوست ما توانسته‌است شماره تلفن کننده در تهران را بشنود، این شماره ۷۹۷۳۲۱ است.

دیپراول کیانوری

در نامه زیر که به دفتر امام و مقامات دیگر فرستادیم خبری هست که **دوستان شوروی** برای مطلع ساختن مقامات رهبری ایران دادند:

«طارق عزیز، معاون صدام به پاریس رفت و دکتر شاپور بختیار را با خود به عراق آورد. در دیدار با صدام، نامبرده به او پیشنهاد کرد: "ما به ایران در خوزستان حمله خواهیم کرد و وقتی اهواز و بخش‌های جنوب آن را اشغال کردیم شما همه نیروهای خود را که در مصر و عربستان و کشورهای دیگر آماده هستند به خوزستان بیاورید و دولت ایران آزاد را اعلام کنید. ما بلافاصله شما را به عنوان دولت رسمی ایران به رسمیت خواهیم شناخت و فکر می‌کنیم که آمریکا و دیگر کشورهای غربی هم ظرف یکماه شما را به رسمیت بشناسند. شما می‌توانید با قطع صدور نفت به تهران و شهرهای دیگر ایران، دولت مرکزی را فلج کنید.»

نوشته بالا عین متن نامه نیست، ولی محتوای آن کاملاً چنین است، در همین اطلاعیه دوستان شوروی بطور دقیق مناطقی از کشورهای دیگر که نیروهای نظامی فراری شاه زیر فرمان فرماندهان امریکائی آماده

مبارزه جنگی می‌شدند، حتی با نام فرماندهان را قید کرده بودند. خبر مهم دیگری که **دوستان شوروی** به ما دادند، در پیوند با یک ایستگاه فرستنده مخفی امریکا بود. خبر چنین بود: «در ۷۵ کیلومتری شمال شرقی تهران فرستنده مخفی کار می‌کند که در ارتباط با یکی از پایگاه‌های ناتو در یونان ارتباط می‌گیرد. معمولاً این رادیو در ساعات معین خبر می‌فرستد. خبرها با رمز مخصوص نظامی است و تمها به صورت کوتاه شده ارسال می‌شود، یعنی تنها صدائی مانند سوت شنیده می‌شود.» طول موج دقیق فرستنده هم در این خبر بود.

پس از مدتی باز هم **دوستان شوروی** اطلاع دادند که ایستگاه فرستنده هنوز کار می‌کند و چند هفته پس از آن خبر دادند که ایستگاه، دیگر کار نمی‌کند. ظاهراً مقامات جمهوری اسلامی باید آن را کشف و خنثی کرده باشند.

آخرین اطلاعی که در باره خطر حمله عراق به ایران از سوی حزب توده ایران به مقامات جمهوری اسلامی داده شد روز سی‌ام شهریور ماه یعنی یک روز پیش از آغاز حمله ارتش عراق بود.

حضور کیانوری در اولین جلسه ستاد جنگ!

جالب توجه این است که پس از معلوم شدن درستی اطلاعاتی که ما داده بودیم، وزن حزب ما در نظر مقامات تا آنجا بالا رفت که بنی‌صدر دو ساعت پس از شروع تجاوز عراق، در جلسه بسیار مهم **ستاد جنگ** که در زیر زمین مخصوص وزارت دفاع تشکیل گردید و در آن افزون بر بنی‌صدر، رجائی، نخست وزیر و فرماندهان ارتش و سپاه، من نیز با عنوان دبیر اول حزب توده ایران بدعوت بنی‌صدر شرکت کردم. بدون تظاهر تا پایان جلسه من ناخشنودی "بزرگانی" را از این اقدام بنی‌صدر احساس می‌کردم و البته دیگر هم با من مشورتی نشد.

ناکامی ارتش عراق در رسیدن به آماج‌هایی که امریکا تعیین کرده بود، آنان را وادار کرد که زمینه را برای یک جنگ دراز مدت آماده سازند. جنگ در خوزستان از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ تا سوم خرداد ۱۳۶۱ که خرمشهر را ارتش ایران آزاد کرد و ارتش عظیم عراق را با تمام تجهیزات به اسارت گرفت، بدرازا کشید و با این پیروزی تاریخی ارتش جمهوری اسلامی مرحله نوینی در جنگ آغاز گردید.

حزب توده ایران با قاطعیت ادامه جنگ با عراق را، پس از فتح خرمشهر یک اشتباه تاریخی ارزیابی کرده و آن را به اطلاع رهبری جمهوری رساند و یکی از انگیزه‌ها و بهانه‌های یورش به حزب ما همین مخالفت با ادامه جنگ بود!

پیروزی تاریخی آزاد کردن خرمشهر و گذشتن ارتش ایران از "اروند رود" و تضاد آشکار میان واقع بینی و دوراندیشی سیاسی از یکسو و بی‌گدار به آب زدن از سوی دیگر.

این پیروزی بزرگ تاریخی که برای عراق متجاوز و هواداران امریکائی‌اش غیر منتظره بود، نقطه تحول بسیار با اهمیتی، نه تنها در تاریخ جنگ، بلکه برای سراسر زندگی سیاسی - اقتصادی میهن ما تا امروز بوده‌است. با پیروزی آزاد سازی خرمشهر و گذر ارتش ایران از اروند رود یک پرسش بنیادی برای همه مردم و بویژه فعالان سیاسی کشور مطرح گردید و آن این بود: باید جنگ را ادامه داد یا با بهره‌گیری از این پیروزی و

این گزارش صاف و پوست کنده نشان می‌دهد که نقشه امپریالیسم امریکا این است که با رساندن همه گونه کمک به عراق یک جنگ فرسایشی طولانی به ایران تحمیل کند تا ایران از لحاظ اقتصادی، نظامی تا آنجا تضعیف شود که مجبور به تسلیم گردد.

نظر حزب توده ایران در این باره همان است که بارها و بارها آن را تکرار کرده‌ایم و به همین مناسبت هم پیوسته فحش و ناسزا خورده‌ایم. نکته جالب دیگر در این گزارش نقش ترکیه و پاکستان در استراتژی امریکاست.

سیاستمداران جمهوری اسلامی علیرغم این هشدارهای با اهمیت، تنها به آن بسنده می‌کنند که حزب توده ایران را به شایعه پراکنی و اخلال در مناسبات ایران و همسایگان مسلمان و دوست و برادر (!!)) متهم سازند.

ب- آخرین پرسش و پاسخ ۲۹ آبان ۱۳۶۱:

نقل از سرمقاله روزنامه اطلاعات ۱۸ آبان ۱۳۶۱ با عنوان «جنگ تحمیلی و صلح تحمیلی دو روی یک سکه‌اند.»

« آنچه در اینجا بویژه مورد نظر است این است که روی دیگر سکه جنگ تحمیلی، صلح تحمیلی است. صلحی که در آن حقوق پایمال شده یک ملت در نظر گرفته نمی‌شود و متجاوز بدون تسلیم شدن به حق و تنبیه شدن، در واقع مورد تأیید قرار می‌گیرد. در چنین شرایطی راه حل چیست؟ چگونه می‌توان نه در دام یک جنگ فرسایشی و طولانی افتاد و نه پای میز مذاکره با متجاوز کافر و تحمل صلح و سازش اسارت آور رفت؟

راه‌حل، ادامه جنگ برای در فشار قرار دادن متجاوز و وارد آوردن ضربات سنگین بر پیکر پوسیده رژیم بعثی از طریق تکیه به نیروی لایزال توده‌های مردم و نصرت‌الله. حال این پرسش کاملاً بجا که حزب توده ایران و کشورهای علاقمند به پابرجا ماندن انقلاب ایران بارها و بارها از همان آغاز جنگ و بویژه پس از پیروزی خرمشهر مطرح کرده‌اند دوباره مطرح می‌شود و این پرسش چنین است:

«آیا استراتژیست‌های جمهوری اسلامی این حساب دودوتا چهارتا را کرده‌اند که خواهند توانست با تکیه به نیروی لایزال توده‌ها و نصرت‌الله بدون درگیر شدن در یک جنگ فرسایشی طولانی و در کوتاه مدت و با ضربات نیرومند، دشمن را که دیگر نیروی بعث عراق نخواهد بود، بلکه تمام دنیای امپریالیستی است از پا درآورند و متجاوز را تنبیه کنند؟ آیا رهبری جمهوری اسلامی این حساب را کرده‌اند که نیروی لایزال توده‌ها ممکن است لایزال نباشد و توانایی تنبیه متجاوز را نداشته باشد، باز هم با توجه به این واقعیت که دشمن تنها عراق با چهارده میلیون نفر نیست

به نظر حزب توده ایران لحظه کنونی از لحاظ مجموعه جهات و با در نظر گرفتن اینکه برخی جنبه‌های منفی هم همراه است، مساعدترین لحظه در جنگ نسبت به گذشته و آینده برای پذیرش صلح آبرومند است. این صلح تحمیلی نیست. عدم پذیرش صلح در این لحظه یک اشتباه بزرگ استراتژیک از سوی جمهوری اسلامی ایران خواهد بود

سیاست مودیانه امریکا اکنون چنین است که از یکسو نمایندگان ژاپن، پاکستان و ترکیه به ایران می‌آیند و علیرغم اینکه هر سه نمایندگان امپریالیسم امریکا هستند به ایران وعده کمک و همکاری می‌دهند. از سوی دیگر چند روز بعد همین نمایندگان به عراق می‌روند و به احتمال زیاد پشتیبانی کشورشان را به صدام حسین ابلاغ می‌کنند.»

آمدگی کشورهای عربستان و کویت که با تمام امکاناتشان از تجاوز عراق پشتیبانی کرده بودند و اکنون برای ختم جنگ پرداخت ۵۰ میلیارد دلار زبان‌های وارده به ایران را تعهد می‌کردند پذیرفت. این کشورها انتظار داشتند ایران قطعنامه‌های سازمان ملل را (که عراق آنها را فوراً پذیرفت) بپذیرد.

حزب توده ایران چه گفت، جمهوری اسلامی چه کرد!

اکنون با بهره‌گیری از دو سند - یعنی جزوه پرسش و پاسخ ۱۲ تیرماه ۱۳۶۱ و آخرین پرسش و پاسخ ۲۹ آبان ۱۳۶۱ می‌بینیم که حزب توده ایران و رهبری جمهوری اسلامی چه پاسخی به این پرسش عمومی دادند:

الف- از جزوه پرسش و پاسخ ۱۲ تیرماه ۱۳۶۱:

«امریکا می‌خواهد یک جنگ فرسایشی طولانی به ایران تحمیل نماید. رادیو صدای ایران در اول تیرماه ۱۳۶۱ - چهار هفته پس از پیروزی خرمشهر در ۳ خرداد ۱۳۶۱ - مقاله بسیار جالبی را از مرکز مطالعات استراتژیک دانشگاه «جورج تاون» در باره جنگ عراق علیه ایران منتشر ساخت. این مرکز مهمترین مرکز مطالعات استراتژیک امریکاست و به دولت امریکا خط می‌دهد. گزارش این مرکز خط دورانی آینده جنگ تحمیلی عراق و ایران است. این گزارش شامل نکات زیر است:

۱- جنگ خلیج فارس به سود عربستان سعودی، اسرائیل و ایالات متحده امریکاست.

صدام حسین فرد نیرومند اعراب احتمالاً به دلیل پیروزی‌های ایران بر نیروهایش، قدرت را از دست نخواهد داد.

۲- جنگ نزدیکی بیشتری را میان عراق و رژیم‌های محافظه کار خلیج فارس بوجود خواهد آورد و تهدید ایران موجب تشکیل محور اردن، عراق و عربستان سعودی شده‌است و امروز مناسبات عراق با کشورهای خلیج فارس در اوج خود قرار دارد.

۳- شورای همکاری خلیج فارس به رهبری عربستان، بغداد را به داخل برنامه‌ریزی نفتی خود کشانده‌است. شکست‌های نظامی عراق به تهدید آن کشور علیه رهبری عربستان سعودی، در خلیج فارس پایان داد، اما ایران همچنان تهدیدی برای کشورهای کوچک خلیج فارس به شمار می‌آید.

۴- جنگ ایران و عراق از راه کاهش تهدید اعراب و منزوی کردن سوریه منافع امنیتی اسرائیل را بیشتر حفظ کرده‌است.

۵- ایران و عراق احتمالاً به تجدید تسلیحاتی خود خواهند پرداخت. یک مسابقه تسلیحاتی آغاز خواهد شد که در آن احتمالاً قدرتهای بزرگ درگیر خواهند بود.

۶- در این میان اگر صدام سقوط کند و اوضاع ناآبایی در عراق بوجود آید، منافع اقتصادی غرب آسیب خواهد دید.

۷- گسترش مناسبات عراق و امریکا ادامه خواهد یافت و مناسبات بغداد و واشنگتن بدلیل بی‌میلی مسکو از ارسال اسلحه به عراق در طول جنگ گرم‌تر شده‌است.

در این گزارش به دولت ایالات متحده توصیه شده‌است که حمایت خود را از ترکیه و پاکستان افزایش دهد تا بتواند با فشارهای احتمالی علیه کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس مقابله کند.

یاد واره دیدار سال ۴۰ سیاوش کسرایی و آیت‌الله خمینی در شهر قم

سیاوش کسرایی:

من انقلاب را ستودم، نه پلیدی را!

هنوز از روی سه کاسه آبگوشتی که در کنار چند پاره نان سنگک و بشقاب گوشت کوبیده به هم تکیه داده بودند بخار بلند می‌شد، که "حاج آقا روح‌الله" فرزند و چابک وارد اتاق شد و همان جلوی درگاهی داخل اتاق نعلین‌هایش را درآورد و سری به علامت پاسخ به کسرایی و حاج آقا تقی که از زیر پایه کرسی بیرون آمده و جلوی پای او بلند شده بودند پایین آورد. زیرپایه شرقی کرسی نشست و پیش از آنکه دستش را در مجمعه دراز کند زیر لب دعای شکرانه خواند! به این ترتیب، پایه شمالی کرسی که صدر اتاق بود خالی ماند و پایه شرقی که آقا تقی از کسرایی خواسته بود تا آنجا ننشیند جای همیشگی آیت‌الله خمینی بود!

شام که تمام شد آقا تقی بحث شعر را پیش کشید و حاج آقا روح‌الله فصیح و دقیق هم در باره مولوی صحبت کرد و هم از او شعر خواند. حافظ را خوب می‌شناخت و از نهج‌البلاغه بعنوان منشور حکومت حضرت علی بارها یاد کرد و

کسرایی نیز در باره ادبیات جدید ایران و جهان صحبت کرد و به توصیه آقا تقی که تقاضای حاج آقا روح‌الله را بازگویی می‌کرد "آرش کمانگیر" را خواند.

پایان آنشب که تا پاسی از شب طول کشید، نطفه شعر "محمد" بود که در ذهن کسرایی بسته شد و دوباره اندیشی و باز اندیشی نقش مذهب در رویدادهای آینده ایران، هنوز نه "علی شریعتی" وارد میدان شده بود و نه مخالفان او از بیم افتادن کار بدست مذهب‌مندان، به حمایت از آیت‌الله "مطهری" برخاسته و حکم شرعی برای سران بازار تهران داده بودند تا از سهم امام به مطهری بدهند! همان سهمی که سرانجام ستون مسجد "قبا" را در رقابت با گنبد حسینییه ارشاد بالا برد!

مثلث کاخ جوانان سه راه ضرابخانه، مسجد قبا و حسینییه ارشاد در دهه ۵۰ سه ضلع نوآندیشی به سبک دربار شاهنشاهی، نوگرایی به سبک ملی-مذهبی‌ها و دگردیسی روحانیتی شد که برای حضور در صحنه سیاسی ایران هیچ چاره‌ای جز نو کردن غبای کهنه فقه "کافی" نداشت و مطهری، بعنوان تیزهوش‌ترین شاگرد آیت‌الله خمینی میداندار این تغییر غیا شده بود. آنچه که سن و سال آیت‌الله خمینی اجازه آن را نمی‌داد، آیت‌الله مطهری مظهر آن شده بود؛ گرچه بازار و روحانیت وابسته به حجتیه "مفتح" را هم در کنار مطهری به میدان کشیدند تا میدان او نیز بی‌رقیب نماند! (این هر دو بعد از انقلاب ترور شدند)

بورود نسل جدید مبارزان غیر مذهبی به صحنه مبارزه این مثلث را به مربعی تبدیل کرد، که پس از انقلاب ۵۷ یکبار دیگر به مثلث تبدیل شد. مثلثی که یک ضلع مهم آن حضور حزب توده ایران در صحنه مبارزه علنی بود.

شعر سبز

در آن میان که جز خطر نبود
ستایش من از تو بود نه جامه
مرا به تخته پاره‌ها نظر نبود
جان انقلاب را ستودم
نبودم از کسان که رنگ و آب دل ربودشان
کنون اگر ز خنجری میان کتف خسته‌ام
اگر که ایستاده‌ام و یا زیا فتاده‌ام
اگر تو پوششی پلید یافتی
برای تو، به راه تو شکسته‌ام
ستایش من از پلید پیراهن نبود
...

سیاوش کسرایی روحانیت را بسیار دیده بود و می‌شناخت. از دوران فدائیان اسلام، از دوران چابکی سید جوانی که طیانچه زیر عبایش داشت و "نواب" صدایش می‌کردند. از آن دوران که آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله بود و رئیس مجلس شورای ملی. پیش از آن که همگام دربار و کودتای ۲۸ مرداد شود و کودتاجی‌ها "سیدکاشی" معرفی‌اش کنند!

جفای آنها به دکتر مصدق و توده‌ای‌ها خنجری بود که میان دو کنفش داشت. سرآستی با هیچکدامشان را نداشت، حتی آیت‌الله زنجانی، چه رسد به فلسفی واعظ مسجد دولتی ارک و راشد قصه‌گوی شب‌های جمعه در رادیو و یا آیت‌الله خوانساری و امام جمعه تهران که قرآن بالای سر شاه می‌گرفتند!

پیش و بعد از کودتا انبوهی از آنها دست در دست بازاری‌ها و فتودال‌ها پشت سرشاه و سلطنت ایستاده بودند. گروه توده‌ای‌ها زیر مهمیز فرمانداری نظامی تهران خرد شد و آنها دم بر نیآوردند. توده‌ای‌ها را تیرباران کردند و آنها بر کفر و الحاد نفرین فرستادند و دربار شاهنشاهی را ستودند. مصدق را محاکمه و وزیر خارجه‌اش را تیرباران کردند، اما باز هم صدای آنها در نیامد. کسرایی این جفای روحانیت به جنبش ملی شدن نفت را هرگز فراموش نکرد و هر جا که فرصتی دست داد آن را گفت!

آقای تقی، اهل شعر و ادب بود. هم به جمع روشنفکران تهران راه داشت و هم به بیت‌الله خمینی. داماد او بود و مبلغ وی در میان روشنفکران. گهگاه به دیدار کسرایی در یک شرکت ساختمانی می‌رفت که کسرایی در سال‌های پس از کودتا کارهای حقوقی آنها را انجام می‌داد و نانی به خانه می‌برد. "آقا تقی" (اینگونه صدایش می‌کردند) بارها از آیت‌الله خمینی و شم روشنفکرانه او برای کسرایی گفته بود و اینکه "آقا روح‌الله" بافته دیگری از آن تافته‌است! اهل شعر است، اهل سیاست‌است، از آیت‌الله کاشانی دلگیر است، می‌خواهد بین دانشگاه و حوزه پل بزند، مهر روشنفکرها و اهل شعر و ادبی مثل شما را بر دل دارد

پایان این زمزمه‌های دلنشین، سفر یک شبه سیاوش کسرایی و "آقا تقی"

در یک شب سرد زمستانی شانه به شانه آقا تقی، روی صندلی‌های ردیف آخر یکی از اتوبوس‌های "توتوکل"، که رقیب "اتوترانسپورت شمس‌العماره" بود نشستند و رفتند قم. رفتند به دیدار آنکه هم اهل شعر بود و هم اهل سیاست. فلسفه می‌گفت و چون در کوچه پس کوچه‌های قم شایع بود "اهل اشراق است"، درس و محضرش حتی رونق کلاس و درس "اصول کافی" شاگردهای از آب و گل درآمده آیت‌الله بروجردی را هم نداشت. اذان مغرب را گفته بودند که رسیدند.

در خانه آیت‌الله خمینی، زیر دو پایه کرسی گرم اتاق هنوز جا خوش نکرده بودند که مجمعه شام را گذاشتند پشت در اتاق و صدائی که معلوم نبود از گوی پسر بچه‌ای نابالغ بیرون می‌آید و یا زنی میانه سال، آهسته گفت: "شام!"

آقا تقی دو لنگه در اتاق را باز کرد و چنان که از اتاق بیرون نرود، پشت به کرسی و سیاوش کسرایی مجمعه برنجی را میان دو بازو گرفت و با یک نیمه چرخ آن را به داخل اتاق آورد و گذاشت روی کرسی. چنان فرزند و چابک که گوئی این صحنه را سال‌ها تجربه کرده‌است.

پس از ضربه کنفرانس برلن، یکبار دیگر و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری

اپوزیسیون و دوراهی "حرکت با مردم"

و یا "عقب ماندن از مردم!"

ع. خیرخواه

در چارچوب تضعیف موقعیت خاتمی در انتخابات آینده، آنها که تاکنون و بعنوان اپوزیسیون تبلیغ می کردند و شعار می دادند که در رژیم ولایت فقیه اصلاحات ناممکن است، حالا به او و طرفدارانش حمله می کنند که چرا در عرض این چهار سال اصلاحات را سریع تر پیش نبرده است!

دوگانگی اپوزیسیون

واقعیت اینست که نیروهای سیاسی خارج از کشور مجموعه همگون و یکپارچه ای نیستند و در آنها جریان‌ها، گرایش‌ها و نیروهای گوناگون و گاه متضاد تحت نام واحد "اپوزیسیون" در ظاهر کنار یکدیگر قرار گرفته اند. این ناهمگونی اپوزیسیون به نوبه خود بازتابی از ناهمگونی حاکمیت و نیروهای برآمده از انقلاب و جمهوری اسلامی است، که در طیف اصلاح طلبان کنونی داخل حاکمیت و یا حتی خارج از حاکمیت نیز خود را نشان می دهد. از آنجا که حاکمیت ایران در طی بیست سال گذشته هیچگاه یکپارچه نبوده و آشتی ناپذیری‌های اجتماعی و طبقاتی مستقیماً در آن بازتاب می یافته است، اپوزیسیون نیز به گروه‌های آشتی ناپذیر تقسیم شده است، آشتی ناپذیری‌هایی که چون محتوای عینی دارند، نمی توان آنها را نه در حاکمیت و نه در اپوزیسیون، با دعوت به وحدت، در خارج از ذهن حل نمود.

همه اپوزیسیون خارج از کشور، اپوزیسیون همه حاکمیت نیست، بلکه اپوزیسیون، برخی منتقد برخی دیگر و در کنار پاره‌ای دیگر است. نمونه بارز این واقعیت را میتوان در رای قاطعانه "راه توده" به محمد خاتمی در پنجمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و سپس پشتیبانی ولو نیم بند برخی از نیروهای اپوزیسیون از طرفداران تحولات در جریان ششمین دوره انتخابات مجلس مشاهده کرد. نمونه عکس آن هماهنگی کامل ایدئولوژیک و تبلیغاتی و حتی زمینه‌های تماس جبهه ارتجاع با سلطنت طلبان است که روز به روز آشکارتر و خطرناک تر می شود.

در دوران اخیر و همزمان با نزدیک شدن زمان برگزاری هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، حملات علیه محمد خاتمی و جبهه طرفدار تحولات نه فقط در داخل ایران، بلکه در خارج کشور و در بخش‌هایی از نیروهای سیاسی که اپوزیسیون خارج از کشور شناخته شده‌اند نیز شدت گرفته است. این حملات تبلیغاتی که در داخل کشور از سوی مخالفان اصلاحات و در خارج بصورت عمده توسط تحریم‌کنندگان انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و بویژه سلطنت خواهان تشدید شده عناوین و بهانه‌های گوناگونی را در بر گرفته است. حملاتی که ظاهراً باید انتظار داشت از این پس و تا زمان برگزاری انتخابات مزبور از هر دو طرف بیش از این نیز تشدید شود.

اینکه جبهه ارتجاع با تمام نیرو به مبارزه علیه تحولات و مدافعان آن برخاسته است البته جای تعجب ندارد. آنان از لحظه لحظه آنچه در این چند سال پس از دوم خرداد سپری شده عمیقاً ناراضی هستند و می خواهند اوضاع را به همان دوران قبل بازگردانند. دورانی که در آن جنبش مردمی هنوز تا بدین اندازه آگاه، قدرتمند و در صحنه نبود و بازتاب آن به شکل ریاست جمهوری و دولت و روزنامه‌ها و مجلسی در کنار و هماهنگ با جنبش بروز نیافته بود.

اما اینکه بخشی از اپوزیسیون یا بخشی از فعالان خارج از کشور نیز خود را با سیاست جبهه ارتجاع در داخل هماهنگ کرده و همچون آنان بر طبل به اصطلاح ناامیدی مردم میکوبند گاه کسانی را که با واقعیت‌های اوضاع ایران، حاکمیت و تحولات اپوزیسیون طی بیست سال اخیر آشنا نیستند، متعجب می سازد.

اپوزیسیون خارج کشور، پس از تلنگر سال ۷۶ و یا بهتر است گفته شود سیلی انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، طی سه مرحله بار دیگر خواب را به بیداری ترجیح داد!

از این چشم انداز، جریان‌های سیاسی در داخل ایران و در اپوزیسیون خارج از کشور در وسیع‌ترین چارچوب ممکن به سه نیروی اساسی تقسیم می‌شوند:

- ۱- مدافعان انقلاب و اصلاحات در دو سوی مرزها؛
- ۲- نیروهای متزلزل و بینابین؛
- ۳- جبهه مشترک ارتجاع و ضد انقلاب و اصلاحات در داخل و خارج از ایران.

با این چشم انداز صحنه نبردی که در حال حاضر جریان دارد را می‌توان چنین تصویر کرد:

پیگیرترین مدافعان انقلاب ۵۷ که اکنون از اصلاحات دفاع می‌کنند در دو سوی مرزهای ایران می‌کوشند تا نیروهای بینابین و متزلزل را، بسته به مورد، جلب نمود و جبهه ضد انقلاب را در داخل و خارج از کشور خنثی کرده و به عقب برانند.

متقابلاً، جبهه مشترک ارتجاع و ضد انقلاب در داخل حاکمیت و در بخشی از اپوزیسیون (عمدتاً طرفداران بازگشت دوران سلطنت پهلوی و تندروترین جریان‌های به ظاهر چپ) تلاش دارد با جذب نیروهای بینابین، از شکست قطعی خود در زیر فشار جنبش مردمی جلوگیری کرده و در ادامه آن موقعیت و حاکمیت خود را تثبیت کند. انتخابات آینده ریاست جمهوری مهمترین آوردگاه این نیروها در ماه‌های آینده است و ناامیدی مردم از محمد خاتمی و عدم تحقق برنامه‌های وی - که ارتجاع در داخل آن را به حساب قدرت خود و نیروهای شناخته شده مخالف انقلاب ۵۷ و جنبش کنونی که از دل همان انقلاب در آمده، در خارج آن را به حساب ضعف خاتمی می‌گذارد - موضوع اصلی کارزار ایدئولوژیک جبهه مشترک ارتجاع و نیروهای مخالف انقلاب ۵۷ و جنبش کنونی در این دوران برای جذب نیروهای متزلزل و بینابین به سوی خود خواهد بود.

نیروهای جبهه انقلاب و اصلاحات در داخل ایران به دلیل موقعیت خود و امکانات معینی که بدست آورده‌اند و با تکیه بر تجربیات مستقیم مردم توان بیشتری از ارتجاع برای جذب نیروهای بینابین به سمت خود دارند. در حالیکه در خارج از کشور نیروهای مخالف انقلاب ۵۷ و جنبش کنونی با تکیه بر امکانات نامحدود خود و با توجه به دوری اپوزیسیون خارج از تحولات ایران، تاکنون از امکان بیشتری برای جلب نیروهای متزلزل به سود خود برخوردار بوده‌اند. دره‌ای که میان واقعیت‌های اوضاع ایران و واقعیت‌های مورد قبول این بخش از اپوزیسیون خارج از کشور وجود دارد، حاصل این تمایز در داخل و خارج از ایران است، دره‌ای که در درون خود اپوزیسیون نیز روز به روز عمیق‌تر می‌شود. تا آنجا که این وضعیت در دشواری بکارگیری و ابهام مفاهیم "اپوزیسیون" و "حکومت" نیز بازتاب می‌یابد. این ابهام چنان است که اکنون وقتی از حکومت سخن می‌رود معلوم نمی‌شود منظور چیست و آنگاه که از اپوزیسیون یاد می‌شود منظور کیست؟ تقسیم جامعه ایران به حکومت و اپوزیسیون در مفهوم سیاسی که تا به امروز داشته یک تقسیم بندی پایمان یافته است، ولو اینکه منافع ارتجاع در داخل و ضد انقلاب در خارج در حفظ این تقسیم بندی است. جبهه مشترکی که آنان در برابر کنفرانس برلن باز کردند درست بدین دلیل بود که احساس کردند این کنفرانس

می‌خواهد این تقابل در عمل پایان یافته را به لحاظ سیاسی نیز رسمیت ببخشد.

تقسیم بندی واقعی‌تر و دقیق‌تری که امروز وجود دارد آن است که مجموعه نیروهای سیاسی ایران به دو گروه فعالان در داخل و فعالان در خارج تقسیم می‌شوند. اینکه کدام گروه چرا فعالان در داخل یا خارج فعالیت می‌کند، دلایل معین تاریخی، اجتماعی و سیاسی دارد که بعضاً روشن است و اکنون موضوع بحث نیست. اما چنانکه قبلاً نیز گفته شد در هر دو دسته نیروهای سیاسی فعال در داخل و یا خارج، طیفی از پیگیرترین مدافعان انقلاب و جنبش مردم تا سرسخت‌ترین دشمنان آن یافت می‌شوند. قرار گرفتن عناصر این طیف بطور مصنوعی در زیر یک نام - حکومت - در داخل به سود ارتجاع و در خارج به سود مخالفان انقلاب و اصلاحات است و به همین دلیل از نظر آنان باید این مرزبندی معشوش به هر قیمت حفظ شود.

یادآوری نکته‌های فوق از اینرو ضرور بود که هر گاه در مقاله حاضر از اپوزیسیون یا از اپوزیسیون خارج از کشور سخن می‌رود به لحاظ نامی است که این نیروها خود بر خود می‌نهند و گرنه باید به ابهام و جنبه نسبی این اصطلاحات توجه داشته، تمام واقعیت اپوزیسیون و دوگانگی آن را در نظر گرفته و به یاد داشته باشیم منظور مدافعان انقلاب و جنبش در سطح نیروهای سیاسی فعال در خارج از کشور نیست.

تحولات اپوزیسیون

آنچه تا بدینجا بیان گردید نگاهی بود به اپوزیسیون از زاویه تقسیم بندی‌های آن و در مقایسه با حکومت در ایران. اما اپوزیسیون خارج از کشور ایران به لحاظ تاریخ مشترک نسبتاً طولانی خود، بدلیل آنکه مرزبندی‌های نیروهای متشکله آن در برابر انقلاب و ضد انقلاب بتدریج فرسایش یافته است، بتدریج دارای یک هویت مستقل با احساس سرنوشت مشترک گردیده است و به گونه یک کل منسجم جلوه‌گر می‌شود که گرایش‌ها و عناصر معینی بر تحولات سیاسی مجموعه آن اثر می‌گذارد و سیاست اپوزیسیون را کمابیش در یک سمت تحول می‌بخشد.

صرفنظر از این سایش‌ها و فرسایش‌ها، این واقعیت مهم و تاسف آور را نیز باید در نظر داشت که بخشی از اپوزیسیون در طی دوران پس از انقلاب سیری قهقرایی را در خارج از کشور پیموده و بتدریج هسته محکمی را بوجود آورده است که عمدتاً بر نوعی از مناسبات بین‌المللی و منطقه‌ای تکیه دارد و علیرغم ادعاهائی که می‌کند، در عمل فعال خود در برابر تحول مثبت به سود مردم و جامعه ایران می‌ایستد. در کنار این مجموعه، یکی دیگر از پایه‌های اپوزیسیون را روشنفکران جدا از توده تشکیل می‌دهند که به دلیل روحیات و پایگاه طبقاتی خود به هرگونه برآمد مستقل توده‌ای که در چارچوب‌های تنگ مورد نظر آنان قرار نگیرد به دیده تحقیر می‌نگرند و تمایل به خود نمایی چنان در آنان نیرومند است که هر گونه نام و دخالت مستقیم مردم و جنبش مستقل آنان، فضا را بر این دسته از روشنفکران تنگ می‌کند. این دو گروه، چنانکه قبلاً نیز گفته شد بدلیل امکاناتی که دارند و با فضایی که در اپوزیسیون خارج از کشور ایران در طی بیست سال گذشته بوجود آمده است می‌توانند به راحتی بقیه را بدنبال خود بکشانند. نمونه همکاری آنها را می‌توان در جریان کنفرانس برلن مشاهده کرد. هر چند گروه اول صحنه‌گردان معرکه بر هم زدن کنفرانس برلن بود، اما واقعیت تلخ اینست که گروه‌های دیگر نیز به سهم خود در تمام چند سال گذشته فضا را برای آنچه در کنفرانس گذشت فراهم کرده

مرحله بعد پس از ماجرای دستگیری عاملین قتل‌های زنجیره‌ای و اعتراف وزارت اطلاعات آغاز شد. در این مرحله نیروهای جبهه تحولات تلاش کردند تا حداکثر نیرو را به سود پیشبرد اصلاحات گرد آورند و در چارچوب این سیاست از قرار گرفتن کامل وزنه رهبر جمهوری اسلامی در کفه ارتجاع جلوگیری به عمل آورند. جبهه ارتجاع برعکس چاره خود را در خریدن بیش از پیش در زیر پرچم ولایت فقیه و ذوب در ولایت و حفظ هرچه مستحکم‌تر رهبر در جبهه خود و تبدیل هر چه بیشتر او به سخنگوی خویش دید. اپوزیسیون نیز خود را در دام سیاست جناح راست قرار داده و بجای افشای این ترفند، مبارزه با آن، افشای دستگاه مافیائی قدرت رهبر و رهبری و تقویت آگاهی و روحیه جنبش، بطور شبانه روزی قدرت ارتجاع و برتری قدرت ولایت فقیه و رهبر بر جنبش توده‌های مردم را تبلیغ کرد و اینکه ولایت فقیه اجازه تحولات را در ایران نخواهد داد!

مرحله سوم پس از انتخابات مجلس ششم آغاز شد. زمان آن فرا رسید که نیروهای جبهه تحولات فشار به رهبر را افزایش دهند. ارتجاع در این مرحله مسئله ذوب در ولایت را نیز کنار گذاشت و با کنار گذاشتن این شعار که به نوعی مقابله غیر مستقیم با اصلاحات و محمدخانی بود، اینبار مستقیماً تمام دشمنی خود را بصورت آشکار متوجه محمد خاتمی برای جلوگیری از افزایش ابعاد فشار به رهبر ساخت. در مقابل، طرفداران اصلاحات نیز، که تا پیش از انتخابات مجلس ششم عمدتاً تا حاشیه امن رهبر - خط قرمزها - پیش نمی‌رفتند و از طرح ساختار مافیائی اقتصاد نیز چون به نوعی با زیر مجموعه‌های رهبری پیوند داشت طفره می‌رفتند، در این مرحله و با خطاب قرار دادن رهبر در نامه و اعتراضات خود مرحله جدیدی را شروع کردند. برجسته‌ترین نمونه این مرحله را باید نزاع در اولین هفته‌های کار مجلس ششم را بر سر قانون مطبوعات و خوانده شدن نامه رهبر به مجلس برای جلوگیری از تغییر این قانون بسود آزادی ذکر کرد. این مرحله، سپس با بحث پیرامون این نامه در مطبوعات، آغاز افشاگری‌های اقتصادی، بحث بودجه دولت در مجلس و مقاومت در برابر اعتباراتی که در اختیار زیر مجموعه‌های رهبری قرار می‌گرفت (شورای نگهبان، رادیو تلویزیون، کمیته امداد) و سرانجام نامه‌های افشاگرانه خطاب به رهبر که مقابله با عملکردهای خود وی است ادامه یافت. (بعنوان آخرین نمونه مراجعه کنید به نامه دانشجویان پلی‌تکنیک تهران در همین شماره راه‌توده)

تعجب‌آور ولی قابل پیش بینی اینکه اپوزیسیون خارج از کشور که تا قبل از آن شبانه روز از ولی فقیه سخن می‌گفت درست در لحظه‌ای که افشای نهاد رهبری جمهوری اسلامی به یک ضرورت تبدیل شده بود، ناگهان از این وظیفه شانه خالی کرد و سخن از نقش رهبری جمهوری اسلامی را - حتی در همان چارچوب مذهبی و فقهی مورد نظر آنان یعنی ولایت فقیه - به کنار نهاد و نوک تیز همه انتقادات خود را متوجه محمد خاتمی و حامیان وی در جبهه تحولات نمود!

مقایسه عناوین و مضمون و محتوای مقالات و نوشته‌های مطبوعات اپوزیسیون خارج از کشور در این دو دوره در مورد رهبری و ولایت فقیه بسیار قابل توجه و روشن‌گر است. عدم استقبال از سخنان خاتمی در مورد کمبود اختیارات و کم توجهی به خواسته‌هایی که برای برگزاری یک همه پرسی در داخل کشور مطرح شده بود و یا منحرف کردن آن به سمت خواسته‌های غیر عملی آینه تمام نمای سیاست اپوزیسیون خارج از کشور در این دوره است.

بودند. اگر این هماهنگی از یکسو و پشتیبانی و عملیات پنهان جبهه ارتجاع از سوی دیگر نبود چند نفر اوباش و فریب خورده نمی‌توانستند اراده شصت میلیون ایرانی را برای برقراری همکاری و گفتگو میان طرفداران تحولات در داخل و خارج و پایان دادن به جدایی مصنوعی آنان، اینچنین ننگین لگد مال کنند.

اپوزیسیون خارج از کشور و جبهه ارتجاع

بدین طریق هسته واپس‌گرایی اپوزیسیون خارج از کشور بر سه زمینه متکی است:

- ۱- تکیه بر امکانات بین المللی؛
 - ۲- منافع مشترکی که در یک سلسله از زمینه‌ها با ارتجاع داخلی دارد؛
 - ۳- تاریخ و منافع مشترکی که با اپوزیسیون یافته است.
- این سه زمینه به آن امکان می‌دهد تا بتواند بخش متزلزل اپوزیسیون و روشنفکران جدا از توده را بدنبال خود و علیه تحولات و اصلاحات بکشاند. چنانکه همسویی وسیعی میان بخش‌هایی از اپوزیسیون خارج از کشور و جبهه ارتجاع و ضد انقلاب در همه بزنگاه‌های تاریخی دوران اخیر کاملاً قابل تشخیص است.

واقعیت تلخ اینست که در جریان انتخابات سال ۷۶ نیز، هم ارتجاع در داخل و هم بخش غالب اپوزیسیون خارج کشور بر پیروزی ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری یقین داشتند!

نگاهی به حوادث دهه اخیر ایران نشان می‌دهد که همسویی سیاست بخش‌هایی از اپوزیسیون خارج از کشور با منافع جناح راست و ارتجاعی حاکمیت مسئله‌ای نیست که در دوران پس از دوم خرداد بوجود آمده باشد. این همسویی از قبل هم وجود داشت، اما تا قبل از دوم خرداد به شکلی آشکار خود را نشان نمی‌داد. در دوران قبل از دوم خرداد این ادعا و تبلیغ بی‌وقفه که گویا اصلاحات در چارچوب جمهوری اسلامی امکان پذیر نیست آن رشته‌ای بود که خواست جبهه ارتجاع را در داخل با سیاست اپوزیسیون در خارج هماهنگ می‌کرد. اگر بی‌رودریاستی بخوایم بگوئیم، واقعیت اینست که در جریان انتخابات دوم خرداد هم اپوزیسیون و هم جبهه ارتجاع در پیروزی قطعی ناطق نوری تردید نداشتند. نقشه‌ها و توطئه‌های پیاپی ارتجاع در داخل و تاکتیک تحریم اپوزیسیون خارج از کشور هر دو در سمتی بود که می‌توانست این پیروزی را تسهیل کند.

در چند بزنگاه تاریخی

پس از انتخابات دوم خرداد جبهه ارتجاع از یکسو و اپوزیسیون از سوی دیگر چند مرحله را پشت سر گذاشتند. در مرحله نخست انتخابات دوم خرداد به عنوان یک سیلی بیست میلیونی به ارتجاع تلقی شد. اپوزیسیون خارج از کشور اصطلاحاً محترمانه‌تر "تلنگر" بیست میلیونی را در مورد خود بکار برد. سیلی یا تلنگر ظاهراً تاثیر چندانی در هیچ سوی نداشت. ارتجاع بلافاصله دولت خاتمی را دولت مستعجل اعلام کرد و وعده برکناری یا استعفای شش ماهه آن را داد. اپوزیسیون خارج از کشور نیز آن روز را که گویا توهم مردم به خاتمی و تحولات از درون نظام پایان یابد چندان دور نمی‌دید. هر دو آنان به قدرت ارتجاع بسیار پر بهاء و به جنبش مردم کم بهاء دادند.

طرفداران محمد خاتمی کار دارد. بدین ترتیب این گرایش نیز در سمت تشدید همسویی عمومی جبهه ارتجاع و بخشی از اپوزیسیون خارج از کشور در جریان انتخابات آینده ریاست جمهوری عمل می‌کند.

گرایش سومی که بر اپوزیسیون تاثیر می‌گذارد نگران تکرار "تلنگر" بیست میلیونی دوم خرداد است. این گرایش تاثیر متضادی بر سیاست اپوزیسیون خارج از کشور دارد. از یکسو در سمتی خلاف و متناقض با دو گرایش قبلی عمل می‌کند و اپوزیسیون را وادار میکند تا در سیاست تحریم خود تعدیل کند و تجدید نظر به عمل آورد و آرای احتمالی محمد خاتمی را در نظر بگیرد، ولی از سوی دیگر در سمت تحکیم دو گرایش قبلی عمل کرده و اپوزیسیون را ناگزیر می‌سازد برای اینکه مجددا وضعیت دوم خرداد بوجود نیاید چاره ای جدی بیاندیشد. به عبارت دیگر برای اینکه "تلنگر" دوم خرداد تکرار نشود دو راه حل وجود دارد: یا باید اپوزیسیون سیاست خود را با جنبش مردم و تحولات هماهنگ کند، یا باید آرای محمد خاتمی کاهش یابد. راه حل نخست از نظر این بخش از اپوزیسیون مردود است بنابراین باید به سمت راه حل دوم رفت آن هم در شرایطی که بخش مهمی از اپوزیسیون خارج از کشور خود را ناچار می‌بیند در صورت نامزدی خاتمی در انتخابات آینده ریاست جمهوری از وی حمایت کند. در این شرایط اپوزیسیون خارج از کشور از هم اکنون می‌کوشد با افزایش حملات به خاتمی آن آرائی که به وی داده می‌شود از هر گونه محتوای واقعی و بسیج‌گر علیه جبهه ارتجاع خالی باشد. در واقع در نبود راهکاری دیگر، تحت پوشش پشتیبانی از اصلاحات و به اصطلاح رای دادن به خاتمی باید آنچنان علیه وی سخن گفت و تبلیغ کرد که در عمل بر عکس آرای وی را کاهش داد. این سیاست و روش را در انتقادهای تند و یکسویه برخی از سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون خارج کشور شاهدیم. سازمان‌هایی که از هم اکنون مشخص است در آخرین مراحل و با اما و اگر و شرط و شروطهایی دعوت به رای به خاتمی هم خواهند کرد، اما اکنون سیاست حمله به وی و نه یورش به جبهه ارتجاع که ۴ سال علیه خاتمی و اصلاحات دست به هر توطئه‌ای زده‌است را دنبال می‌کنند! بدین ترتیب، آنها نه از درون جنبش مردم، بلکه در حاشیه آن و از بیم تکرار تلنگر و یا بهتر است بگوئیم سیلی ۴ سال پیش خود را آماده ورود به انتخابات در آخرین لحظات می‌کنند! و تا آن زمان نیز دست به عصا و منتظر حوادث به حرکت خود ادامه می‌دهند!

حمله به خاتمی کم هزینه‌ترین شیوه برای باقی ماندن در صف اپوزیسیون شده‌است و این در حالی است که هیچ کس در داخل کشور به دلیل حمله به خاتمی در زندان بسر نمی‌برد، بلکه برعکس مدافعان او سر از زندان و شکنجه‌گاه در می‌آورند!

در چارچوب همین سیاست، بخش‌های مختلف اپوزیسیون خارج از کشور که تا دیروز مدعی بودند اساسا هیچ اصلاحی در چارچوب حکومت کنونی و رژیم ولایت فقیه امکان پذیر نیست و سخن گفتن از هر تحولی گویا توهم پراکنی است، اکنون به جبهه طرفدار تحولات می‌تازند که چرا اصلاحات سریع‌تر و عمیق‌تری را انجام نمی‌دهد. البته آنان به نقشی که خود در پیشبرد تحولات باید ایفاء کنند و سیاست‌نابیگیرانه و متناقض آنان که همواره به سود جبهه ارتجاع تمام شده است هیچ اشاره‌ای نمی‌کنند.

صرفنظر از گرایش‌های سیاسی عمیقی که به آن اشاره شد و از درون بر مشی اپوزیسیون خارج از کشور تاثیر می‌گذارند، عوامل و

بدینسان پیگیری روند سیاست و خط مشی بخش قابل توجهی از اپوزیسیون خارج از کشور آشکارا نشان می‌دهد که این همسویی با جبهه ارتجاع مسئله‌ای بسیار فراتر از تصادف یا اشتباهات تاکتیکی است. اکنون لازم است برای درک دلایل این همسویی به گرایش‌هایی که تعیین‌کننده سیاست اپوزیسیون خارج از کشور است توجه کرد.

گرایش‌های حاکم بر خط مشی اپوزیسیون

در حال حاضر سیاست اپوزیسیون خارج از کشور در قبال تحولات ایران و بویژه مهم‌ترین مسئله سیاسی ماه‌های آینده، یعنی انتخابات ریاست جمهوری تحت تاثیر چند گرایش رقم می‌خورد.

گرایش نخست تلاش برای برگزاری به اصطلاح همه پرسی بین المللی است. آنچه در عراق و افغانستان و در هیچ کجای دنیا به سود نیروهای دموکراتیک انجام نشده است، ظاهرا بخشی از اپوزیسیون تصور می‌کند قرار است در ایران با نتیجه برقراری دموکراسی انجام شود! در چارچوب دستیابی به این هدف، اثبات عدم مشروعیت حکومت در ایران به امری حیاتی تبدیل می‌شود. متقابلا بخشی مهم از اپوزیسیون خارج از کشور مشروعیت خود را نه در پایگاه مردمی خود یا در جنبش توده‌ای، بلکه در عدم مشروعیت حکومت جستجو می‌کند. از سوی این بخش از اپوزیسیون -آگاه و یا نا آگاه- حکومت هر چه ضد مردمی‌تر و نامشروع‌تر، اپوزیسیونی که دل به دخالت قدرت‌های خارجی برای برگزاری به اصطلاح انتخابات یا فراندن بین المللی بسته است مشروع‌تر. این وضع موجب شده است که اینان در حفظ قدرت ارتجاع و تداوم حکومت آن ذینفع شوند و هر دو نوک تیز حمله خود را متوجه خنثی کردن یا تضعیف کردن هر نیروی موجود و واقعی ببینند که ممکن است در قدرت مطلقه ارتجاع خللی وارد آورد. نگرانی آنان از تحولات و اصلاحاتی که محمد خاتمی وعده تحقق آن را داده است به لحاظ ضربه‌ای است که به این استراتژی وارد خواهد آورد. ناگفته پیداست این گرایش در جهت تشدید مخالفت‌ها با محمد خاتمی عمل می‌کند.

گرایش دوم که بر سیاست اپوزیسیون خارج از کشور اثر می‌گذارد کیسه‌ای است که هر دو آنان برای آرای که در انتخابات آینده ریاست جمهوری به نام محمد خاتمی در صندوق‌ها ریخته نمی‌شود، دوخته‌اند و میخواهند آن را به حساب خود بگذارند.

هم اپوزیسیون و هم جبهه ارتجاع، برای آرائی که می‌کوشند تحت تاثیر حملات تبلیغاتی به خاتمی به صندوق‌ها ریخته نشود کیسه دوخته‌اند!

جبهه ارتجاع از هم اکنون اعلام کرده است هر تعداد آرای که از بیست میلیون کمتر باشد متعلق به اوست. بخشی از اپوزیسیون داخل و خارج کشور نیز این خیال را در سر می‌پروراند که آن آرای که به صندوق‌ها ریخته نمی‌شود علامت ناامیدی از داخل و متعلق به اپوزیسیون خواهد بود. این همسویی تا آنجا پیش رفته که جبهه ارتجاع در داخل و بخشی از اپوزیسیون در خارج اکنون عملا نه به اپوزیسیون یکدیگر، بلکه هر دو به اپوزیسیون محمد خاتمی و طرفداران وی تبدیل شده‌اند. به همان شکل که دار و دسته‌های حجتیه و آستان قدس و سرمایه‌داری تجاری بزرگ و غارتگران بزرگ بازار در داخل کشور زندان‌ها را از طرفداران تحولات و محمد خاتمی انباشته کرده‌اند، متقابلا در اپوزیسیون نیز کلمه‌ای علیه این دار و دسته‌ها خوانده یا شنیده نمی‌شود و هر چه هست تبلیغ ناامیدی مردم از تحولات و شخص محمد خاتمی است. اپوزیسیون کاری به جبهه ارتجاع ندارد و ارتجاع با طرفداران تحولات و در حال حاضر

حاضر "حشمت‌الله طبرزدی" است که خود را رهبر جنبش دانشجویی فرض کرده‌است. از خارج کشور هم ما این مشی را در مقالات برخی نشریات چپ و به قلم رهبران آنها می‌بینیم!

در نگاه نخست این دو با هم متناقض به نظر می‌رسند. وقتی ارتجاع حاضر نباشد کمترین فعالیت گروه‌های مذهبی و سیاسی طرفدار تحولات در داخل کشور را تحمل کند چگونه فعالیت یک گروه سیاسی لاییک آن هم از اپوزیسیون خارج از کشور را تحمل خواهد کرد؟ اما در واقع تناقضی وجود ندارد. بخشی از اپوزیسیون فضایی را که در داخل برای خود جستجو می‌کند فضایی نیست که در نتیجه جنبش مردم و پیشبرد تحولات بوجود خواهد آمد، بلکه آنچنان فضایی است که جبهه مشترک ارتجاع و ضد انقلاب برای انتقاد آن از خاتمی در اختیار آن قرار خواهد داد. در پشت تبلیغات علیه محمد خاتمی و انداختن گناه عدم پیشرفت تحولات به گردن وی، در واقع یقین به شکست ناپذیر بودن قدرت ارتجاع و در نتیجه ضرورت جلب مرحمت آن پنهان شده است.

فرجام سیاست اپوزیسیون

بخشی از به اصطلاح اپوزیسیون که فعلا قدرت مانورش بدلیل جنبش مستقل مردم تنگ شده است، آنچه در وهله نخست بدان می‌اندیشد، در عمق سیاستی که دنبال می‌کند عدم دخالت مردم و بازگشت مردم به خانه‌هاست. تبلیغ ناامیدی مردم بیش از آنکه تبلور واقعیت جنبش باشد، بیان آرزوهای آنهاست که البته برای تحقق آن از هر آنچه از عهده آنان برآید کوتاهی نمی‌کنند. اما پس از اینکه مردم به خانه‌ها بازگشتند چه خواهد شد؟ بدیهی است در غیاب جنبش مردم در کوتاه مدت زور و نیروی نظامی تعیین‌کننده خواهد بود. این زور و نیرو در داخل کشور در دست ارتجاع و در خارج در اختیار امپریالیسم است. از این مرحله مرزهای سیاست و خیانت دیگر درنوردیده می‌شود و البته بسیاری حاضر نخواهند بود در این لجن‌زار فرو روند هر چند قبلا زمینه ساز آن بوده باشند. در یکسو جبهه ارتجاع خود را آماده کرده است تا به بهای خیانت ملی هر گونه نوکری امپریالیسم را بپذیرد و هر نوع امتیازی را که برای بقای آن بر سر قدرت لازم باشد واگذار کند. در مقابل بخشی از به اصطلاح اپوزیسیون نیز تصور می‌کنند امپریالیسم با آگاهی از میزان نفرت مردم از جبهه ارتجاع نوکری آن را نخواهد پذیرفت و واپسگرایان اپوزیسیون را ترجیح خواهد داد. این کودکانه‌ترین درک و سیاستی است که بخشی از اپوزیسیون خارج و حتی داخل کشور می‌توانند در لجن‌زار آن فرو روند.

بدینسان حلقه بسته می‌شود و ما دوباره باز می‌گردیم به آنچه که از آن شروع کردیم. یعنی: سیاست و مشی اپوزیسیون خارج از کشور در طی سالیان دراز دانسته و ندانسته در خدمت ارتجاعی‌ترین بخش حاکمیت و ارتجاعی‌ترین بخش اپوزیسیون قرار گرفته است. برای تغییر این سیاست، برای درک واقعیت جامعه و جنبش مردم، برای قرار گرفتن در کنار تحولات، زمان نامحدود نیست. نباید همواره منتظر "تلنگر" ماند تا به اندیشه فرو رفت یا بدتر از آن به فکر انتقام گرفتن از آنانی افتاد که تلنگر را وارد کرده‌اند. می‌توان یقین داشت اکنون و با تاثیر منفی حادثه برلن، انتخابات آینده ریاست جمهوری یکی از آخرین فرصت‌هایی است که مردم ایران به این بخش از اپوزیسیون خارج از کشور خواهند داد. اپوزیسیون اگر از این امکان برای جبران آنچه در سالیان گذشته انجام داده است استفاده نکند، یک فرصت تاریخی را از دست داده است. صمیمانه باید امیدوار بود بخش سالم اپوزیسیون خارج از کشور نه در حرف، بلکه در عمل و با تمام نیرو در کنار جبهه تحولات قرار بگیرد و از این آزمون تاریخی سربلند بیرون آید.

فاکتورهای دیگری نیز وجود دارند که از جوانبی دیگر بر آن موثرند. از عمده‌ترین این عوامل می‌توان به قدرت جنبش مردم، ضرورت قانع کردن هواداران و بالاخره سیاست نیروهای مترقی و آن بخش از نیروهای سیاسی داخل و خارج اشاره کرد که از تحولات با تمام توان پشتیبانی میکنند و در برابر تحمیل سیاستی نادرست بر مجموعه اپوزیسیون یا نیروهای سیاسی خارج از کشور مقاومت می‌نمایند. تاثیر این عوامل بر بخش‌ها و سازمان‌های مختلف اپوزیسیون متفاوت است و باید در هر مورد بطور مشخص مورد بررسی قرار گیرد.

با در نظر گرفتن این مجموعه می‌توان عمده‌ترین گرایش‌ها و عواملی که بر سیاست اپوزیسیون خارج از کشور تاثیر می‌گذارد را تشخیص داد و خط مشی آن را در قبال و در جریان انتخابات آینده ریاست جمهوری در مجموع خود تحلیل و پیش بینی کرد. اما برای دقیقتر بودن این تحلیل لازم است برخی محاسبات سیاسی اپوزیسیون را نیز در نظر گرفت.

مقابله با خاتمی بر اساس کدام محاسبات سیاسی؟

در کنار گرایش‌های عمقی درونی و عواملی که متقابلا بر آنها تاثیر می‌گذارند، یک سلسله محاسبات سیاسی نیز وجود دارد که در سمت تشدید مخالفت با محمد خاتمی عمل می‌کنند. بر اساس این محاسبات، گزینش تاکتیک مقابله با محمد خاتمی ضمنا بدین خاطر است که این تاکتیک بی‌خطر و بی‌هزینه نیز هست. حتی یک نفر هم وجود ندارد که به دلیل انتقاد از محمد خاتمی و جبهه تحولات در زندان باشد یا جانش تهدید شود. بر عکس همه کسانی که امروز در معرض خطر قرار دارند و باید منتظر کتک و چاقو کشی و زندان و شکنجه باشند کسانی هستند که از محمد خاتمی و جبهه تحولات حمایت می‌کنند. از اینرو اپوزیسیون خارج از کشور ایران با گزینش تاکتیک انتقاد از محمد خاتمی و تبلیغ ناامیدی از وی در واقع کم هزینه‌ترین و کم خطرترین تاکتیک را برگزیده است. ضمن اینکه با یک محاسبه بازاری که این روزها تب آن در اپوزیسیون نیز بسیار رواج پیدا کرده است این تاکتیک پر سود هم به نظر می‌رسد: اگر جبهه طرفدار اصلاحات پیروز شد مسلما مزاحم اپوزیسیون بابت سیاست آن در قبال محمد خاتمی نخواهد شد و اگر شکست خورد آنان سهم خود را در این شکست از جبهه مشترک ارتجاع و ضد انقلاب مطالبه خواهند کرد.

در اینجا جنبه دیگری از محاسبات فاجعه بار آشکار می‌شود. اپوزیسیون با قرار دادن نوک تیز حملات خود علیه شخص محمد خاتمی نه فقط کم هزینه‌ترین و به خیال خود پر سودترین تاکتیک را برگزیده است، بلکه آگاه از همسویی سیاست خود با جبهه ارتجاع چشم به مزاحم ارتجاع نیز دوخته است تا شاید فضایی را برای آن در داخل کشور باز کند. این یک تخیل و اتهام نیست. فضائی که جبهه مخالف اصلاحات با بستن مطبوعات و فراهم ساختن نفوذ تبلیغات رادیویی طرفداران بازگشت سلطنت به ایران (رادیو صدای ایران با گویندگی شخصی بنام "سعید قائم مقامی") باز کرده نمونه آشکار آنست.

با در نظر گرفتن این محاسبات، علل پاره‌ای تناقضات موجود در سیاست و ادعاهای اپوزیسیون آشکار می‌شود. مثلا در همان حال که از ناامیدی مردم و اینکه گویا تحولی انجام نگرفته و از این بیشتر نیز پیش نخواهد رفت سخن گفته می‌شود، ضمنا برخی کسان از فعالیت در داخل کشور سخن به میان می‌آورند و دعوت به تظاهرات می‌کنند و در مصاحبه‌های رادیویی خود از خارج کشور و یا از داخل کشور ضمن شدیدترین حملات به محمدخاتمی خواهان راهپیمائی و تحصن می‌شوند. شناخته شده‌ترین تشکل و چهره در این زمینه از داخل کشور، در حال

بر خلاف این ارزیابی نادرست که "نواندیشی دینی" را ایجاد انحراف در افکار عمومی معرفی می‌کند، این جدال چنان تاثیری در روشن شدن ذهن توده‌ها نسبت به ریشه‌های اقتصادی - اجتماعی نبرد کنونی در جامعه دارد که ارتجاع مذهبی با تمام قدرت در برابر آن مقاومت می‌کند!

نواندیشی دینی

از ریشه جدال بزرگ طبقاتی - اجتماعی جدا نیست!

الف. آذرنگ

شبهه ایران در دوران تاریخی کنونی، یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. از آغاز این دوران تاریخی به رغم انواع توطئه‌ها و تبلیغات سرمایه‌داری در جهت استفاده از مذهب برای سلطه بر زحمتکشان و استثمار آنها، جنبش اصلاح دینی متناسب و هماهنگ با خصلت و محتوای دوران تغییر کرده است. غیرقابل تحمل بودن شرایط موجود و کشف پیام احکام و آموزش‌های مذهبی در چالش وضع موجود، مذهب را به نیرویی بالقوه برای تغییر تبدیل کرده و به جنبش اصلاح دینی خصلتی ضد فقر، استبداد و سرمایه‌داری غارتگر بخشیده است.

ثانیا گفتمان نواندیشی دینی در ایران، بحثی نیست که در چند روز یا چند هفته گذشته، ارتجاع و وابستگان آن مطرح کرده باشند. نواندیشی و واکنش ارتجاع مذهبی در برابر اقبال جامعه از آن، که دارای بار اجتماعی، سیاسی و طبقاتی است را نمی‌توان و نباید با هم یکی دانست. ناتوانی در تمایز این دو، بدون تردید موجب خطا در امر سیاست‌گذاری سازمانی و حزبی خواهد شد. گفتمان نواندیشی دینی، سلاح نظری-فلسفی اصلاح‌طلبان درون و پیرامون حاکمیت، در نبرد علیه ارتجاع و برای جمهوریت و مردسالاری است، اما ما توده‌ایها باید خوب بدانیم که این نبرد، تنها نبردی فلسفی و نظری نیست و در صفوفی که در دو سوی این اصلاح طلبی قرار گرفته‌اند، گرایش‌های بسیار جدی طبقاتی قرار گرفته‌اند. گرایش‌هایی که از عقب‌افتاده‌ترین سرمایه‌داری، یعنی "تجاری" دفاع می‌کنند و طرفدار زمینداری بزرگانند، و کسانی که از تولید و گسترش صنایع دفاع می‌کنند.

امروز در ایران، در ادامه روندی که با انقلاب بهمن ۱۳۵۷ آغاز شده، مذهب نقش متضادی بازی می‌کند، از سوئی بورژوازی سنتی و تجاری ایران، بنام مذهب و در همکاری و ارتباط تنگاتنگ با ارتجاع مذهبی، آزادی‌ها و قانون را زیرپا گذاشته و به ستم و غارت ادامه می‌دهد. جناح ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری وابسته در پی آن است که با انواع توطئه‌ها، مردم و جمهوریت را از صحنه بیرون کرده و سلطنت را در جامه مذهب به قدرت برساند.

از سوی دیگر مبارزهای متنوع و گسترده برای آزادی و حاکمیت قانون، مردم‌سالاری، جمهوریت و علیه ستم، فقر و ارتجاع از جانب نیروهای مذهبی سازماندهی و هدایت می‌شود. در شرایط امروزین جنبش که اصلاح‌طلبان و انقلابیون در پی تسخیر ماشین دولتی از درون هستند،

در شماره ۶۰۳ نشریه "نامه مردم"، مقاله‌ای که تقریباً یکسوم حجم آن نشریه را دربرمی‌گیرد تحت عنوان "نواندیشی مدافعان ذوب در ولایت یا زمینه‌سازی برای انحراف افکار عمومی" منتشر شده است. مقاله مورد نظر، مانند اکثر نوشته‌های "نامه مردم" از نظر محتوا، زبان، اهداف و شیوه تبلیغی، متأسفانه فرسنگ‌ها از شیوه و نمونه فعالیت‌های مطبوعاتی - تبلیغاتی شناخته شده توده‌ای فاصله دارد.

بند اول مقاله "نامه مردم" می‌گوید: «چندی است که جار و جنجال تبلیغاتی وسیعی درباره جریان "نواندیشی دینی" مخالف با تفکرات ارتجاعی، صفحه مطبوعات مجاز داخلی جمهوری اسلامی را سیاه کرده است. با اینکه قبلاً زمزمه‌هایی از طرف نیروهای سیاسی مدافع "ذوب در ولایت" و مورد نفرت توده‌ها، در این زمینه منتشر گردیده بود، که خود نشانگر عمق بحران مشروعیت حکومت رژیم ولایت فقیه است، اما به دنبال مصاحبه محمد مهدی فقیهی، سردبیر روزنامه "انتخاب" با ایرنا، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ابعاد این مساله روشن‌تر می‌گردد.»

در بند پایانی مقاله "نامه مردم" چنین می‌خوانیم: «مرتجعان حاکم با تمام قوا و ترقندهای گوناگون، از محاکمه، زندان، کشتار، ضرب و شتم گرفته تا بازی‌های جدید به نام "نواندیشی دینی" سعی دارند کنترل اوضاع را تحت اختیار خود درآورند. مبارزه قاطع با این اقدامات و ترفندهای از مد افتاده برای آگاهی دادن به توده‌ها شکست سرکوب‌گران را در پی خواهد داشت.»

در فاصله بین بندهای آغازین و پایانی، نویسنده "نامه مردم" نقطه نظرات محمد مهدی فقیهی و محمد جواد لاریجانی را در ارتباط با موضوع مورد بحث، گنجانده است. حاصل این هنرنمایی این که نویسنده، هدفمند یا از فرط بی‌اطلاعی، "نواندیشی دینی" یعنی یکی از غنی‌ترین و موثرترین گفتمان‌های مطرح در جنبش امروز کشور را با اتکا به نظرات واکنشی دو نفر که اتفاقاً بیرون این بحث قرار داشته و هدفشان به بیراهه بردن بحث اصلی است، را تخطئه کرده و آنرا یکی دیگر از بازی‌های ارتجاع تلقی کرده و مبارزه قاطع با آنرا تبلیغ می‌کند.

گفتمان نواندیشی دینی

برخلاف تصور و یا تبلیغ "نامه مردم"، "نواندیشی دینی" اولاً مختص ایران نبوده، بلکه یکی از ویژگی‌های سیاسی-اجتماعی جوامعی

و زمامداری را ندارند. اصل این است که هر کسی می‌تواند اگر صاحب صلاحیت و کفایت باشد زمامدار یا قاضی شود.

۶- ما می‌توانیم اندیشه جدید شمس‌الدین را خلاصه کنیم در دو نکته: یکی در فقه سیاسی است که ایشان با عدم پذیرش ولایت عامه فقیه، قائل به نوعی مردم سالاری دینی می‌شود و تمام ارکان جامعه را با انتخاب مردمی می‌داند و این نکته خیلی مهمی است و نکته دوم این که برای زمان هم زمامداری و هم قضاوت را قائل می‌شود

ایشان در مورد مساله "تحزب" به این نکته اشاره می‌کند که ما در زمان پیامبر اکرم (ص) "خلف الفصول" را داشتیم و می‌توان احزاب جدید را اشکال پیشرفته همان موارد به حساب آوریم. جامعه جدید بدون امکان تسلط مردم بر خودشان بدون سلیقه‌های مختلف که در احزاب متشکل می‌شوند، قابل پیاده شدن نیست.»

مطالعه پیگیر آنچه که در جامعه امروز ایران می‌گذرد برای همه ما یک ضرورت است و برای آنها که دست به قلم می‌برند تا رویدادهای ایران را معرفی کنند این ضرورت دو چندان است. ما نباید و اجازه نداریم مسائل جامعه را چنین ساده و چون شاخه‌ای بریده از تنه درخت معرفی کنیم و در پایان هم یک مهر باطل "ولایت فقیه" پای نوشته خود بزنیم! مذهب، با همه تاثیر داشته و نداشته‌اش بر جامعه ایران، امروز در حال انداختن یک پوست تاریخی است، چطور می‌توانیم به خود اجازه بدهیم با چند جمله پرخاشگر، این پوست اندازی را بی اهمیت جلوه دهیم؟

۱- جهت اصلاح بیشتر پیرامون نواندیشی دینی در ایران و جهان نگاه کنید به

- نگاهی به جنبش الهیات رهائی بخش "راه توده" شماره ۵۹
- انقلاب و مذهب در کوبا راه توده شماره ۷۰
- نواندیشی دینی، راه توده شماره ۷۳

گفتگو با بنیانگذار

"نواندیشی دینی" در آمریکای لاتین

واتیکان

دوران تنوع نظرات را

پشت سر می‌گذارد!

اخیرا آژانس اطلاعاتی آمریکای لاتین که مقرر آن در "کواتو"، پایتخت اکوادور است مصاحبه‌ای با "گوستاو کوتی‌یرز" روحانی مبارز و بنیانگذار "نواندیشی دینی" در آمریکای لاتین، انجام داده‌است. در این مصاحبه نکات جالبی درباره جنبش الهیات رهائی بخش در دوران پس از

استفاده روشنفکران و رهبران جنبش از گفتمان نواندیشی دینی و نواندیشی به معنای عام و مترقی آن بیشتر قابل درک است. (۱)

انبوهی از کتب، مقالات و مصاحبه‌های فعالین جنبش اصلاح‌طلبی امروز در برابر ماست، که نشان می‌دهد، گفتمان نواندیشی مذهبی، مدت‌ها قبل از انتخابات مجلس پنجم، در جهت سازمان دادن جنبش امروز و تراشیدن و از بین بردن مشروعیت مذهبی که ارتجاع خود را در پس آن پنهان کرده، بکار گرفته شده است. کدیورها، اشکوری‌ها، حجاریان‌ها در واقع بعثت نواندیشی مذهبی-سیاسی، ولی به بهانه‌های واهی دیگر، بازداشت، محاکمه، زندانی شده و یا به جان‌شان سوء قصد شده است. تازه‌ترین این نوشته‌ها که ما توجه نویسندگان نامه مردم را به آنها جلب می‌کنیم عبارت است از کتاب «جمهوریت یا افسوس‌زدائی از قدرت» نوشته سعید حجاریان و گفت و گوی حجت‌الاسلام کدیور با روزنامه "دوران امروز" بمناسبت چهلین روز درگذشت شیخ محمد شمس‌الدین رهبر شیعیان لبنان (۱۳ و ۱۴ اسفند ۷۹)

گزیده‌هایی از مصاحبه اخیر کدیور:

«۱- لبنان چهار راه خاورمیانه است. بیروت عروس خاورمیانه محسوب می‌شود و آن آزادی فرهنگی که از سابق در بیروت و لبنان بود، در علمای لبنانی نیز بی‌تاثیر نبوده و لذا با این که علمای لبنانی نوعاً درس خوانده نجف هستند، ولی یک تفاوت جدی با دیگر درس‌آموختگان حوزه نجف اشرف دارند. فقهای معاصر لبنانی تفاوتی که با دیگر علماء، فرضاً با علمای قم و علمای نجف دارند در مسائل تازه‌ای است که اینها با آن مواجه بوده‌اند و به ظاهر علمای قم و نجف کمتر با این مسائل مواجه بوده‌اند و نکته دیگر هم حریت فکری و آزادی اندیشه‌ای است که در سطح لبنان بوده، موثر افتاده، آنها قرائت و برداشت وسیع‌تر را از دین ارائه کرده‌اند.

۲- نظر دومی که ایشان ارائه می‌کند و ظاهراً نظر اصلی خودش هست، یعنی حاکمیت مردم بر خودشان و به تعبیر امروزی مردم‌سالاری. شیخ محمد مهدی شمس‌الدین تصریح می‌کند که اگر ما قائل به مردم‌سالاری دینی شویم برای فقها کمترین نقش سیاسی را قائل شده‌ایم و اگر قائل به ولایت فقها شویم در این صورت برای مردم هیچ نقشی در مشروعیت سیاسی قائل نشده‌ایم.

۳- مرحوم شمس‌الدین تصریح می‌کند که جامعه دینی را نمی‌شود با شکل استبدادی اداره کرد. ما باید به دنبال صورت‌هایی باشیم که خارج از مساله استبداد باشد. بنابراین می‌گوید کار مردم به خودشان سپرده شده است. معتقد است که مردم موظفند با اصل شورا، مشورت نظام شورائی، کار خودشان را سامان بدهند. وی به این نکته تصریح می‌کند که جامعه باید به شکل شورائی اداره شود، کسانی را که مردم انتخاب کرده‌اند، در هر قالبی و شکلی که مردم پذیرفتند و متناسب با مقتضیات زمان و مکان خاص آنها، حق دارند که مسائل را به پیش ببرند.

۴- نمی‌توان از تاثیر شرایط زمانی و مکانی در فتوا چشم‌پوشی کرد. سخن مرحوم مطهری را به یاد داشته باشیم که فتوای روستائی بوی روستا و فتوای شهری بوی شهر می‌دهد، باید بگوئیم فتوای لبنانی بوی لبنان می‌دهد و فتوای ایرانی بوی ایران می‌دهد و فتوای عراقی هم بوی عراق می‌دهد و فتوای لبنانی یکی از ویژگی‌هایش، جامعه چند مذهبی و یک جامعه تکثرگراست، تکثرگرائی در فتوای سیاسی حتما اثر می‌گذارد.

۵- تمایل فکر ایشان در مساله زنان است. ایشان قائل می‌شوند برخلاف نظر مشهور ما، هیچ دلیل جامع و کامل نداریم که زنان صلاحیت قضاوت

ولی واقعیت وابستگی کشورهای فقیر به کشورهای غنی، نسبت به گذشته عظیم تر است. این واقعیت از نظر ما بسیار مهم است و مطمئنا وجود وابستگی یعنی وجود منافع متقابل و این خود در تحلیل نهائی یعنی درگیری های طبقاتی و به تبع آن برخوردهای فرهنگی و نژادی. این همان چیزی است که از ابتدا نقطه حرکت الهیات رهایی بخش را تشکیل می داد.

س: اخیرا واتیکان و دیگر بخش های کلیسا عنوان می کنند که عمر الهیات رهایی بخش به سر آمده، شما در این مورد چه فکر می کنید؟

ج: بعضی افراد وقتی موضوعی از صفحه اول روزنامه ها حذف می شود، تصور می کنند آن موضوع دیگر وجود خارجی ندارد. ما از اینکه دیگر در صفحه اول روزنامه ها نیستیم، خوشحالیم، زیرا وضع گذشته نمی گذاشت کارمان را انجام دهیم.

من فکر نمی کنم که روحانیون در رم، آنچنان که شما می گوئید فکر کنند. بعنوان مثال، تره های الهیات رهایی بخش در دانشگاه گریگوریان، هنوز تدریس می شود. مطمئنا آنهایی که این ترها را در مدارس مذهبی می خوانند، فکر نمی کنند که عمر الهیات رهایی بخش به سر آمده باشد. به نظر من نباید نظر دو سه نفر را نظر رم معرف کرد. رم جهان پیچیده ای است که در آن نظرات بسیاری دیده می شود.

س: روشن است که الهیات رهایی بخش مبارزه خود برای انتقال این جهان ستمگر و غیرعادلانه را رها نکرده است. با این وجود، برخی از پیروان آن، به نظر می رسد دچار یاس و ناامیدی شده باشند. اینرا چگونه توضیح می دهید؟

ج: اولاً اگر یاس یا بحرانی وجود دارد، الهیات رهایی بخش را نباید مسئول آن دانست. همانطور که قبلا گفتیم، آمریکای لاتین از گذشته فقیرتر است. طبیعی است که این وضعیت موجب بروز بحران شود.

ثانیا اگر بحرانی هم در جنبش مردم وجود داشته باشد، این خود نشانه رشد و بلوغ آن است. باید تامل کرد چرا بحران وجود دارد، بعنوان مثال وقتی ما از بحران سال های نوجوانی صحبت می کنیم، باید بپرسیم چرا قبل از آن چنین بحرانی وجود نداشت؟ واقعیت این است که در گذشته این نوجوان، کودک خردسالی بیش نبود و هویت رو به رشد و بلوغ احتمالا بحرانی امروز خود را نداشت. به نظر من فقرای ما اکنون به هویت خود پی برده و البته در شرایط بسیار مشکلی برای زندگی مبارزه می کنند. سی سال پیش که فقرا به هویت و نقش خود پی نبرده بودند، وضع بهتر نبود، بعبارت دیگر اگر امروز بحرانی هم وجود داشته باشد، به این دلیل ساده است که جنبش فقرا در آمریکای لاتین رو به بلوغ است و هویت خود را یافته است.

س: آینده آمریکای لاتین را چگونه می بینید؟

ج: من غیبگو نیستم و نمی دانم در آینده چه اتفاقی روی خواهد داد. برخلاف ادعای برخی ها، به نظر من آمریکای لاتین و کلیسا، یکی از جالب ترین، غنی ترین و زنده ترین دوران های خود را طی می کنند. منظورم از غنی و زنده این نیست که همه چیز ساده و مطلوب ماست. ما یکی از دشوارترین مراحل را می گذرانیم، ولی با اطمینان می توانم بگویم که آینده روشن و مهمی در پیش رو داریم.

فروپاشی سوسیالیسم واقعا موجود در اروپای شرقی و استقرار به اصطلاح نظم نوین جهانی مطرح شده است. با توجه به بحث های جاری "پیرامون نواندیشی دینی" در جنبش امروز ایران، ترجمه متن این مصاحبه را با اندکی تلخیص در زیر می آوریم:

س: با سقوط "سوسیالیسم واقعا موجود" در اروپای شرقی و ظهور به اصطلاح "نظم نوین جهانی" و برقراری نئولیبرالیسم در شبه قاره ما، که بعنوان آخرین و تنها راه در مقابل ما تبلیغ می شود، آیا الهیات رهایی بخش بمثابة بازتاب گرایش های مردمی در درون و خارج از کلیسا، تحت تاثیر این بهمن تاریخی قرار گرفته است؟

ج: خب، بسیار طبیعی است که اینها تحولات مهمی است و هر جنبش مردمی باید به آنها توجه کند، البته این دگرگونی ها هیچ تغییر رادیکالی در اندیشه الهیات رهایی بخش را در پی نداشتند، زیرا این جنبه از وضع موجود، یعنی فقر اکثریت عظیم جمعیت آمریکای لاتین، متأسفانه هنوز نه تنها برطرف نشده، بلکه تشدید هم شده است. در نتیجه مادامی که فقر وجود دارد، الهیات رهایی بخش هم وجود خواهد داشت، البته ما باید این عوامل جدید در اقتصاد جهانی را در نظر بگیریم.

س: گفته می شود که هم در درون جنبش چپ آمریکای لاتین و هم در بین برخی عناصر مرفقی در کلیسا، این گرایش یا حداقل این وسوسه وجود دارد که به استقبال "نظم نوین" که در عمل نئولیبرالیسم است رفته و یا با آن در تسامح درآیند. در این مورد چه فکر می کنید؟

ج: خب، واژه تسامح، در چارچوب مورد نظر شما، بطور حتم معنای منفی و پیمان شکنانه دارد. اما اگر منظور شما این است که آنهایی که از اهداف فقرا دفاع کرده و برای عدالت در آمریکای لاتین مبارزه می کنند، باید به واقعیات موجود توجه کنند، اگر این چیز است که شما تسامح می نامید، جواب مثبت است.

س: آیا این بدین معناست که روش و نقش تاریخی و اجتماعی-سیاسی الهیات رهایی بخش بشکل سابق آن باقی خواهد ماند؟

ج: نه، نه ضرورتا. به نظر من شیوه تحلیل علمی، ماهیتا تابع تغییر است. یک علم از طریق فرضیات متغیر و متحول می شود. فیزیک گالیله شبیه فیزیک نیوتن نبوده و فیزیک نیوتن، با فیزیک اینشتاین فرق می کند. جامعه شناسی و علوم اجتماعی هم حق دارند فرضیات خود در تغییر شرایط فقرا در آمریکای لاتین را با واقعیات منطبق کنند. الهیات رهایی بخش، علوم اجتماعی را نیافریده، بلکه از آنها بهره گرفته است. ما همچنان گذشته باید روند تکامل و تحول علوم اجتماعی را تعقیب کرده و از آنها استفاده کنیم. ما برای رسیدن به درک و شناخت بهتر از واقعیات، مجبور به حرکت در مسیر تکامل علوم اجتماعی هستیم.

س: مدل نظری الهیات رهایی بخش، اساسا مدل جامعه طبقاتی بود. در شرایط کنونی آمریکای لاتین، آیا این مدل هنوز اعتبار خود را حفظ کرده یا اینکه عناصر دیگری وجود دارند که تصویری که الهیات رهایی بخش در آن قرار دارد را پیچیده تر می کنند؟

ج: مدل الهیات رهایی بخش در گذشته از واقعیت موجود فقر و یافتن علل آن شروع می کرده، براساس علوم اجتماعی دوران، علت اصلی فقر در آمریکای لاتین وابستگی بود. امروز، تئوری وابستگی بسیار تغییر کرده،

مرحله جدید تجاوزات نظامی امریکا!

طی نیم قرن گذشته، ماجراجویی نظامی و جنگ علیه ملت‌های دیگر به یکی از سنن روسای جمهور امریکا تبدیل شده‌است. از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون تک تک روسای جمهور امریکا با حمله اتمی به هیروشیما و ناگازاکی، با راه‌انداختن جنگ‌های کره و ویتنام، با حمله به جمهوری دومینیک، با حمله به عراق و با بمباران هوایی و موشکی یوگسلاوی سیاست‌های خشونت آمیز علیه ملت‌ها را در پیش گرفته‌اند. جورج بوش، رئیس جمهور جدید امریکا، در ادامه این سنت چند روز پس از به قدرت رسیدن به بهانه‌ای واهی، عراق را بمباران کرد و به بهانه‌ای مشابه، ایجاد سیستم دفاع موشکی را در راس استراتژی نظامی دولت خود قرار داد.

از هیروشیما تا دفاع موشکی

در نتیجه استفاده از سلاح اتمی در هیروشیما و ناگازاکی، اولاً امریکا تنها کشوری است که تا به امروز از سلاح اتمی استفاده کرده است و ثانیاً اصل "ترور هسته‌ای" به شالوده استراتژی نظامی امریکا، طی دوران جنگ سرد تبدیل شد. طی جنگ سرد، امپریالیسم امریکا، حتی با در اختیار داشتن ذخیره عظیم تسلیحاتی، سلاح‌ها و موشک‌های اتمی و سیستم تحویل‌دهنده آنها، در مرحله‌ای سناریوی "جنگ ستاره‌گان" را تحت بررسی و ایجاد داشت. تنها در نتیجه فشار جهانی و وجود جنبش جهانی صلح بود که امریکا به امضاء قرارداد محدودیت سلاح‌های اتمی و قرارداد حاکم بر موشک‌های قاره‌پیما با اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۲ تن داد. تا پایان دهه ۱۹۷۰ مسابقه تسلیحاتی به حدی پیش رفته بود، که ایالات متحده و اتحاد شوروی، هر یک توانائی نابودی اتمی چند باره یکدیگر را داشتند. در شرایط ترس متقابل بود که قرارداد محدود کردن سلاح‌های اتمی و قرارداد ضد موشکی در اوائل دهه ۱۹۸۰ بین ریگان و برژنف به امضاء رسید.

آمریکا در پی هژمونی جهانی

امپریالیسم امریکا در راستای ایجاد هژمونی جهانی خود و دستیابی به هدف برتری استراتژیک بر روسیه و چین، یکبار دیگر برنامه ایجاد سیستم دفاع موشکی را در دستور کار قرار داده است. تبلیغات آمریکایی ادعا می‌کند که آن کشور جهت جلوگیری از حمله موشکی به اصطلاح "کشورهای شورور" مانند کره شمالی، ایران و عراق به یک سپر موشکی نیاز دارد. در این تبلیغات، منطق موجود، منطق وارونه خطر این کشورهای کوچک برای امریکا بسیار اغراق آمیز است. احیای سیستم دفاع موشکی چیزی نیست، مگر همان طرح "جنگ ستاره‌گان" مورد نظر امریکا. در دوران پس از فروپاشی اتحاد شوروی "خطر از طرف کشورهای دیگر" جای خطر شوروی را در تبلیغات امریکا گرفت. امریکا، کشوری که بالغ بر ۷ هزار موشک قاره پیما دارد، طرح استیلا طلبانه خود را با خطر موهوم از جانب سه کشوری که رویهمرفته کمتر از انگلستان دو دست موشک در اختیار دارند توجیه کرده و ادعا می‌کند که جهت مقابله با

مقابله با مداخله نظامی امریکا در ایران با اتحاد منطقه‌ای بین ایران-روسیه-چین و هندوستان در سیاست خارجی و مداخله مردم در سیاست داخلی با حضور فعال خود در صحنه سیاسی کشور ممکن و عملی است!

سفر محمد خاتمی به روسیه و قراردادهائی که در زمینه تسلیحات و همکاری‌های فنی-اقتصادی با این کشور منعقد شد، فصل جدیدی در سیاست و مناسبات خارجی جمهوری اسلامی است، که مستقیماً متأثر از پیش بینی ماجراجویی‌های گسترده امریکا در منطقه خاورمیانه، خلیج فارس، افغانستان، عراق و سرانجام "ایران" است. از آنجا که امریکا با تمام قوا می‌کوشد روسیه را محاصره نظامی کند و ایران مهمترین حلقه از مجموعه کشورهائی است که امریکا می‌خواهد آنها را به دایره محاصره روسیه وصل کند، گسترش مناسبات اقتصادی، فنی و نظامی با ایران، از نظر روسیه نیز از اولویتی به مراتب جدی‌تر و وسیع‌تر از گذشته برخوردار است.

نه تنها دولت خاتمی، بلکه هر دولتی که در ایران امروز بخواهد منافع دراز مدت ملی را بر تخیلات مذهبی لحظه‌ای ترجیح بدهد، از سیاست تشکیل اتحادهای دفاعی در برابر تجاوزات نظامی امریکا و شکستن محاصره اقتصادی-فنی امریکا علیه ایران حمایت می‌کند. بی‌شک، گام‌های اخیر که دولت خاتمی در جهت تدقیق یک سیاست خارجی متفاوت با دو دهه گذشته جمهوری اسلامی اتخاذ کرده‌است با کارشکنی‌های مخالفان اصلاحات و انگلوفیل‌های درون ساختار مذهبی-سیاسی جمهوری اسلامی روبرو خواهد شد، اما باید این سیاست را بدون تزلزل ادامه داد و آن را به اتحادی بین ایران، روسیه، چین و هندوستان تبدیل کرد.

سفر خاتمی به روسیه و انعقاد قراردادهائی که در این سفر به امضاء رسید، همچنین نشان داد، که حداقل بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی در همسوئی با دولت وی، خطر تجاوز نظامی امریکا به ایران را خطری نزدیک و قطعی یافته و به چاره‌اندیشی در این زمینه پرداخته‌است. هیچ قرارداد نظامی و هیچ سلاحی کاربرد سلاح "مشروعیت مردمی" یک حکومت را در برابر تجاوز خارجی ندارد. از این رو باید با تمام قدرت در جهت خنثی سازی و بی‌اثر ساختن سیاست بشدت ضدملی و خطرناک مخالفان اصلاحات برای ناامید کردن مردم از اصلاحات، دولت خاتمی، شخص خاتمی و وادار ساختن مردم به خانه نشینی و نرفتن پای صندوق‌های رای انتخابات آینده ریاست جمهوری کوشید. سیاست واقع‌بینانه خارجی، در کنار پذیرش واقعیات جامعه و خواست عمومی مردم کشور، در مجموع خود آن دفاع ملی را تشکیل می‌دهند که اجازه تجاوز به خاک میهن را نه به امریکا و نه به هیچ قدرت خارجی دیگری نمی‌دهد. در این شماره راه‌توده، مجموعه گزارش‌هائی را در ارتباط با سیاست‌های تهاجمی جدید امریکا می‌خوانید. سیاست‌هائی که از جمله ایران را بعنوان یکی از اهداف مهم و اصلی در برابر خود قرار داده است. متأسفانه مطبوعات داخل کشور، آنگونه که باید هنوز به خطر نظامی امریکا علیه ایران و برنامه‌های استراتژیک نظامی این کشور نپرداخته‌اند و این درحالی است که حتی در کشورهای اروپائی، مطبوعات زبان به افشاگری و مخالفت گشوده‌اند.

کردیم! لطفا ما را در جریان قرار دهید که برای اقامت دائم به خارج کشور آمده‌اید و یا برای یک سفر کوتاه. چنانچه برای اقامت دائم آمده‌اید، وضعیت شما در چه مرحله‌ایست؟ ضمناً با توجه به آگاهی و تسلط شما به اوضاع منطقه و بویژه جغرافیای سوق‌الجیشی ایران، بسیار خرسند خواهیم شد که مشروح نظرات شما در ارتباط با مطالبی که طرح کرده‌اید را دریافت کرده و منتشر کنیم. منتظر تماس شما هستیم.

اخبار کوتاه خارجی

فاجعه اعتیاد به مواد مخدر در روسیه!

همزمان با "پروستریکا" روسیه به بزرگراهی برای حمل و نقل مواد مخدر به اروپای مرکزی و غربی تبدیل شد. این کشور در روند بازگشت به سرمایه‌داری، به منطقه‌ای تبدیل شد که در آن در ابعاد وسیع و انفجاری مواد مخدر استعمال می‌شود. تنها در ۵ سال گذشته تعداد معتادان به مواد مخدر در روسیه سه تا چهار برابر شده‌است؛ بخصوص در شهرهای بزرگ و در بین نوجوانان ۱۳ و ۱۵ ساله. بر اساس محاسبات آماری، در سن پترزبورگ از هر ۵ شاگرد مدرسه‌ای یک نفر حداقل در حد آشنائی مواد مخدر استعمال کرده و در خیلی از مدارس حتی تا یک سوم بزرگسالان به طور منظم مواد مخدر مصرف می‌کنند. براساس داده‌های وزارت کشور، از هر دو نفر در بین بچه‌های بی سر پناه خیابانگرد که تعدادشان در حال حاضر در روسیه نزدیک به یک میلیون و تنها در مسکو بیش از ۲۵ هزار نفر است یک نفر معتاد به مواد مخدر است.

در محدوده مسکو و کالینگراد در دو تا سه سال اخیر از هر دوازده مشمول خدمت سربازی یک نفر مواد مخدر را آزمایش کرده‌است و از هر ۳۰ نفر یک نفر معتاد به مواد مخدر است.

مواد مخدر در یک سیستم کاملاً سازماندهی شده وارد زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها می‌شود. قسمت اعظم مواد مخدر از طریق جمهوری‌های آسیای میانه و در صدر آنها از تاجیکستان و قرقیزستان وارد روسیه می‌شود. کوکائین از امریکای لاتین می‌آید. مواد مخدری که بصورت‌های مصنوعی تولید می‌شوند از هند وارد می‌شود. البته این مواد به صورت روز افزونی در آزمایشگاه‌های غیر قانونی در روسیه تولید می‌شوند. فقط در سال ۱۹۹۷ بالغ بر ۸۵۰ آزمایشگاه که در آنها این مواد تولید می‌شود تعطیل شده‌است. اعتیاد به مواد مخدر، در کنار اعتیاد به الکل، سوء تغذیه و شیوع روز افزون بیماری‌های عفونی مانند "سل" و "ایدز" نقش مهمی در پائین آمدن سریع میانگین عمر ایفاء می‌کند و از این طریق خلق روسیه در خطر نابودی قرار دارد. بیشتر کسانی که به صورت مزمن در دام اعتیاد به مواد مخدر می‌افتند بندرت به سن ۳۰ سالگی می‌رسند. شانس زندگی برای کسانی که در روسیه به طور مرتب مواد مخدر استعمال می‌کنند ۴ تا ۴٫۵ سال از لحظه شروع به اعتیاد است.

(این اطلاعات از یک مقاله طولانی در روزنامه "پراودا" به تاریخ اول تا سیزدهم فوریه سال ۲۰۰۱ گرفته شده‌است.)

پیروزی کمونیست‌ها در ملداوی

در انتخابات پارلمانی ملداوی کمونیست‌ها با کسب ۵۲ درصد آراء به پیروزی رسیدند. آنها بدین ترتیب اکثریت مطلق آراء را بدست آوردند. با کسب ۱۳ درصد آراء به صندوق ریخته شده حزب رئیس دولت کنونی، دومین حزب کشور شد. حدود ۶۱ درصد واجدین شرایط رای در این انتخابات شرکت کردند. این انتخابات پس از اعلام انحلال پارلمان توسط رئیس‌جمهور بصورت پیش از موعد برگزار شد.

این خطر نیاز به یک سپر موشکی دارد. در رابطه با اصطلاح "سپرموشکی" که متأسفانه بدون هیچگونه تفسیری در صفحات روزنامه‌های ایران منعکس می‌شود، لازم به یاد آوری است که از ابتدای تاریخ و حتی در جوامع بسیار ابتدائی "سپر" همیشه همراه با "نیزه" بوده‌است. بدست گرفتن سپر، همیشه با پرتاب تیر و نیزه به سمت دشمن یا مخالف همراه بوده‌است. امپریالیسم امریکا، در پی موقعیتی است که بتواند بدون نگرانی از اقدامات تلافی‌جویانه کشورهای دیگر، هر زمان خواست کشورهای دیگر را مورد حمله موشکی قرار دهد و "سپرموشکی" جلوی خود بگیرد! به این ترتیب است که "سپرموشکی" امریکا ماهیتی تهاجمی داشته و فاقد هرگونه جنبه دفاعی است. این مفهوم، با استراتژی نظامی امریکا در دوران پس از فروپاشی اتحاد شوروی، یعنی استراتژی "جنگ بدون تلفات" آنطور که در عراق و یوگسلاوی به مرحله اجرا درآمد کاملاً منطبق است.

سیستم دفاع موشکی مورد نظر امریکا، به روشنی مغایر قرار داد ۱۹۷۲ بین ایالات متحده و اتحاد شوروی بوده و توازن استراتژیک را بسود امریکا تغییر خواهد داد. کشورهای که در خط اول آتش "سپر موشکی" امریکا قرار دارند، یعنی چین، روسیه و کره شمالی مخالفت شدید خود را با آن اعلام کرده و بر این نظرند که چنین طرحی موجب شروع دور جدیدی از مسابقه تسلیحاتی در جهان خواهد شد. این سه دولت همچنین بر این باورند که تقسیم ملتها در تبلیغات رسمی دولت امریکا، به "شور" و "تمدن" تهدید رسمی صلح، دموکراسی و حق حاکمیت ملل در تعیین سرنوشت خویش است.

اسرائیل خود را آماده رسیدن به خلیج فارس می‌کند!

یکی از مسائل مهمی که باید به آن پرداخت وضعیت خاورمیانه‌است. در حالی که اسرائیل هر روز جای پای خود را در منطقه محکم‌تر می‌کند، در عراق تبلیغاتی برای حمله به اسرائیل شروع شده‌است. تحریک صدام حسین به عملی ضد اسرائیل کار آسانی است و این در شرایطی است که در عراق هیچ زمینه مقاومتی باقی نمانده‌است. مردم تا آنجا که می‌توانند از عراق می‌گریزند. در سوئد تعداد پناهندگان عراقی از همه کشورهای بیشتر است. مردم فقیر و گرسنه از کشور می‌گریزند. از ارتش عراق هم فقط آن مقدار باقی مانده که مردم را سرکوب کند. بنابراین کشور عراق در برابر حمله اسرائیل مقاومتی نمی‌تواند بکند. اگر کوشش‌های اسرائیل به همین شکل ادامه پیدا کند و عراق نتواند راه فرار سیاسی بیابد اسرائیل خواهد توانست با حمله‌ای برق آسا اردن را طی کند و به کنار خلیج فارس برسد. این کار اکنون بیش از هر زمان دیگر آسان شده‌است. باید توجه کرد که هم اکنون ناوهای انگلیس و امریکا دو حامی کلاسیک اسرائیل - در خلیج فارس هستند و خیلی آسان می‌توانند جلوی هر گونه تحرکی را از هر طرف بگیرند. در عین حال اسرائیل با دادن امتیاز کوچکی به ترکیه می‌تواند نه تنها از پایگاه‌های آن، بلکه نیروهای آن برای حمله به عراق استفاده کند.

هیچ یک از کشورهای عرب هم قادر به انجام مقاومتی جدی نیستند و حدس من اینست که دارند زمینه را برای چنین حمله‌ای آماده می‌کنند. حتی می‌توان حدس زد که از درگیری ایران هم در چنین جنگلی استقبال خواهد شد زیرا نه تنها نیروی نظامی ایران را بشدت از بین خواهند برد بلکه زمینه تجزیه ایران را هم فراهم خواهند ساخت.

امیدوارم در این زمینه بحث کنید و هشدار بدهید. اگر با احزاب چپ کشورهای همسایه ارتباط دارید با آنها هم مسئله را در میان بگذارید. **راه توده:** دوست و همکار قدیمی راه توده، که تقریباً تمامی "ای میل" دریافتی شما را از حروف لاتین به حروف فارسی برگردانده و در بالا چاپ

آن شبی که ۱۰ نظامی و کادر توده‌ای در زندان اوین به جوخه اعدام سپرده شدند!

یادی از ۱۰ شمع خاموش!

خ. بابک

شاهرخ جهانگیری، فرزاد جهاد، ابوالفضل بهرامی، غلامرضا خاضعی، محمد بهرامی‌نژاد و خسرو لطفی همگی از کادرهای سازمان "توید" بودند، که بعد از انقلاب در کنار نظامیانی که از آنها در بالا یاد شد و دیگر نظامیان هوادار حزب توده ایران قرار گرفته و پیکار تاریخی و بسیار دشوار دفاع از انقلاب ۵۷ را پیش می‌بردند. بیکاری که از خنثی‌سازی و مقابله با نخستین کودتاها علیه انقلاب تشدید شد و در دفاع از خاک میهن در برابر ارتش متجاوز عراق به اوج خود رسید.

آنها گروه ده نفره اول اعدامیانی را تشکیل دادند که به حکم محمدی ریشه‌ری محکوم شده و اسدالله لاجوردی و حاج مجتبی حلوائی در زندان اوین فرمان تیرباران آنها را صادر کردند. (گزارش جزئیات تیرباران این گروه، که با صدای پاسدار حاضر در میدان تیرباران، بزودی روی سایت راه‌توده قرار خواهد گرفت را گوش کنید!)

نوروز ۶۳ با تیرباران این گروه گلگون شد. آنها را یکسال پس از انواع شکنجه‌ها، یکسال زندان انفرادی و با چشم بند به این شکنجه‌گاه و آن شکنجه‌گاه بردن، سرانجام به میدان تیر اوین بردند. با نظامیانی که با تمام وجود از خاک وطن دفاع کرده بودند چنان کردند که اگر به چنگ ارتش عراق می‌افتادند شاید چنان سرنوشتی پیدا نمی‌کردند. فاجعه در شب ششم اسفند سال ۶۲ روی داد. همان ماهی که اکنون پشت سر گذاشته‌ایم! لاجوردی برای آنکه این قهرمانان به اسطوره تبدیل نشوند به آنها گفته بود که در صورت سخنرانی در حسینیه اوین این اختیار را دارد که اعدامشان را با یک درجه تخفیف به حبس ابد تبدیل کند. سه شبانه روز این لالائی مرگ روح را زیر گوش آنها خوانده بود.

شب اعدام همه زندانیان را در "حسینیه" جمع کردند. به یاد دارم سلولی را که ما در آن بودیم. حتی از هواخوری محروم بودیم. آنشب، بعد از شام خواستند همه ما را از آن سلول ببرند. دو سه نفر از ما، بدون آنکه بدرستی بدانیم چه خبر است، به بهانه کسالت از رفتن امتناع کردیم، ولی با مشت و لگد ما را روانه حسینیه کردند. حسینیه مملو از زندانیانی بود که جز پوست و استخوانی برایشان نمانده بود. توده‌ای‌ها را در میان دو صف "تواین" که اونفورم رنجرهای امریکائی را به تن داشتند نشانده بودند. به شهید "قیاثوند" که کنار دستم نشسته بود گفتم این لباس برای آن کاری که می‌کنند حقیقا هم برازنده‌است! آنها ماموریت داشتند تا با دمپائی پلاستیکی، مشت و لگد آنقدر ما را در میان دو صف خودشان بکوبند تا شعار ضد توده‌ای بدهیم.

لحظاتی بعد ۱۰ رفیق سربلندمان را آوردند. به اسرای جنگی شبیه بودند. همه شان را از سلول انفرادی آورده بودند. آنها را روی صحنه حسینیه بر صندلی نشانند. چند لحظه بعد "لاجوردی" در میان عده‌ای توپ وارد حسینیه شد. خیلی از این تواب‌ها، همان‌هائی بودند که تا پیش از یورش‌ها، در هر میتینگ و تظاهرات و اعلامیه‌ای توده‌ای‌ها را مشت خانی، ترسو، دنباله روخیمینی، روزیونیست و سازشکار خطاب می‌کردند!

لاجوردی مطمئن از وعده‌ای که سه شبانه روز تمام زیر گوش آن ۱۰ نفر زمزمه کرده بود، خطاب به زندانیان و با اشاره به آن ۱۰ نفر گفت: آقایان آمده‌اند برای ما صحبت کنند! و سپس رو به افصلی کرد و گفت: ناخدا شروع کنید!

در اسفند ماه سال ۶۲ برجسته‌ترین افسران ارشد دریائی، زمینی و هوائی حزب توده ایران و جمعی از برجسته‌ترین کادرهای حزب توده ایران که همگی سابقه سال‌ها مبارزه با رژیم شاهنشاهی را داشتند، در برابر جوخه اعدام قرار گرفتند. نظامیان که به حکم محمدی ریشه‌ری و با فرمان اسدالله لاجوردی در زندان اوین تیرباران شدند چهار سال تمام در برابر انواع توطئه‌های کودتائی از انقلاب دفاع کرده بودند و در جبهه‌های دریائی، زمینی و هوائی از میهن خویش در برابر ارتش متجاوز عراق دفاع کرده بودند.

در همین شماره راه‌توده، برای نخستین بار اطلاعاتی در باره فعالیت این نظامیان در دفاع از انقلاب و خاک میهن را به قلم نورالدین کیانوری می‌خوانید.

محمدی ریشه‌ری درحالی چشم در چشم این نظامیان دوخت و آنها را به اعدام محکوم کرد که بخوبی از خدمات فراموش نشدنی آنها در دفاع از انقلاب و میهن اطلاع داشت. نه تنها اطلاع داشت، بلکه با برخی از آنها همکاری چند ساله داشت. او سال‌ها بعنوان دادستان نظامی در جریان بسیاری از فعالیت‌های نظامیان هوادار حزب توده ایران بود.

با یورش به حزب و اجرای احکام ناجوانمردانه برای رهبران و اعضای حزب توده ایران، بعنوان پیگیرترین نیروی سیاسی مدافع انقلاب، فصل تازه‌ای در جمهوری اسلامی آغاز شد، که در حقیقت سرآغاز پشت کردن به انقلاب و سپس خیانت جمعی از کاربدستان جمهوری اسلامی بود. کارگزاران و کاربدستانی که در سال‌های اول پیروزی انقلاب خود را مدافع آرمان‌های انقلاب ۵۷ نشان دادند، اما بعدها چهره‌های دیگر از خود بروز دادند و در صف مخالفان این آرمان‌ها قرار گرفتند.

سرگذشت این قهرمانان انقلاب و یا به تعبیر "فرزاد جهاد" در دادگاه و خطاب به ریشه‌ری «سربازان گمنام انقلاب»، با سرگذشت انقلاب ایران گره خورده‌است و آنچه بر آنها رفت، مانند آنچه بر حزب توده ایران و همه مدافعان انقلاب بهمن ۵۷ رفت، بخشی از تاریخ این انقلاب است. بخش انقلابی آن!

یادواره‌ای را که در ادامه می‌خوانید، به همت یکی از هم‌زمان این قهرمانان به جوخه اعدام سپرده شده تهیه و در اختیار راه‌توده قرار گرفته است. همچنین به اطلاع خوانندگان راه‌توده می‌رساند که بزودی گفتگوی رادیویی یکی از پاسداران میدان تیرباران زندان اوین روی سایت اینترنت راه توده قرار خواهد گرفت، که شرح شب تیرباران ۱۰ شهیدی است که در این گزارش نام و یادشان گرمی داشته شده‌است.

ناخدا افصلی، بالاترین درجه نظامی را در نیروی دریائی داشت. حتی اگر حزب توده ایران قدرت سیاسی-حکومتی ایران را بدست می‌گرفت درجه‌ای بالاتر از این برای او وجود نداشت!

سرهنگ آذرفر، مشاور عالی وزارت دفاع بود، سرهنگ کبیری، معاون اطلاعاتی-عملیاتی هوانیروز و سرهنگ عطاریان، فرمانده لشکر غرب بود.

نیز وجود داشت، بطوریکه در این دو نیرو نیز افراد آرزو می‌کردند فرماندهی چون افضلی داشته باشند. او یکسال تمام و تا شب تیرباران در زندان انفرادی بود.

۲- سرهنگ بیژن کبیری، معاون اطلاعات و عملیات هوانیروز و مسئول ارتباط هماهنگی ارتش و سپاه و یکی از افسران لایق ایران بود که سعی تمام در نزدیکی سپاه و ارتش در جریان جنگ کرد. او بخاطر کشف و خنثی سازی بموقع کودتای ضد انقلابی نوژه مورد خشم شدید سلطنت طلبها و ضد انقلاب بود و به همین خاطر نیز بارها خود و خانواده اش تهدید به ترور شده بودند. در جریان یورش سراسری به حزب توده ایران، وقتی از طرف سپاه خانه او را در کرج محاصره کردند، علیرغم پوشش سراسری منطقه از طرف سپاه، توانست با چابکی تمام از خانه بگریزد و به گمان آنکه محاصره کنندگان خانه او سرخود چنین کرده اند و با توجه به مناسبات بسیار نزدیکی که با ریشه‌ری داشت به وی تلفن کرده و ماجرا را برای او تعریف می‌کند. ریشه‌ری او را به نزد خود دعوت می‌کند و خود او را تحویل ستاد یورش به حزب می‌دهد. به دشواری انسان می‌تواند اینهمه نفرت و کینه را قبول کند. سرهنگ کبیری در کشف و خنثی سازی کودتائی نقش تعیین کننده ایفاء کرد که حتی اگر آن کودتا پس از عملیات هم شکست می‌خورد بسیاری از رهبران وقت جمهوری اسلامی و هزاران نفر از مردم تهران بر اثر بمباران کشته شده بودند. این نکته را ریشه‌ری بیش از هر کس دیگری می‌دانست!

۳- سرهنگ حسن آذرفر، مشاور عالی وزارت دفاع و استاد دانشکده افسری بود. اتهام افشای اخبار جنگی که به او زده بودند فقط می‌توانست باعث خنده شود. در تمام طول بازجویی‌هایش به او گفته بودند اعدام می‌شوی و او علیرغم این آگاهی سمبل نشاط و آرامش بود. طبعی لطیف و شاعرانه داشت. در زمان اقامت یکی دو ماهه زندان جمشیدیه تهران، اکثر شبها همراه با رضا سعادت‌مندی، حمید افشار، تیمورآوندی بالای تخت جلسه شاعرانه برپا می‌کردیم و من به تقاضای هر شبه او این ترانه گلپایگانی را آهسته زمزمه می‌کردم:

من که میدانم شبی عمرم به پایان می‌رسد،
نوبت خاموشی من سهل و آسان می‌رسد،
من که می‌دانم به دنیا اعتباری نیست، نیست،
بین مرگ و آدمی قول و قراری نیست، نیست
پس چرا عاشق نباشم؟

۴- سرهنگ هوشنگ عطاریان، فرمانده لشکر غرب بود. او یکی از لایق ترین و کارآمدترین افسران نیروی زمینی ارتش ایران بود و این امر زمانی که در بند افسران سلطنت طلب و همراه ژنرال‌های شاهنشاهی بود مورد اذعان همه آنها بود. او در دفاع در برابر تجاوز عراق به ایران، با کمترین تلفات، بیشترین پیروزی‌ها را برای ارتش غرب ایران بدست آورد. با زیردستان و سربازان آنچنان دوستانه و رفیقانه رفتار می‌کرد که همه آرزوی گرفتن فرمان از او داشتند. بازجوها، پس از دستگیری افسران توده‌ای با غرولند می‌گفتند «چهارتا فرمانده خوب در ارتش داشتیم که آنها هم توده‌ای از آب درآمدند!» عطاریان هم به حافظ و فردوسی عشق می‌ورزید! او هم عاشق ایران بود.

۵- شاهرخ جهانگیری، چابک و فروتن بود. اولین بار او را در خیابان صبای تهران دیدم. عضو مشاور کمیته مرکزی و رابط و مسئول تعدادی از رفقای نظامی بود. به کسانی که سابقه آنها به دهه ۳۰ می‌رسید با فروتنی می‌گفت «شماها امتحان پس داده‌اید، ما تازه آمده‌ایم». در گفتگوهای دو نفره چند بار بحث زندان و شکنجه پیش آمد. شرمندهم که به او می‌گفتم، اگر آماده اعدام نیستی دنبال این کار نیا. شایستگی خودش را در همان سن و سال جوانی نشان داد. تا

افضلی مکتی کرد و سپس گفت: علت اینکه من توده‌ای شدم این بود که تشخیص دادم حزب توده ایران با تجربه‌ترین جریان سیاسی کشور است و تنها او قادر است انقلاب را حفظ کند. او، سپس خدمات خود برای انقلاب را در ضمن جنگ و در نیروی دریائی شرح داد و زندگینامه خود را هم شرح داد. کمترین جمله که دال بر توهین به حزب و یا اتحاد شوروی و یا مارکسیسم باشد بر زبان نیاورد. لاجوردی برافروخته و نا امید پرسید: همین؟ افضلی پاسخ داد: همین!

لاجوردی رو کرد به سرهنگ کبیری، اما او هم آنچه گفت خلاف انتظار لاجوردی بود. از جبهه‌های جنگ گفت، از کشف توطئه‌های کودتائی گفت و کار شبانه روزی اش برای دفاع از انقلاب.

سرهنگ عطاریان هم جمله دندان گیری نگفت که لاجوردی را آرام کند. نوبت به شاهرخ جهانگیری رسید. از شرح یک مسابقه فوتبال شروع کرد. این مسابقه را در یونان دیده بود. همه آنها که در حسینیه بودند، حتی توابها با کنجکاوی تمام منتظر بودند بدانند جهانگیری از شرح یک مسابقه فوتبال چه نتیجه‌ای می‌خواهد بگیرد. جهانگیری گفت که در آن مسابقه تیم اتحاد شوروی و تیم ملی یونان در برابر هم قرار گرفته بودند. کمونیست‌هایی که در استادیوم بودند تیم اتحاد شوروی را تشویق می‌کردند. علاقه شدید به اتحاد شوروی مربوط به همه احزاب کمونیست جهان است و منحصر به حزب توده ایران نیست.

لاجوردی با عصبانیت پرسید: قصه تعریف می‌کنی؟ و سپس خطاب به آنها که در کنار افضلی و جهانگیری نشسته بودند گفت: آقایان چیزی برای گفتن دارند؟

سرهنگ آذرفر با نگاهی تحقیرآمیز خطاب به لاجوردی گفت: نه! ابوالفضل بهرامی سکوت کرد، محمد بهرامی نژاد با علامت سر جواب منفی داد و خسرو لطفی نیز در حالیکه چشم به زمین دوخته بود گفت: حرفی برای گفتن ندارم. نوبت به غلامرضا خاضعی رسید. شعری از حافظ خواند و کنفرانسی در باره شعر و فرهنگ ایران را شروع کرد، که با فریاد لاجوردی قطع شد و ادامه داد: شماها تا ساعت ۱۲ امشب بیشتر وقت ندراید، هرچه دلتان می‌خواهد بگوئید! و سپس رو کرد به زندانیانی که در آمفی تاتر نشسته بودند و گفت: من امشب این ۱۰ جاسوس شوروی را به جرم موشک‌های روسی که از طرف صدام حسین به سر ما ریخته می‌شود اعدام می‌کنم! انبوه توایینی که در سالن حضور داشتند جنون آسا و به علامت شادی شروع به جیغ و فریاد کردند و با مشت و لگد و دمپائی به جان زندانیان توده‌ای افتادند و سوزن به تن توده‌ای‌ها فرو کردند. شعار آنشب همان شعاری بود که یکسال پیش در پایان نماز جمعه‌ها دم گرفته می‌شد و در سالروز اول ماه مه توسط اوباش حمله‌کننده به تظاهرات تکرار شده بود: جماران گلباران - توده‌ای تیرباران!

آنها پدران تعمیدی همین انصارحزب‌اللهی بودند که حالا به اجتماعات حمله می‌کنند و خواب و خیال تکرار سال‌های ۶۰ را دارند، گرچه بزرگان‌شان می‌دانند آن صبو شکسته و آن پیمان ریخته است!

اعدامی‌ها را به صف کردند که به میدان تیر بپرند. آنها را از میان صف توده‌ای‌ها عبور دادند، چشمان ما نمناک بود، تکه‌ای از تن واحد ما بود که می‌بردند. فرزند جهاد وقتی از مقابل صف ما رد شد، در حالیکه به چشمان مرطوب ما نگاه می‌کرد، با چهره‌ای خندان دو انگشت خود را به علامت پیروزی بلند کرد و این جسارت او در لحظاتی که برای اعدام برده می‌شد و در آن فضای خشن و پر التهایی که لاجوردی در آمفی تاتر سازمان داده بود غلبه جسارت بر خشونت را ثابت کرد!

آنها که تیرباران شدند:

۱- ناخدا بهرام افضلی، فرمانده نیروی دریائی، مهندس برق و یکی از کارشناسان برجسته امور دریائی، اهل گیلان و در نیروی دریائی فوق‌العاده محبوب بود. حتی این محبوبیت در نیروی هوائی و زمینی

آمده بود برایش آوردند و قبل از اعدام نیز در زندان جمشیدیه تهران فرزندش را که چند ماهه بود به دیدار پدر در بندش آوردند. نام کودک را بنا به توصیه پدر "سیاوش" گذاشته بودند. ساعت‌ها می‌توانست شاهنامه را از بر بخواند. خودش می‌گفت در دبیرستان با یکی از همکلاسی‌هایش سطر به سطر حافظ و شاهنامه را می‌خواندند و حفظ می‌کردند.

نامه‌ها و پیام‌ها

آلمان - پیش از همه، یاد شهدای گرانقدر حزب توده ایران و دیگر شهدای راه‌آزادی میهن را گرامی داشته و با خاطره این عزیزان تجدید میثاق می‌کنم.

من از جمله توده‌ای‌هایی هستم که بعد از انقلاب بهمن ۵۷ و پس از شروع فعالیت علنی حزب، به تشکیلات حزبی پیوستم. با یورش سراسری دوم دستگیر شدم و همراه هزاران تن از رفقا به شکنجه‌گاه رفتم. بهمن ۶۷ از زندان آزاد شدم. اواخر سال ۱۳۷۶ با کینه‌ای عمیق نسبت به مجموعه حاکمیت از ایران خارج شدم. خوب به خاطر دارم، اول بار در خارج از کشور، وقتی با یکی از رفقای قدیمی که سال‌هایی از دوره زندان را با هم گذرانده بودیم روبرو شدم او به من گفت: «۰۰۰ نامه مردم منتشر می‌شود، اما یک جریان دیگر نیز فعالیت می‌کند که آن‌ها همچنان خط قدیمی حزب را دنبال می‌کنند و ۰۰۰» و من با تعجب گفتم «عجب! این‌ها دیگر چه روئی دارند!» زمان گذشت و در این فاصله بطور منظم "نامه مردم" را مطالعه می‌کردم. مدتی بعد، بطور اتفاقی، با رفیق دیگری روبرو شدم که از طرفداران همان خط فکری بود که در راه‌توده دنبال می‌شود. این رفیق بسیاری از شماره‌های قدیمی راه‌توده را در اختیارم گذاشت و من با دقت همه آنها را خواندم. پاسخ بسیاری از ابهامات خود را در آنها دریافت کردم و بعد خود به طور منظم شماره‌های جدید را تهیه و مطالعه کردم. اکنون احساس می‌کنم با اطمینان و دقت بیشتری به اطراف نگاه می‌کنم. خلاصه کنم. دوستان عزیز! عقیده‌ام اینست که رفقای نامه مردم آنگونه که لازم است با رویدادهای بفرنج و پیچیده ایران بعد از انقلاب بهمن ۵۷ آشنا نیستند و اطلاع دقیقی از کیفیت ۴ سال فعالیت علنی حزب توده ایران در داخل کشور ندارند و با همان نگاه ناقص، صحنه سیاسی امروز ایران را می‌نگرند. به همین دلیل آنها در برابر ارکستر رنگارنگ جبهه اپوزیسیون از ماوراء راست تا ماوراء چپ - قافیه را باخته‌اند.

این مختصر را با این نیت برایتان نوشتم که بدانید هستند کسانی چون من که بگویند «رفقای گرامی! خسته نباشید. دستتان را بگرمی می‌فشارم» و با این اطمینان که بازگویی حقایق، به سهم خود، به جان رهرو توان می‌بخشد، امیدوارم هر چه زودتر روزی فرا رسد که همه توده‌ای‌ها بار دیگر زیر یک سقف جمع شده و مانند گذشته پرافتخار خود "راه" را ادامه دهند.

ذکر یک یادآوری را هم بی‌فایده نمی‌بینم: چرا راه‌توده در پای صفحه اول خود، از چاپ یک شعار متناسب با هدف نزدیکش دریغ دارد؟ به علاوه شایسته است که بالای صفحه اول شعار "زحمتکش سراسر جهان متحد شوید" درج شود.

با احترام مجدد و آرزوی موفقیت برای شما - ه. هنگام

آنجا که توانست خیلی‌ها را زیر بازجویی نجات داد و در حالیکه بار خود را اضافه می‌کرد بار آنها را کم کرد. در زندان جمشیدیه وقتی از او در باره گذشته سؤال می‌شد، می‌گفت: «اینها از ذهنم پاک شده و بهتر است فعلا حرفش را نزنیم!» او به همراه زنده یاد "سیمین" (فاطمه مدرسی تهرانی) در سال ۱۳۵۲ برای گذراندن دوره مارکسیسم-لنینیسم به آلمان دمکراتیک و سپس به اتحاد شوروی رفته و زیر نظر "سوسلف" این دوره را گذرانده بود. خودش تعریف می‌کرد: قرار بود در آلمان غربی شخصی بنام "حاجی روشن" مرا ببیند و سپس راهی آنطرف شویم. اول متوجه نشدم، ولی پس از دو سه روز فهمیدم این حاجی روشن، که ما را زیر پر و بال خودش گرفته رفیق کیاست!

آهنگ‌های گیلکی مهندس جفرودی را از بر بود و گاه زیر لب زمزمه می‌کرد! در دادگاه این بیست حافظ را خطاب به ریشهری خواند:

«از نظر بازی ما بی‌خبران حیرانند - من چنینم که نمودم، دگر ایشان دانند»

۶- فرزند جهاد محبوب‌ترین رابط نظامیان در زندان بود. بیش از هر رابط دیگری، برای حفظ اسرار جمعی که با آنها رابطه داشت زیر شکنجه مقاومت کرده بود. بارها و در طول بازجویی رفقای دیگر او را برای بازجویی دوباره بردند، زیرا اطلاعاتی فاش شده بود که او زیر بازجویی خودش نگفته بود. در این بازجویی‌های دوباره او را بشدت شکنجه کرده بودند تا اگر چیز دیگری دارد بگوید و هر بار رازهایی را با خود به سلول برگردانده بود که برخی از آنها در بازجویی‌های دیگران فاش شده و بار دیگر او را برای شکنجه و رویارویی برده بودند. او در دادگاهی که ریشهری رهبری آن را بر عهده داشت، بعنوان آخرین دفاع گفت:

«ما سربازان گمنام این انقلاب بودیم، که به امید نجات مردم از فقر و استبداد در انقلاب شرکت کردیم و امروز به همین جرم محاکمه می‌شویم.

او را به اعدام محکوم کردند. در طول دورانی که زیر اعدام بود حتی برای یک روز ورزش روزانه را رها نکرد و این یعنی امید و بی‌اهمیت بودن مرگ! او یکی از شناگران بنام دانشگاه تهران بود و تا پایان دوره فوق‌لیسانس حقوق سیاسی از دانشگاه تهران در تیم شنای دانشگاه در مسابقات شرکت می‌کرد. استاد ورزش او که خود یکی از قهرمانان نامدار شنا و شیرجه ایران بود و درجه سرهنگی ارتش را داشت بیش از آنکه شیفته شنای فرزند جهاد باشد شیفته شخصیت او بود. پس از یورش به حزب این سرهنگ ارتش را هم دستگیر کردند، اما سرانجام پذیرفتند که او هیچ گرایش سیاسی ندارد و دوستی‌اش با فرزند جهاد تنها بدلیل جاذبه شخصی جهاد و مناسبات ورزشی با وی بوده‌است.

۷- غلامرضا خاضعی را شاید بتوان پرکارترین رابط نظامیان هوادار حزب توده ایران توصیف کرد. روحیه‌ای شاعرانه داشت و شاید بتوان گفت دیوان حافظ را از بر بود. بدشواری می‌توان تصور کرد در زندگی کسی از او رنجیده باشد. بیش از سه سال جاده‌های تبریز، همدان، دزفول، اصفهان و تهران و بهشهر در طول هفته طی کرده بود تا بیک حزب برای نظامیان هوادار حزب باشد. وقتی دستگیر شد همسر جوانش دو ماهه حامله بود. پس از اولین ملاقات که حدود یکسال پس از یورش ممکن شد عکس فرزندش را که چند ماه پیش بدنیا

غیر مذهبی هم پیمان آن. مضمون مطالب نیز مشتق حرف‌های روشنفکرانه معلق در هوایی است که علیرغم ادعاهای کارگری و زحمتکشانی آن نه کارگران و زحمتکشان از آن سر در می‌آورند و نه در همین دورانی که پشت سر می‌گذاریم حرف و عمل آنها با این نوع تئوری‌بافی‌های ذهنی هم‌خوانی دارد. به نویسندگان این نوع اطلاعیه‌ها، باید صادقانه توصیه کرد، قبل از دست بردن به قلم و بر کاغذ آوردن ذهنیات خود بروند یک دوره هفته‌نامه‌ها و روزنامه‌های ایران را بخوانند و مقایسه‌ای کنند بین دانش و آگاهی و نگرش خود با آنها که در ایران می‌نویسند و منتشر می‌کنند. ما نمی‌گوئیم بروند آنچه را راه توده می‌نویسد بخوانند، خیر! نمی‌گوئیم بروند ده‌ها کتابی که در دو سال اخیر و در تحلیل اوضاع ایران منتشر شده بخوانند! این هم وقت زیادی می‌برد و باید زحمت تهیه آن در ایران را کشید. حداقل بروند همین مصاحبه "علوی تبار" را که در شماره ۵ مارس روزنامه "دوران امروز" چاپ شده بخوانند و آن را با دانش و تئوری‌بافی‌های خود مهک بزنند و سپس از خود سؤال کنند که حرف آنها را مردم بیشتر می‌فهمند یا حرف‌های امثال علوی تبار را!

مثلا این ارزیابی اطلاعیه را مقایسه کنید با بندهائی از همین مصاحبه علوی تبار که در این شماره راه توده نیز بخشی از آن بازنشر یافته‌است. اطلاعیه می‌نویسد:

«۱- اصلاح طلبان و طرفداران مبارزه قانونی و علنی: این گرایش که طرفدار رفم و اصلاحات است تا جائی با سرکوب و اختناق رژیم مقابله می‌نماید که از یکسو روند اصلاحات را تشدید نماید و از سوی دیگر مانع ایجاد زمینه‌های انقلاب اجتماعی شود.» و یا: «در انتخابات ۲ خرداد ۷۶ خاتمی از نردبان مبارزه صنفی و سیاسی کارگران و زحمتکشان و نیز تهیدستان شهری بر بام حاکمیت سیاسی رسید. او هوشیارانه توانست از فاصله‌ای که بین روشنفکران و اپوزیسیون قانونی با توده‌ها وجود داشت استفاده نموده و با طرح شعار دموکراسی بورژوائی و جامعه مدنی (به نوع غربی) و نیز اصلاحات، این توهم را در میان جامعه ایجاد نماید که برای رسیدن به مطالبات سیاسی-اجتماعی راه اصلی نه تکیه به مبارزات توده‌ها، بلکه دلبستن به نظام و بویژه جناح تازه به قدرت رسیده آن، یعنی دولت خاتمی می‌باشد. توهمی که از سال ۷۵ به این سو توسط لیبرال‌ها و برخی از اپوزیسیون قانونی و نیز اپوزیسیون درونی نظام بوجود آمده بود توسط خاتمی و دولت او تعمیق بیشتر یافت.»

ما فکر می‌کنیم بایستی به این همه هوش و درایت در بی‌خبری از جامعه که می‌خواهند بنام آن سخن بگویند جایزه داد! در طول مرور این اطلاعیه ۵ صفحه‌ای لحظاتی می‌رسد که انسان می‌خواهد به خود اجازه بدهد که بپرسد: نکند سازماندهندگان توطئه برهم زدن کنفرانس برلن که در روزنامه کیهان تهران لانه دارند، طراح و خط‌دهنده غیر مستقیم این نوع نوشته‌ها، آنهم با امضای طرفداران علی شریعتی و با چهره سوسیالیستی، علیه خاتمی و اصلاحات در مهاجرت باشند؟

اگر به این اطلاعیه بیش از حدی که در خور آن بود پرداختیم، به آن دلیل است که مضامینی از آن در بسیاری از اطلاعیه‌ها و تحلیل‌ها و نوشته‌های مهاجرت منعکس است و اتفاقاً نویسنده و یا نویسندگان آن اطلاعیه از میان همه این نوشته‌ها و اطلاعیه‌ها "تکه" برداری کرده‌اند!

آنها که از فیلتر اطلاعاتی مجاهدین خلق گذشتند!

دوستان گرامی راه توده!

هلند - با یک پناهنده ایرانی همکارم، که توده‌ای نیست، هوادار مجاهدین بوده که حالا این هم نیست. اخبار ایران را دنبال می‌کند و راه توده را هم می‌خواند. شماره‌های اخیر راه توده که در آن‌ها در باره "هوایمائی ماهان" و ارزیابی شما در باره کنفرانس برلن در آنها منتشر شده

- دوست گرامی "هنگام" از ابراز محبتی که نسبت به نویسندگان و منتشرکنندگان راه توده کرده‌اید سپاسگزاریم. ما هم امیدواریم هرچه زودتر همه توده‌ای‌ها در زیر سقف بلند حزب توده ایران متحد شده و پیکاری مشترک را سازمان بدهند. قطعه زیبایی را که ارسال داشته بودید در فرصتی مناسب چاپ خواهیم کرد. در باره "شعار"، این پیشنهاد از سوی دیگران نیز طرح شده‌است. ما از همه رفقا و علاقمندانی که این ضرورت را احساس کرده و مسئله را با ما در میان گذاشته‌اند خواهش کرده‌ایم و از شما نیز خواهش می‌کنیم و انتظار داریم پیشنهادات خودتان را در این زمینه با ما در میان بگذارید. چنین شعاری باید بازگوکننده این مرحله از مبارزه مردم ایران و اهداف مرحله‌ای جنبش کنونی مردم بوده و با واقعیاتی که در جامعه می‌گذرد همسو و هماهنگ باشد. این شعار باید منعکس کننده ضرورت حل تضاد بین جمهوریت و اختیارات رهبر و نهاد رهبری باشد و راه‌حل بین انتخاب و انتصاب در جمهوری اسلامی را ارائه بدهد. یعنی همان مسئله مبرمی که طی چهار سال گذشته مافیای قدرت و پول با استفاده از آن در برابر تحولات و اصلاحات ایستاد. در عین حال، شعار ما در این مرحله از جنبش نمی‌تواند منعکس کننده ماهیت انقلابی تحولات نباشد و نقش انقلاب بهمن ۵۷ در شکل‌گیری جنبش کنونی را از یک طرف و خیانتی را که به آرمان‌های واقعی این انقلاب شد از طرف دیگر در نظر نگیرد؛ در واقع چکیده‌ای از یک تحلیل همه جانبه از اوضاع کنونی ایران و مرحله‌ای که جنبش مردم پشت سر می‌گذارد. امیدواریم تماس خودتان را با ما حفظ کرده و پیشنهادات دیگر خودتان را نیز با ما در میان بگذارید. برای مکاتبه و ارتباط تلفنی می‌توانید از شماره تلفن و آدرس جدید صندوق پستی راه توده در شهر "مونستر" آلمان استفاده کنید.

هلند - دوست گرامی هادی از کشور همسایه افغانستان، نامه شما دریافت شد. خرسندیم که رویدادهای کشور ما را به دقت دنبال می‌کنید. راه توده نیز از بدو انتشار دوره دوم خود تاکنون، تا آنجا که در حد توان و امکاناتش بوده اخبار مربوط به رویدادهای افغانستان را منعکس کرده و اگر نظر، تحلیل و تفسیری نیز در این ارتباط داشته بدان افزوده است. ما بسیار امیدوار بودیم و همچنان هستیم که با همت برخی دوستان قدیمی افغان که با مسائل این کشور آشنائی کامل دارند و بیشتر نیز کارهای انتشاراتی می‌کرده و برای نوشتن مقالات با مشکلی روبرو نیستند صفحات بیشتری را به رویدادهای افغانستان اختصاص دهیم. برای آبونمان یکساله راه توده شما می‌توانید ۶۶ مارک آلمان و یا معادل آن را به پول کشوری که در آن مستقر هستید به آدرس صندوق پستی راه توده که در صفحه آخر نشریه چاپ می‌شود ارسال دارید.

موفق باشید

هلند - دوستان راه توده، همراه این نامه اطلاعیه‌ای را برایتان ارسال داشتم که با امضای «سوسیالیست‌های طرفدار خط شریعتی» انتشار یافته‌است. این اطلاعیه با شعار سرنگونی جمهوری اسلامی منتشر شده‌است و علیه دولت خاتمی و اصلاحات است. خودتان آن را بررسی کنید.

دو دنیای مهاجرت و ایران

این اعلامیه را خواندیم. آنچه که بیش از همه جلب توجه می‌کند ساختار غیر مذهبی این اطلاعیه‌است، چرا که اعلامیه‌ای با امضای علی شریعتی حداقل باید رنگ و بوئی در این زمینه داشته باشد. اما، چه آن را عده‌ای مذهبی نوشته باشند و چه کسانی غیر مذهبی، اما با امضای "سوسیالیست‌های طرفدار خط شریعتی"، در اصل مسئله که نوع نگرش به اوضاع ایران و دولت خاتمی است تأثیری ندارد. این اطلاعیه تحلیلی مخلوطی است از دیدگاه‌های سازمان مجاهدین خلق و یکی دو تا گروه

سازمانی هم دارند! نکته خیلی مهم‌تری که من توانسته‌ام از آن سر در بیاورم اینست که اغلب آنها در ایران در کمیته‌های سابق و یا بسیج سپاه پاسداران خدمت کرده‌اند. گزارش شما در باره هوایمائی ماهان و انتقال نیرو به خارج برای عملیات آینده از این نظر هم برای من خیلی جالب بود زیرا تطبیق داشت با آنچه در برابر چشمه‌ایم می‌گذرد.

یکی از پناهنده‌ها که داخل باند آنهاست، مدتی پیش که اختلافشان شده بود به من گفت، که اینها از اینجا برای خانواده‌هایشان پول می‌فرستند، که اگر راست باشد، حتما درآمدی است که از راه مواد مخدر بدست می‌آورند و یا از جاهائی در خارج می‌گیرند، چون دولت هلند پولی به پناهندگان کمپ‌ها نمی‌دهد. دو نفر از افراد باند که برادر هم هستند، تا آنجا که من اطلاع پیدا کرده‌ام با فردی بنام "حمیدخرسند" در آلمان ارتباط دارند و این شخص چند بار برای دیدن آنها به کمپ ما آمده‌است. حمید خرسندی پارسال در آلمان دستگیر و به اتهام فعالیت‌هایی برای وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی محاکمه شد و از خانه او دستگاه‌های کامپیوتری پیدا کردند که با منابع اطلاعاتی جمهوری اسلامی در اروپا و ایران مرتبط بود.

راه توده: با تشکر از ارسال کننده این گزارش؛ از همه کسانی که از این نوع فعالیت‌ها در کمپ‌های پناهندگی اطلاع دارند، انتظار می‌رود تا این اطلاعات خود را برای افشاکاری در اختیار راه توده قرار دهند. طبیعی است که هنگام انتشار این گزارش‌ها مراعات جوانب مختلف و از جمله نام افراد می‌شود. همانگونه که در گزارش بالا شده‌است. هر اندازه این اطلاعات و گزارش‌ها بیشتر متکی به موارد مشخص، نام افراد و سابقه آنها در ایران باشد معتبرتر و قابل استفاده‌تر است. از جمله ارتباط این افراد با سازمان‌هایی که در خارج کشور و گاهی بعنوان اپوزیسیون فعالند! ما هم اعتقاد داریم که حادثه کنفرانس برلن از درون این سازماندهی‌ها بیرون آمد و در آینده این نوع فعالیت‌ها تشدید نیز خواهد شد!

هلند- دوست گرامی "الف . مهرگان" نامه شما دریافت شد. در باره اکسیون مشترک در اعتراض به جمهوری اسلامی در اواخر ژانویه در "دنهاخ" که در برابر پارلمان این کشور برگزار شد، پیشتر گزارشی را در راه توده منتشر کرده‌ایم. همچنین در باره جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخی که متعاقب آن ترتیب داده شده بود. ما خرسندیم که شما نظرات راه توده را بیش از نظرات تند و تیز ارائه شده در آن اکسیون به واقعیت نزدیک می‌بینید ما از این نوشته شما چنین برداشت کردیم: «شرکت کنندگان حدوداً یکصد نفر بودند که در آن بطور ضمنی اصلاحات را می‌پذیرفتند، بعضی کمتر و بعضی بیشتر، اما نظر نماینده حزب توده ایران (نامه مردم) کلاً چیز دیگری بود. هر دو جناح حاکمه را یکسان قلمداد می‌کرد. تا آنجا که من می‌فهمم نظرات نشریه شما با این نظرات فرق دارد. نظرم اینست که تحلیل‌های شما پخته‌تر می‌باشد.»

از آنجا که نشریه راه توده از راه تک فروشی و آبونمان هزینه خود را تامین می‌کند، امیدواریم شما نیز برای دریافت منظم آن اقدام کنید. شما می‌توانید با ۶۶ مارک آلمان و یا معادل آن به پول محل اقامت خودتان راه توده را مشترک شوید. دستتان را می‌فشاریم.

بود او را به یاد دوران اولیه خروجش از ایران انداخته و مطالبی را در باره سازمان مجاهدین و ترورهای ابتدای پیروزی انقلاب برایش نقل کرد که برایتان می‌نویسم. خودش با ارسال این مطالب برای شما ابراز تمایل و رضایت کرده است:

«در اواسط سال ۶۱ در رابطه با مجاهدین خلق به کراچی اعزام شدم. در آنجا مسئولیت ارتباط با نیروهای پراکنده‌ای بود که از کشور به کراچی می‌آمدند. البته اولین برخورد اطلاعاتی را بچه‌های دانشجو (انجمن دانشجویان مسلمان کراچی) با اعضا و هواداران می‌کردند و پس از آن، یعنی پس از گرفتن اطلاعات اولیه من با آنها در ارتباط قرار می‌گرفتم. در همین دوران با خبر شدم که فردی به یکی از هتل‌های کراچی آمده و مدعی است که جزو گروه فرقان بوده‌است. این افراد در سازمان به "اونگ" مشهور بودند. یعنی افرادی که بین زمین و هوا معلق هستند و بعداً باید تکلیفشان روشن شود. مردی بود حدود ۳۰ سال. لاغر اندام و بلند قد. مدعی بود که از آخرین بازماندگان گروه فرقان است و تمامی خانه‌های تیمی آنها که بیشتر در رشت بوده ضربه خورده‌است. متأسفانه جزئیات را به خاطر ندارم، اما می‌دانم که سازمان در نظر داشت او را هم بعنوان یک نیروی فعال جذب کرده و به عراق منتقل کند. جالب است که این در زمانی بود که سازمان با تمام نیرو روی اعزام افراد به عراق کار می‌کرد و در عین حال در پی تصفیه و باصلاح گذراندن نیروهای پراکنده سازمان از فیلتر اطلاعاتی بود. تمام کسانی که مشکوک به نظر می‌رسیدند از فیلتر عبور داده می‌شدند تا باصلاح از "عبدالله پیام" نباشند. او چرا و چگونه از این فیلتر گذشت نمی‌دانم!»

از حوادث و فعالیت‌های کمپ‌های پناهندگی ما را مطلع کنید!

هلند- در کمپ‌های پناهندگان هلند از مدتی پیش تحرکات و سازماندهی‌های مافیائی-جنائی شروع شده‌است، که تطبیق می‌کند با مطالبی که راه توده در باره کنفرانس برلین و برهم زندگان آن، در باره شرکت هوایمائی "ماهان" و مسائل مربوط به مواد مخدر و فحشاء منتشر کرده‌است. آنچه را برایتان در زیر می‌نویسم، مشاهدات و تجربیات شخص خودم است:

در هر کمپ ۴ یا ۵ منتظر پناهندگی وجود دارند که نه مشخصه‌های پناهنده سیاسی را دارند و نه مشخصه‌های پناهنده اقتصادی را. آنها اغلب چاقوکشان حرفه‌ای و تا آنجا که خودشان اینجا و آنجا اعتراف کرده‌اند از سابقه‌داران و زندان رفته‌های جمهوری اسلامی‌اند. ریشی گذاشته و پیراهنشان را روی شلوار می‌اندازند و به سبک حزب‌اللهی‌های داخل کشور برای پناهندگان تعیین تکلیف می‌کنند! شبکه توزیع تریاک در کمپ‌ها در دست همین افراد است و باید از آنها تریاک خرید. جزای سربچی از خرید تریاک و یا کمک به توزیع آن زخمی شدن با چاقو در یکی از درگیری‌های مصنوعی است که در کمپ راه می‌اندازند. نفرت انگیز آنست که هر وقت سازمان مجاهدین خلق اعلام تظاهرات می‌کند همین افراد جلو می‌افتند و دیگران را مجبور به شرکت در این تظاهرات می‌کنند. این افراد علاوه بر دست داشتن در پخش مواد مخدر متخصص باندبازی در کمپ‌ها هم هستند؛ افراد کشورهای مختلف را در کمپ‌ها سازمان می‌دهند و البته بیشتر از همه، افغان‌ها را. خود من تا کنون دو بار توسط این باندها بشدت کتک خورده و مجروح شده‌ام. یکبار توسط رهبران این باندها و یکبار هم توسط افغان‌هایی که در باند آنها قرار دارند. بار دوم تا حد مرگ پیش رفتم. مسئولین کمپ‌ها را هم می‌خرند و به همین دلیل هر دو بار که من کتک خورده و مجروح شدم آنها هیچ اقدامی نکردند و تنها مرا به یک کمپ دیگر فرستادند. جالب اینکه در کمپ‌های دیگر هم وضع همینگونه بود و نه تنها اینگونه بود، بلکه باندهای کمپ‌ها با هم ارتباط

کمک مالی رسیده:

- ♦ آخن ۱۸۰ مارک؛
- ♦ مونستر ۲۰ مارک نورالدین؛
- ♦ اسن ۱۵۰ مارک

سلام بهار

سلام که آمده‌ای و شکفته‌ای در انارستان‌های ساوه، در کوچه‌های عطر گل محمدی کاشان، بر شاخه‌های ترنج مازندران، نارنجستان‌های شیراز، در دره‌های برفی البرز و شمیران!

سلام بهار ایران، که گل‌هایت باز می‌شوند بر مزار غریب ستارخان، برگور گمشده حیدرخان و باز می‌روئی از میان دست‌های بندیان، در میان مشت‌های بر جای مانده بر دیوار پر راز و سکوت اوین ...

سلام "بهار"، که با تو دشت‌های میهن من می‌شکند در باران، کمی دیگر از یگانه، پر شود این خاک از جشن شقایق‌ها و لاله‌ها.

قلب من دشتی است که از آن هر بهار هزاران شقایق سر بر می‌کشند از چهارسوی خاطره‌ها.

فریاد می‌زنم: **متبرک باد بهار با نام شهیدان. شقایق‌های در خاک خفته ایران!**

انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب "رهبر"!

در پشت صحنه جدال آشکاری که بر سر ریاست جمهوری دوره هشتم وجود دارد، جدال بزرگتری بر سر "رهبری" در جریان است، که جدال بر سر ریاست جمهوری آینده نیز تا حدود زیادی تحت تاثیر آن است!

جدال بر سر رهبری، اکنون با طرح انتخاب "قائم‌مقام" برای رهبر پیش برده می‌شود که گویا مبتلا به نوعی بیماری بی‌علاج است. بخشی از طرفداران تبدیل جمهوری به "حکومت" می‌کوشند مرحله برگماری یک روحانی دیگر به بجای رهبر کنونی را با انتخابات ریاست جمهوری پیوند بدهند و با یک تیر دو نشان بزنند. آنها می‌کوشند ابتدا هاشمی رفسنجانی را به ریاست جمهوری برسانند، سپس در مجلس خبرگان رهبری او را جانشین رهبر کنونی اعلام کنند تا پس از درگذشت "علی‌خامنه‌ای" او عملاً هم رئیس جمهور و هم رهبر باشد. در جریان تغییر در قانون اساسی و در یک کاسه ریختن اختیارات رهبر و ریاست جمهوری، پست ریاست جمهوری را حذف خواهند کرد و به این ترتیب "حکومت اسلامی" برپا خواهد شد!

بخش دیگری از طرفداران "حکومت"، که عمدتاً وابستگان به حجتیه، جیره‌بگیران واعظ طبسی، مولفه اسلامی و اعضای شبکه‌های احیاء شده فرماسونری جدید هستند، ضمن آنکه با پیش کشیدن هاشمی رفسنجانی، بعنوان رئیس جمهور موافقت، برای جانشینی رهبر "هاشمی شاهرودی" را در نظر دارند. هر دو طرح در آخرین جلسه مجلس خبرگان عنوان شده، اما نتوانسته‌اند تصمیم قطعی گرفته و به توافق برسند. این در حالی است که در همین مجلس پیشنهاد هاشمی رفسنجانی برای حذف پست ریاست جمهوری و تشکیل یک دفتر اجرائی برای رهبر (نوعی پست نخست وزیری) نیز با موافقت روبرو نشده‌است.

معضل انتخابات آینده ریاست جمهوری، علاوه بر مسئله اصلاحات و شخصیت محمدخامنه‌ای که از زدوبندهای پشت پرده پرهیز دارد، مسئله "انتخاب" است. آنها از اینکه یک روحانی با رای و استقبال مردم سکان ریاست جمهوری را برای چهار سال دیگر در اختیار بگیرد، ناراضی‌اند و بیم دارند که ادامه این وضع، سرانجام به انتخاب رهبر از سوی مردم ختم شود. این امر از آن روی حساس‌تر شده که براساس حدس و گمان‌ها "رهبر" کنونی تا پایان چهار سال آینده ریاست جمهوری عمر نکند و مردم در شرایطی ویژه "رهبر" را در خیابان‌ها انتخاب کنند!

در صفحات شماره ۱۰۵ می‌خوانید:

- ♦ ۲- وظیفه ملی خاتمی حضور در انتخابات است! و "در انتظار انتشارمنشور اصلاحات
 - ♦ ۳- انگیزه یورش به نیروهای ملی-مذهبی؛
 - ♦ ۴- فتوالیسم را احیاء کرده‌اند؛
 - ♦ ۵- فراماسونری جدید و شبکه حجتیه را باید افشاء کرد!
 - ♦ ۶ و ۷- درمقایسه با کودتای ۲۸ مرداد، کدام مطبوعات زمینه‌ساز کودتا هستند؛
 - ♦ ۹، ۱۰ و ۱۱- زیر پوست شهر- "سقط جنین" میوه تلخ و نارس صیغه؛ نمایندگان مجلس را تعقیب و مراقبت می‌کنند! شبکه قاچاق مواد مخدر در زندان‌ها؛
 - ♦ ۱۲- کدام قانون گفته رهبر می‌تواند به مردم پاسخ ندهد؟
 - ♦ ۱۷ تا ۲۳- نوشته‌های منتشر نشده کیانوری: دفاع حزب توده ایران از انقلاب، برای نرسیدن جمهوری اسلامی به لحظه اسفبار کنونی بود؛ ما به شوروی‌ها اطلاعات نمی‌دادیم، بلکه رفقای اتحاد شوروی برای دفاع از انقلاب ایران و از طریق ما اطلاعات ارزنده و مهمی را در اختیار رهبری جمهوری اسلامی گذاشتند! من در نخستین جلسه شورای عالی جنگ و دفاع از میهن شرکت کردم!
 - ♦ ۲۴- سیاهوش کسرائی: من انقلاب را ستودم، نه پلیدی را (شعر سبز)؛
 - ♦ ۲۵ تا ۲۹- اپوزیسیون و دور راهی انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم؛-
 - ♦ ۳۰-۳۲ ریشه‌های طبقاتی و اجتماعی نواندیشی دینی؛ "واتیکان" دوران تنوع نظرات را پشت سر می‌گذارد! (مصاحبه با بنیانگذار الهیات رهاییبخش در امریکای لاتین)
 - ♦ ۳۳- مرحله جدید تجاوزات نظامی امریکا در جهان؛
 - ♦ ۳۵- یادی از ۱۰ شمع خاموش (گزارش تیرباران گروه اول نظامیان و کادرهای حزب توده ایران به حکم ریشهری و اجرای لاجوردی)
 - ♦ ۳۷- نامه‌ها و پیام‌های خوانندگان راه‌توده؛
 - ♦ ۴۰- انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب جانشین "رهبر" به هم گره خورده‌است!
- ♦ ۱۶ صفحه ضمیمه راه توده: **بیک هفته**

Rahe Tudeh No. 105 March 2001

Rahe Tudeh

آدرس صندوق پستی:

Postfach 10 02 14, 48051 Munster, Germany

Postbank Essen

شماره حساب بانکی:

Konto No. 0517751430, BLZ 360 100 43, Germany

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

4 DM, 16 FF, 4 US\$ & 4.5 Canada \$

فاکس و تلفن تماس ۲۱۲۳-۳۲۳۳۶ - ۰۰۴۹

<http://www.rahetude.de>

آدرس اینترنت:

E-mail: anore@gmx.de و یا akord19@gmx.de